آئین جهانداری

اصول راهنمای "حکومت" و "رهبری" در عهدنامه سیاسی – تاریخی امام علی با مالک اشتر

نویسنده: محمود رضاقلی
mahmoudrezagholi@yahoo.se

پیش سخن

عهدنامه سیاسی – تاریخی امام علی با مالک اشتر، هنگامی که فرمان مصر را به وی می سپارد، از جامعترین نامه های اوست که در خلال آن فلسفه و برنامه حکومتی، قانون اساسی، جامعه شناسی سیاسی و جهتگیری طبقاتی اسلام راستین و تشیع علوی به تمام و کمال ترسیم گشته است. در این پیمان نامه سیاسی که طولانی ترین نامه امام علی در نهج البلاغه است، قوانین عام زندگی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، و همچنین کارکرد وجوه گوناگون نظم حاکم بر جامعه به بحث و بررسی و ارزیابی درآمده است، و براستی شایسته و سزاوار است که مسلمانان و بویژه شیعیان علی با پیروی اصولی و تطبیقی از مضامین و رهنمودهای این عهدنامه تاریخی – عقیدتی شاهد رستگاری و خوشبختی را درآغوش بکشند!

علی (ع) بعنوان نخستین پیشوای شیعیان که همچنین به زمامداری کل مسلمین رسید، البته نیازی به معرفی ندارد اما آشنائی مختصر با شخصیت مالک اشتر، سردار و سپهسالار لشکر علی، شاید سرآغاز انگیزاننده ای بر این نوشتار باشد. مالک اشتر نخعی سرداری بی باک، فرمانده ای توانا و سواری بی همتا بود. وی را از آن جهت اشتر گویند که در سنین جوانی در جنگ با سپاهیان روم در یرموک یکی از سرداران رومی بنام ماهان گرزی بر فرق وی کوبید که پاره پولاد آن پای چشمش را درید و چنین کسی را عرب اشتر مینامد. مالک در موضع حق جویانه خویش چنان پایدار و استوار بود که پیشوایش علی او را به کوهی تک و صخره ای دست نیافتنی تشبیه کرده بود که هیچ جاندار کوهنورد و پرنده بلند پروازی را بر فراز و بالای آن دستی نیست (نهج البلاغه، سخن ۴۳۵). مالک نماد پایداری در راه حق و وفاداری به پیشوایش بود. در رابطه با نقش تاریخی او همین بس که اگر فتنه خوارج در صفین رخ نمی داد، با فتح سراپرده فرماندهی سپاه شامیان و اسارت معاویه، که در چند قدمی اش بود، مسیر کنونی تاریخ اسلام را تغییر داده بود! بهتر است این رویداد بزرگ سرنوشت ساز را از زبان خود معاویه بشنویم. او بیست سال پس از جنگ صفین در اوج قدرت مطلقه سیاسی خویش از این واقعه چنین یاد می کند:

" آن روز که اشتر با سواران خود به قلب لشکر ما زده بود همه سپاهیان ... می خواستند پا به فرار بگذارند. من بدان اندیشه رفتم که قبل از ورود آنها خودم جلو اشتر بروم و از او بخواهم که مرا نزد علی ببرد و برایم امان بگیرد که ناگهان از دور دیدم سواران مأمور علی به سراغش آمدند و به هر طور بود او را از میدان جنگ خارج کردند و نزد علی بردند و در آن وقت بود که سیاهی نامیدی و سیاهی این دنیا از روبروی چشم من رفت و دنیایی در مقابل خود دیدم پر از روشنایی و امید و شادکامی " (از کتاب "زندگانی امام حسین" اثر رهنما).

ابن ابی الحدید شارح معتزلی نهج البلاغه در باره اشتر گوید: زنده باد مادری که همچون اشتر فرزندی بزاید. اگر کسی سوگند یاد کند که در تمامی عرب و عجم خداوند مردی به دلاوری اشتر جز استادش علی بن ابیطالب نیافریده است گمان ندارم که در سوگندش گناهکار باشد. چه نیکو گفته است آن کس که گفت چه گویم در باره کسی که زندگی اش اهل شام را منهزم ساخت و مرگش اهل عراق را در هم شکست. تا مالک زنده بود دل علی به او شادان و دیده اش به دیدارش روشن بود. دشمن هر اندازه سرسخت و بی باک بود، اشتر مجال چیره دستی و زورگویی به او نمی داد. چه زهرهای ناگواری که او به کام معاویه ریخت و چه شبهایی که پسر ابوسفیان از هیبت و شکوه مالک تا صبح به خواب نرفت. اما همینکه اشتر از دست علی رفت، روزگار با وی رنگی دیگرگون بخود گرفت. شیعیان سست گشتند، سپاهیان شام تا پشت دروازه کوفه یورش می بردند، زنان را اسیر می گرفتند، مردم را قتل عام می کردند... علی به منبر می رفت و به مردم التماس می کرد، زار زار می گریست، ولی کسی به غیرت نمی آمد، پاسخش

نمی دادند... مالک تنها سرداری بزرگ و دلاور نبود، سیاستمداری با تدبیر و عارفی ناسک بود و مردی بردبار و سخنور. زبان تیغ و تیغ زبانش هر دو کاری بود، گاه با منطق برنده اش در میدانهای جنگ کارها انجام می داد که ده ها هزار شمشیر برنده از عهده آن بر نمی آمد. معاویه هنگامی که دانست چنین مردی از علی پیمان فرمانروایی مصر را گرفته است، دانست که با رسیدن مالک به مصر کارش بر وجهی دیگر است. به یکی از دهقانان ناحیهٔ قلزم که محل عبور مالک بود، پیغام فرستاد که اگر مالک را از من کفایت کنی خراج بیست سال را از تو بر خواهم گرفت. او هم مالک را دعوت نموده، عسلی زهرآلود را به او خورانید و وی را کشت. معاویه نیرنگ باز و دجال صفت پس از دریافت خبر مرگ مالک، شادمان و خشنود گفت: همانا خدای را لشکریانی است از عسل! و بدین گونه دامان پاک آیات خدایی را به لوث وجود پلید خود و حیله های شیطانی اش آلود. اما علی با دریافت این خبر غم انگیز در هم شکست و افسرده و زار می گریست و می فرمود: **خدا نیکی بسیار به مالک عطا فرماید که اگر او کوه بود چه کوه سنگین و سترگی بود و اگر صخره بود چه صخره محکم و استواری. دریغ از تو ای مالک که با مرگت جهانی** (عراق، پایگاه حکومت عدل علی) **را ویران و جهانی** (شام، سرزمین ستم و فریب معاویه) **را شادمان ساختی. گریه کنندگان را سزد که بر شخصیتی چون مالک بگریند. آیا دیگر از روزگار امید مردی چون مالک می رود؟ آیا دیگر مانند مالک یار و یاوری یافت می شود؟ آیا دیگر زنان فرزندی چون مالک توانند زایید؟ همه از اوییم و همه بسوی او باز می گردیم. بار خدایا من مصیبت مالک را به حساب تو می گذارم، چرا که مرگ او از بزرگترین مصائب جهان است. خدا بیامرزد مالک را که به عهد و پیمانش وفا کرد و دورانش را به سر آورد و پروردگارش را دیدار کرد.** علی بارها می گفت ای کاش در میان شما یک تن مانند مالک یافت می شد: **" او برای من چنان بود که من برای رسول خدا بودم ".** و براستی هیچ واژه و تفسیری از ادیبان و شارحین معنای عظیم این جمله آخر را بازگو نتواند کرد. اگر کسی می خواهد مقام مالک را دریابد باید کوششها، فداکاریها و مبارزات درخشان علی را در دوره بعثت پیامبر و ظهور اسلام از نظر بگذاراند تا ره به شناخت اشتر و نقش تاریخی او ببرد...

توضیحات ضروری:

پیش از آغاز ترجمه و تفسیر این پیمان نامه تاریخی، لازم است به چند نکته اشاره کنم. نخست آنکه چون قصد تفسیر و تطبیق عهدنامه را داشتم، دیگر از ترجمه آزاد و شرح گونه آن خودداری کرده ام. چنانچه احساس کرده ام برای فهم بهتر متن نیازی به توضیح بیشتر در ترجمه آن وجود دارد، این توضیح را در میان دو پرانتز آورده ام. دیگر آنکه در ترجمه متن عهدنامه دقت بسیار به خرج داده و ترجمه های معتبر نهج البلاغه را مقایسه کرده و از آنها کمک گرفته ام. سوم آنکه متن عهدنامه را از نهج البلاغه فیض

الاسلام آورده ام ولی خود بنا به موضوعات و مباحث مطرح شده، کل پیمان نامه را به ۲۶ بند تقسیم کرده ام که از نظر خوانندگان می گذرد. استنادات به سایر بخشهای نهج البلاغه در تفسیر و تطبیق عهدنامه حاضر نیز از نهج البلاغه فیض الاسلام صورت گرفته است. آخرین توضیح ضروری به واژه عربی "رعیت" مربوط می شود. در ادبیات کهن این واژه هم معنای اقتصادی – اجتماعی دارد و هم معنای سیاسی. در بعد اقتصادی – اجتماعی به کشاورزان بی زمین در نظام "ارباب – رعیتی" (فئودالیسم) اطلاق می شود، و در بعد سیاسی به مردم تحت حاکمیت گفته می شود که خود به طبقات اجتماعی گوناگون تقسیم میشوند، هر چند کشاورزان بی زمین را هم در بر می گیرد. در معنای سیاسی، ترجمه امروزی "رعیت" به فارسی "شهروند" است. در پیمان نامه سیاسی علی به مالک اشتر، "رعیت" اساسا به معنای سیاسی آن بکار رفته است. لذا این نگارنده واژه "رعیت" را گاه "مردم" یا "توده"، و گاه نیز "شهروند" ترجمه کرده ام.

بسم الله الرحمان الرحیم

- **هذا ما امر به عبدالله علی امیرالمومنین مالک ابن الحارث الاشتر فی عهده الیه، حین ولاه مصر: جبایه خراجها، و جهاد عدوها، و استصلاح اهلها، و عماره بلادها.**

۱) این فرمانی است از بنده خدا علی پیشوای مومنان به مالک پسر حارث معروف به اشتر، هنگامی که او را به فرمانداری کشور مصر بر می گزیند. در پیمانش او را مأمور می کند تا مالیات آن دیار را گرد آورد، با دشمنان کشور بجنگد، امور مردم را اصلاح و بسامان گرداند، و سرزمینش (شهرها، روستاها، قصبات و قریه هایش) را آباد نماید.

علی در سرآغاز این عهدنامه "حکومت" و مسئولیتهای برآمده از آن را، بر چهار ستون اصلی استوار می کند که سپس در طول عهدنامه به تشریح و تبیین کارکرد هر یک از آنها می پردازد. این چهار ستون اصلی محور حیات و قوام، و نیز پیشرفت و شکوفایی کشور و حتی یک "تمدن" و "فرهنگ" است. ظهور و اعتلاء، و نیز انحطاط و زوال تمدنها، اقوام و فرهنگها در طول تاریخ بستگی به چگونگی پی ریزی ستونهای چهارگانه فوق داشته است: نظام عادلانه مالیاتی (جهت کاهش فواصل طبقاتی، دستگیری بینوایان و لایه های فرودست جامعه، و نیز تأمین هزینه های ضروری دفاعی، آموزشی، عمرانی و درمانی)، آمادگی رزمی جهت دفاع از استقلال، آزادی و تمامیت کشور بگونه ای که طمع متجاوزین سلطه گر و توسعه طلب از آن سرزمین بریده شود (و براستی که به گفته امام علی **" هیچ ملتی خوار و**

زبون نشد مگر آنکه در بازداشتن ستم و تجاوز بیگانگان ناتوان و سست گردید ")، اصلاح و ساماندهی زندگی اجتماعی مردم که بی شک ضریب همبستگی و توان ملی را در پیکار با سختیها و تنگناهای راه رشد و تکامل بالا می برد، و سرانجام عمران و آبادانی کشور که سبب آسایش و سربلندی مردم و نماد بیرونی رشد و پیشرفت جامعه است.

• امره بتقوای الله، و ایثار طاعته، و اتباع ما امر به فی کتابه: من فرائضه و سننه، التی لا یسعد احد الا باتباعها، ولا یشقی الا مع جحودها و اضاعتها، وان ینصرالله سبحانه بقلبه و یده و لسانه، فانه - جل اسمه - قد تکفل بنصر من نصره، و اعزاز من اعزه. وامره ان یکسر نفسه عند الشهوات، ویزعها عند الجمحات، فان النفس اماره بالسوائ الا ما رحم الله.

۲) امر می کنم او را به تقوا و پرهیزگاری (برای) خدا، ایثار و فدا در پیروی و فرمانبری خدا، و اینکه آنچه را که خدا در کتابش فرمان داده، از ضروریات و سنتها (قوانین و نظم حاکم بر هستی)، پیرو باشد که هیچکس با خوشبختی و رستگاری هم آغوش نگشت جز با کاربست آنها، و هیچکس با رنج و بدبختی همراه نشد مگر با انکار و پایمال کردن آنها. فرماندار مصر باید خدا را به دل و دست و زبانش یاری دهد، زیرا که خدای ستوده ضامن گردیده است آن را که یاریش دهد یاری کند و آن را که ارجمندش دارد ارجمند نماید. و او را می فرمایم که به هنگام شهوات و خواهشها نفس اماره را در هم بشکند (بر او چیره و فرمانده گردد) و هر گاه که آن (نفس) سرکشی آغاز کند، آنرا (به نیروی خرد و ایمان) رام و مهار سازد، چرا که این نفس بسیار بسیار انسان را به زشتی و پلیدی فرمان دهد جز آنکس را که خدا در سایه مهرش پناه دهد.

علی (ع) با اعتقاد عمیق و راسخ به اصول جهان بینی توحیدی، طبعا راز خوشبختی و رستگاری بشر را در پرهیزگاری و پیروی از فرامین، رهنمودها و سنتهای خدایی می داند. اما بشر هرگز در این راه کامیاب و پیروز نخواهد شد مگر با در انداختن طرحی "نوین" در اندیشه و رفتار سیاسی، و پایه گذاری نظام هایی که از کیش شخصیت و انگیزه های سود جویانه و برتری طلبانه، و نیز فریب و خیانت برکنار بوده و در جهت پیشبرد و اعتلای حقوق ، ارزشها و آرمانهای انسانی در جامعه کوشا و پیگیر باشند (امام علی البته در خلال پیمان نامه سیاسی اش به تبیین مبانی "نوین" خویش در اندیشه و رفتار سیاسی خواهد پرداخت). باری، کارکرد ضروری و مثبت "دین" و شعائر دینی در بازسازی فرد و جامعه (انسان سازی و تمدن سازی) بر دانشمندان و پژوهندگان جامعه شناسی و تاریخ تمدن، حتی اگر ماده گرا باشند، پوشیده نیست. بزرگترین و درخشنده ترین تمدن های بشری در تاریخ رنگ دینی داشته و یا اساسا از یک بعثت دینی سرچشمه گرفته اند. و باز می دانیم که هیچ تمدن و فرهنگ بشری در سراشیب سقوط و نابودی قرار نگرفت مگر آنکه بنیان های اعتقادی و اخلاقی اش رو به سستی و کژی نهاد...

در قلمرو "سیاست" و "حکومت" بی تردید وسوسه ها و انگیزه های شخصی فعالتر و نیرومندتر هستند و لذا خودسازی مکتبی در میان "دولتمندان" ضروری تر می نماید. از اینروست که علی (ع) مالک را پیش از هر چیز به تقوای خدایی، عشق و ایثار در راه خداپرستی و یاری دادن به آرمانهای خدایی به "دل و دست و زبان" یعنی در "پندار" و "گفتار" و "کردار" سفارش می کند. برای غلبه بر خودپرستی و انگیزه های سودجویانه و جاه طلبانه، البته هیچ چیز چون یکتاپرستی خالصانه و بی ریا کارایی لازم را ندارد. باید دانست که این سفارش و فراخوان کوچک شماری مالک را در بر ندارد، چرا که هیچ انسان و بویژه دولتمندی، در هر درجه ای از رشد و کمال اخلاقی و معنوی هم که باشد، از وسوسه شدن دائمی و قرار گرفتن در معرض کششهای ضد تکاملی (تکبر و خودپسندی، زورگویی و ستمگری، فریب و خیانت و ...) و در یک کلام از "ابتلا" مصؤن نیست و امکان سقوط و انحراف وی وجود دارد. انسان یک ثنویت دیالکتیکی است. مجموعه ای از گرایشات و کششهای ناهمگون و ناسازگار در "درون" این پیچیده ترین پدیده هستی در ستیز و کشمکشی بی پایان بوده و دامنه "حرکت" او را از منهای بینهایت تا مثبت بینهایت (و بالعکس!) وسعت و امتداد می بخشد. در انسان شناسی توحیدی (قرآنی) انسان آمیزه ای است از پستی و کمال: لجن و روح خدا! سرشت متضاد آفرینش انسان وی را در معرض کشاکش دستگاه های ارزشی نافی یکدیگر قرار می دهد و او نیز در این میانه مجهز به سلاح "اختیار" است و با هر "انتخاب" ی که می کند، "رشد" و یا "انحطاط" خود را رقم می زند. یعنی انسان "ماهیت" از پیش معلوم ندارد. بنابراین "خودسازی" بر یک نظریه واقع بینانه فلسفی بنام "اختیار" انسانی استوار است، اختیار موجودی که انگیزه و امکان "کمال جویی" و "گناهکاری" را توأمان دارد! **پس جا دارد که هیچ رهبر و زمامداری را خطاناپذیر و مصون از گناه و اشتباه نپنداریم و او را بی نیاز از خودسازی، پند و اندرز یا "نقد" آزادانه و سازنده مردم ندانیم.** کوشش بی وقفه در راه "خودسازی" با تکیه بر جهان بینی توحیدی ، هنگامی کامل و ثمربخش می شود که زمامداران و مسئولین امور خود را پیوسته در معرض "نقد آزاد" مردم و بویژه اندیشمندان و خردورزان جامعه قرار دهند تا پروسه تکاملی "آزمون – خطا – تصحیح" با موفقیت پیش رود و **سیاست** سرانجام با **اخلاق، آزادی** و **حقوق انسان** پیوندی جدایی ناپذیر یابد. باید به یاد داشت که خودسازی مکتبی رهبران و روشنفکران، در برج عاج تنهایی و جدایی تنزه طلبانه از توده مردم ممکن نمی شود. برای خودسازی انقلابی و مکتبی باید قشر پیشرو با جامعه پیوندی اندام واره (ارگانیک) برقرار کند.

- **ثم اعلم، یا مالک انی قد وجتهک الی بلاد قد جرت علیها دول قبلک من عدل و جور، و ان الناس ینظرون من امورک**

فی مثل ما کنت تنظر فیه من امور الولاه قبلک، ویقولون فیک ما کنت تقول فیهم، و انما یستدل علی الصالحین بما یجری الله لهم علی السن عباده، فلیکن احب الذخائر الیک ذخیره العمل الصالح.

۳) پس بدان ای مالک که من تو را به سوی سرزمینی فرستاده ام که پیش از تو دولتهایی دادرس، و (نیز) پادشاهانی ستمگر در آن حکومت کرده اند (هم صالحان را به خود دیده و هم فراعنه گردنکش را)، و همانا مردم نظاره گر کارهای تو هستند بدانسان که تو بر عملکرد فرمانداران پیش از خود نظاره می کنی و بدان که آنچه تو در باره آنان همی گویی، آنان نیز (با همان معیارها) در ارزیابی تو خواهند گفت. و چون رهبران شایسته و نیک کردار را از سخنانی که خداوند بر زبان بندگانش جاری می کند می توان شناخت، پس البته باید بهترین اندوخته ها نزد تو "عمل صالح" (کردار پاک و شایسته) باشد.

امام علی پس از طرح مسئولیت های اساسی فرمانداری مالک در مصر (ستونهای چهار گانه) و تأکید بر ضرورت تقوای توحیدی، توجه مالک را به حکومتهای پیشین مصر و داوری عادلانه و گریز ناپذیر تاریخ جلب می نماید: **معیار تاریخ در سنجش و ارزیابی رهبران و فرمانروایان یکسان و بی تبعیض است**. در زیر سلطه جور و ستم یک حکومت، چه بسا مردم قضاوت واقعی خود را پنهان نمایند و یا زیر تأثیر تبلیغات نادرست حکومت قضاوتی دیگرگونه بعمل آورند ... اما پس از محو حکومت بیداد، در آرامش و امنیت به داوری می نشینند و در این داوری البته به فرمانروایان بیرحم هیچ رحمی نخواهند کرد! توجه و تأکید بر "داوری عادلانه تاریخ" و "معیارهای یکسان" این داوری برای همه رهبران و حاکمان، اساساً در اندیشه و رفتار سیاسی امام علی جایگاه ویژه ای دارد. پس از بیان این حقیقت، امام علی یکی از اصول فلسفه توحیدی تاریخ را یادآور می شود و آن **داوری و ارزیابی هم جهت و همگونه "خلق" و "خالق" از رهبران و حکومتهای تاریخ** بشر است. پرسشی که برای مسلمانان و علاقمندان به فلسفه سیاسی – حکومتی در اسلام همواره مطرح است، اینستکه آیا براستی قضاوت خدا در باره رهبران و حکومتها دارای معیارهایی متفاوت و ناهمگون از قضاوت تاریخی مردمان است؟ پاسخ علی به پرسش مزبور چنانچه گذشت منفی است. اما درست در نقطه مقابل فلسفه سیاسی اسلام، برداشتهای رایج سنتی از اسلام (که همان دین شرک آمیز استثمارگران و مرتجعان در تاریخ اسلام است) قرار می گیرد که بر طبق فرمول اعتقادی آن باید برای "خدا" حکومت کرد هر چند "خلق" خدا مخالف و ناخشنود باشد! گویی خدا با خلقش دشمنی دارد و نتیجه ایمان و اعتقاد به خدا، نادیده گرفتن حقوق سیاسی – اجتماعی مردم و سرکوب خواسته های بر حق آنهاست! باری این سخن که مردم تاریخاً بر پایه اصل عدالت و دادگری به سنجش و ارزیابی حکام و رهبران می نشینند و قضاوت تاریخی "خلق" مبنای داوری "خالق" یکتاست،

وجه مشخصه بینش ناب توحیدی و قرآنی در زمینه سیاست و حکومت می باشد...

• فاملک هواک، و شح بنفسک عما لا یحل لک، فان الشح بالنفس الانصاف منها فیما احبت اوکرهت، واشعر قلبک الرحمه للرعیه، ولمحب لهم، و للطف بهم، ولا تکونن علیهم سبعا ضاریا تغتنم اکلهم، فانهم صنفان: اما اخ لک فی الدین، و اما نظیر لک فی الخلق، یفرط منهم الزلل، و تعرض لهم العلل، و یوتی علی ایدیهم فی العمد والخطائ، فاعطهم من عفوک و صفحک مثل الذی تحب ان یعطیک الله من عفوه وصفحه، فانک فوقهم، و والی الامر علیک فوقک، والله فوق من و لاک، وقد استکفاک امرهم، و ابتلاک بهم.

۴) زمام خواهش نفست را به چنگ آور، و خویشتن را از آنچه برایت روا نیست سخت دور دار، چرا که دور داشتن نفس (در تصمیم گیری) از آنچه او را خوش و یا ناخوش آید، به منزله رفتار منصفانه با اوست. ای مالک قلبت را کانون مهر و دوستی مردم گردان و برای آنان رحمت آور. زنهار، مبادا که برای آنان درنده ای خونخوار باشی یا گرگی که خوراک آنها را مغتنم شماری (به سرکوب و کشتار مردم و غارت اموالشان دست یازی)، زیرا آنان دو دسته اند: یا (مسلمان و) برادر دینی تو هستند و یا (غیر مسلمان ولی) در آفرینش نظیر و مانند تو. (همانگونه که تو گرفتار خطا و لغزش می شوی) از آنها هم لغزشها سر می زند و علتها برایشان رخ می دهد، و به عمد و سهو زشتیها بر دستشان جاری می گردد، پس تو باید آنان را از عفو و گذشت خویش برخوردار کنی بدانسان که دوست می داری (به هنگام خطا و لغزشها) از بخشش و گذشت خداوند بهره مند گردی، چرا که تو مافوق آنانی و آنکه ترا بر آنان حکومت داده مافوق توست و خداوند مافوق آنکه ترا بر آنان حکومت بخشید. خداوند برآوردن نیازها و انجام امور آنها را از تو خواست و از این راه تو را بیازمود.

امام علی در بسیاری از بندهای پیمان نامه، به تقوا و مهار نفس سرکش سفارش می کند. پیشبرد امور سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی جامعه با تکیه بر موازین "عقل" و "عدل"، تسلط بر خواهشهای نفسانی را از جانب زمامداران ضروری می سازد. در واقع در هیچیک از امور فوق، خوشامد و یا ناخوشامدی زمامداران نمی تواند و نباید نقشی در تصمیم گیری و اجرا ایفا کند. به میزانی که "نفس" زمامدار و خواهشهای آن مهار گردد، "عقل" و "عدل" در طرح و اجرای امور نقش تعیین کننده تری بر عهده خواهند گرفت. سرچشمه تمامی انحرافات، خیانتها و جنایتهایی که از حکومتها سر می زند، در پیروی از همین نفس سرکش و فزونخواه است... اما **مهار سرکشی "نفس"، جز نیروی "خرد" انسانی و "ایمان" به یزدان، یک عامل سومی را نیز طلب می کند و آن "عشق" به توده های محروم است.** این عشق انگیزه معنوی نیرومندی است جهت پاسخ به مطالبات بر حق مردم، مبارزه برای احقاق حقوق از دست رفته آنها و طرد تبعیض و بیعدالتی در جامعه. **عشق به مردم نه تنها بنا به ادعای نظریه پردازان**

راست مذهبی "شرک" به خداوند نیست، بلکه مکمل "ایمان" به خدای یکتاست. اگر حکومتگران از نیروی عشق و خرد و ایمان بی بهره باشند، خود بخود به پیروی از هوای نفس بر مردم فرمان می رانند و آنگاه است که زبانه های خشم و آز و شهوت آنها هستی مردم را به آتش می کشد. شگفتی آنجاست که چنین حکومتگرانی (بویژه از نوع ظاهراً دینی آنها) همواره مردم را غرق گناه و خطا و انحراف دانسته و این ادعا را توجیه حکومت جابرانه خویش ساخته اند. ولی حقیقت آنستکه "گناه نخستین" را آنهایی مرتکب شده اند که با سلب حقوق سیاسی – اجتماعی مردم، نفی "آزادی" به مثابه ویژگی بنیادی انسان، و توجیه و تبیین مناسبات ستمکارانه و انحصارگرایانه، از قضا زمینه ساز رشد انواع و اقسام انحرافات و مفاسد در جامعه شده اند.

علی (ع) به مالک گوشزد می کند که تو نیز مانند مردمی که بر آنها حکومت می رانی، بشری هستی جایزالخطا و لغزش پذیر. پس همانگونه که انتظار بخشش و گذشت از پیشوا و خدایت را داری، در برابر خطا و لغزش مردم نیز بردبار و با گذشت باش. بر طبق این رهنمود، مالک باید "تساهل" و "تسامح" را در برخورد با مردم جایگزین "خشونت" و "سختگیری" نماید. همچنین علی (ع) تأکید بسیار دارد که آزادی، امنیت و حقوق مردم (چه مسلمان و چه غیر مسلمان) باید از تجاوز و دستبرد عمال حکومت در امان باشد. نکته آموزنده و درخشانی که در این عهد نامه دیده می شود، ضرورت توجه و رفتار یکسان و بی تبعیض با مردم تحت حکومت ("رعایا" به زبان آن روزگار و "شهروندان" به زبان امروزی) اعم از مسلمان و غیر مسلمان است. نادیده گرفتن وابستگیهای دینی مردم در حوزه سیاست و حکومت، آنهم از سوی یک پیشوای بزرگ دین و مذهب، براستی شگفت انگیز است. امام علی در سراسر زندگی سیاسی خویش توانست بخوبی دو نهاد "دین" و "حکومت" (که این دومی تنها یک قرارداد اجتماعی و عرفی میان حکومتگران و شهروندان است) را از هم تمییز دهد. در پیشوایی و زمامداری وی، با توجه به نمونه های دیگری چون حق بازنشستگی و از کار افتادگی غیر مسلمانان و یا برابری حقوقی با آنها در امور قضایی و دادرسی، می بینیم که اساساً از مشکلات و تضادهای موجود در حکومتهای رایج دینی خبری نیست. باری شهروندان غیر مسلمان، که انسانند و در آفرینش و ویژگیهای انسانی با مسلمانان برابر، باید همچون مسلمانان از آزادی، امنیت و حقوق اجتماعی برخوردار باشند. اگر "لائیسیته" (جدایی "دین" از "دولت") به معنی آزاد گذاشتن مردم در اعتقادات و مناسک دینی شان از سوی دولت و عدم تبعیض دینی و مسلکی در جامعه باشد، فلسفه حکومتی اسلام (از دیدگاه امام علی) آن را آشکارا پذیرفته است. ولی چنانچه مراد از واژه فرانسوی مزبور پسروی گام به گام دین و مذهب از عرصه حیات سیاسی – اجتماعی انسان و رفتن به پستوی روابط شخصی و خصوصی وی باشد، چنین خواسته ای با اصول و مبانی اعتقادی و

اخلاقی اسلام راستین و تشیع علوی سازگار نیست. "دین" از دو جهت با "سیاست" پیوند داشته و بر آن تأثیر گذار است: نخست آنکه "دین" چتر فلسفی و اعتقادی "سیاست" و تبیین کننده آرمانهایی است که در "سیاست" پی گرفته می شود. یک مسلمان راستین بنا بر اصول عقاید توحیدی و رهنمودهای قرآنی، و نیز در راستای مأموریت و رسالت تاریخی – اجتماعی پیامبران و پیشوایان، "مسئول" است که با ستمها و بیعدالتیهای سیاسی و اجتماعی مبارزه کرده و در جهت تحقق "عدل" و "قسط" و "آزادی" در جامعه بکوشد. چنین انگیزه و آرمانی طبیعتاً دخالت و توجه به سیاست و امور سیاسی جامعه را برای یک "مسلمان" ضروری و اجتناب ناپذیر می سازد. دوم آنکه "خودسازی" و وفاداری به پیمانها و آرمانها (صداقت و تقوای سیاسی)، اعتقاد دینی را طلب می کند. اعتقاد خالص دینی (توحیدی) انگیزه نهایی صداقت و تقوای سیاسی است.

امام علی در پایان این بند از عهدنامه باز یادآور می شود که "حکومت" ضمن آنکه تنها یک "مسئولیت" و وسیله ای است جهت پاسخگویی به نیازها و مشکلات مردم، نهایتاً آزمایشگاه دولتمردان نیز هست و خدا آنها را از این راه (برآوردن خواسته ها و نیازهای مردمان) می آزماید.

• ولا تنصبن نفسک لحرب الله، فانه لایدی لک بنقهمته، ولاغنی بک عن عفوه و رحمته، ولاتندمن علی عفو، ولاتبجحن بعقوبه، ولاتسرعن الی بادره وجدت منها مندوحه، ولا تقولن انی مومر امر فاطاع، فان ذلک ادغال فی القلب، ومنهکه للدین، وتقرب من الغیر، و اذا احدث لک ما انت فیه من سلطانک ابهه اومخیله فانظر الی عظم ملک الله فوقک و قدریه منک علی ما لا تقدر علیه من نفسک، فان ذلک یطامن الیک من طماحک، ویکف عنک من غربک، ویفی الیک بما غرب عنک من عقلک. ایاک و مساماه الله فی عظمته، والتشبه به فی جبروته، فان الله یذل کل جبار، و یهین کل مختال.

۵) مبادا که خویش را (با جور و ستم بر مردم) در معرض پیکار با خدا قرار دهی، که ترا در برابر خشم او دست یاری کننده ای نیست و هیچگاه از بخشش و مهر او بی نیاز نخواهی بود. ای مالک آن مباد که از گذشت و بخشش پشیمان و از کیفر دادن شادمان باشی. در بروز خشمی که در آن توان فرو خوردن داری، شتاب مورز. هرگز مگو که من مأمورم (و معذور، نگو که مردم) باید فرمان مرا گردن نهند، که اگر چنین کردی (از مسئولیتت جهت زورگویی، قدرت نمایی و اطاعت کورکورانه طلبیدن از مردم سود جستی) در دل تاریکی، در دین سستی، و در نعمت دگرگونیها (ی زیانبار) رخ دهد. ای مالک هر گاه در دوره فرمانداریت ابهت و جلالی به مغزت خطور کرد، به بزرگی ملک و فرمانروایی خدا که مافوق ملک و حکومت توست، و در توانایی او بر چیزی که ترا در آن قدرتی نیست، نظر افکن و بیاندیش. زیرا این نگریستن و اندیشیدن باد غرور و خود بزرگ بینی ترا فرو می نشاند، سرکشی و گردن فرازی را از تو می گیرد، و عقل و خردی را که از تو (بواسطه همین غرور و خود بینی) دور گشته است بسویت باز می گرداند. و سخت برحذر باش از اینکه خویش را در بزرگی با خداوند برابر گیری، و در جلال و جبروت خویش را همانند وی دانی، زیرا که (در اینصورت

مستبدی خودکامه هستی ولی بدان که) خدا خوار کننده و در هم شکننده هر گردنکش زورگو، و بر اندازنده هر طاغوتی است.

علی (ع) باز در اینجا بر این بند از جهان بینی توحیدی پافشاری می کند که راه "خدا" جز خدمت و رحمت به "خلق" و رهانیدن آنها از استبداد و بیم و ستم نیست. زورگویی و ستمگری بر مردم، به هر عنوان و بهانه ای، بمعنای دشمنی با خدا و اعلان جنگ به اوست. مقبولیت یک حاکم نزد خدا و اساساً رشد و تکامل یافتگی یک سازمان حکومتی در اینستکه نه تنها رابطه اش با مردم از شائبه زورگویی و ستمگری بدور باشد، بلکه از گناهان و خطاهای قابل اغماض آنها نیز بگذرد. از مردم تحت حاکمیت خویش عیب جویی نکند، و به چنان فرهنگ و نظام ارزشی آراسته باشد که اساساً با گذشت و بخشش شادمان شود و به گاه خشم و سختگیری بر مردم دچار پشیمانی گردد. این گذشت و مهرورزی در کنار بردباری و "فرو خوردن خشم" از ویژگیهای برجسته بندگان پرهیزگار خدا و رهبران دادگر و مردمگراست، آنها که از زورگویی و قدرت نمایی بر مردمی که ابزارهای اعمال قدرت را فاقدند، پرهیز می کنند و "حکومت" را تنها یک "مسئولیت" و "آزمون" خدایی - تاریخی جهت پاسخگویی به خواسته های مردم و نیازهای تکاملی جامعه می دانند، و نه وسیله ارضائ غریزه جاه طلبی و ابزار ثروت اندوزی. در جامعه شناسی سیاسی علی (ع)، اگر چنانچه دستگاه حکومتی از مسئولیت خدایی و تاریخی خویش سر بپیچد، و رابطه خود را با مردم یکجهته از بالا و بر پایه ترس و ارعاب استوار گرداند، در واقع فرآیندی را آغازیده است که به تیرگی و تباهی دلها و اندیشه ها، سستی در پایه های ایمان و اعتقاد، و رویکرد فقر و سیه روزی به جامعه خواهد انجامید. بر اساس همین نگاه ژرف فلسفی به تاریخ و جامعه است که امام علی خود به هنگام در دست گرفتن سکان رهبری جامعه، از مردم می خواهد که با او همچون فرمانروایان خودکامه بر پایه ترس و رشوه و چاپلوسی در نیامیزند و از انتقاد و پند و اندرز وی نپرهیزند، چرا که او از ظرفیت پذیرش سخن حق و عمل به دادگری برخوردار است (نهج البلاغه، خطبه ۲۰۷). و براستی برای کسی که تنها چند صباحی در گوشه ای از این کره خاکی به حکومت می رسد و پس از آن به "داوری عادلانه تاریخ" سپرده می شود، چه جای بزرگ نمایی و گردنکشی و فخر فروشی باقی می ماند؟ اگر چنین حاکم مغروری می پندارد که او را با قدرت لایزال و نامحدود خداوند یارای رقابت است و یا "خدایگان" تشریف دارد، از هوش و خرد و دانش کمترین بهره ای نیز نبرده است. مثال فرمانروایان خودکامه و گردن فراز به گفته قرآن مثال عنکبوت است که خانه آب دهان ساخته خویش را بسی مستحکم پندارد ولی سست بنیاد ترین خانه ها همانا خانه اوست! قدرت پوشالی حکومتهای جبار بنا

بر سنت های خدایی حکم بر تاریخ بزودی در هم می شکند و زورگویان مغرور و بیخرد را سرانجام بهره ای جز خواری و خذلان نیست!

• انصف الله وانصف الناس من نفسک ومن خاصه اهلک و من لک فیه هوی من رعیتک، فانک الا تفعل تظلم! ومن ظلم عباد الله کان الله خصمه دون عباده، ومن خاصمه الله ادحض حجته، وکان لله حربا حتی ینزع و یتوب، ولیس شی ادعی الی تغییر نعمته الله و تعجیل نقمته من اقامه علی ظلم، فان الله یسمع دعوه المضطهدین، و هو للظالمین بالمرصاد.

۶) با خدا و خلق منصفانه رفتار کن و اصل برابری را در باره تمامی شهروندان و نزدیکان و دستیارانت بکار ببند (چه در میان مردم و چه میان آنها با کارگزاران و نزدیکانت نباید تبعیضی برقرار باشد. همه باید دارای حقوق برابر و در مقابل قانون یکسان باشند) که اگر مساوات نکنی ستمکاری، و هر که بر بندگان خدا ستم روا دارد بجای آنها خدای را به دشمنی خویش برانگیخته است، و خدا با هر که دشمن شد دلیل و برهانش را پست و تباه سازد، و او با خدا در جنگ است تا زمانیکه دست از ستمکاری (تبعیض در حق مردم) بکشد و به توبه گراید. این را بدان که برای تغییر در اوضاع و دگرگونی در نعمات خدا و شتاب در انتقام از ستمکاران، هیچ چیز کاری تر از پایداری آنها بر ستمگری نیست چرا که خدا آه و ناله مستمندان و درماندگان را می شنود و هم اوست که در کمین ستمگران نشسته است.

آنچه امام علی پیشتر در باره همجهتی راه خدا و راه رهایی خلق (از جور و ستم)، و نیز داوری همانند خدا و خلق از حکومتهای ستمگر بیان داشته بود، در این بند از پیمان نامه شفافیت بیشتری یافته و بر مضامین مشخص تر و عینی تری منطبق گردیده است. در واقع **توحید اجتماعی نتیجه منطقی و ضروری توحید فلسفی است** و نباید چنین پنداشت که باور به یگانگی خدا هیچ الزام عملی نداشته و تأثیری در جهتگیری و عملکرد سیاسی - اجتماعی فرد مسلمان ندارد. چنین نیست که یک "موحد" مسلمان مختار باشد از میان "عدالت" و "تبعیض" اجتماعی هر کدام را که پسندش افتاد برگزیند، و در هر گزینه ای هم بیطرفی خیرخواهانه پروردگار یکتا را همراه خود داشته باشد! چنان توحیدی، که در تاریخ اسلام نیز رایج بوده است، بسی بی محتوی و خیالی است... باری رفتار و مناسبات دستگاه حکومتی اسلام با مردم باید بر عدل و برابری استوار باشد. نتیجه عینی ایمان و اعتقاد به خدای یکتا، برابر دانستن مردم در حق و از میان برداشتن مرزها و تبعیضات نارواست که هم میان مردم و حکومتگران، و هم در درون جامعه به بهانه های قومی، مسلکی و طبقاتی... وجود دارد. با این همه اگر چنانچه باز هم حزب و سازمان و یا حکومتی زیر پرچم "اسلام"! چنین می پندارد که "یکتاپرستی" می تواند با "تبعیضات اجتماعی" جمع گردد، باید بداند که با اعمال نابرابریها، در فرهنگ سیاسی اسلام راستین "ستمگر" و لذا "دشمن خدا" نام

می گیرد و خداوند یکتا در یک بزنگاه تاریخی (در یک "موعد معین" که "پایداری ستمگر بر ستمگری" از شرایط تحقق آن است) به کمین ستمگران نشسته تا خوار و رسوایشان سازد. سنتهای خدایی حاکم بر تاریخ ، اساساً بر نفی محتوم تمامی اشکال ستم و ستمگری اجتماعی استوار گشته است و فرآیند تکامل دیالکتیکی تاریخ بشر، گواه راستینی بر حاکمیت سنتهای ستم سوز الهی است! تداوم تبعیضات و بیعدالتی های اجتماعی (بگفته امام علی "پایداری حکومت ستمگر بر ستمگری") پی آمدی جز تشدید فقر و محرومیت در جامعه، و سرانجام تسریع روند فروپاشی نظام حکومتی ندارد. چرا که پروردگار یکتا همواره یار و پشتیبان مردمی است که برای دستیابی به قسط و عدالت بپای می خیزند (سوره قصص، آیه ۵ و سوره حدید، آیه ۲۵).

در اینجا باید یادآوری کنم که پند و رهنمود تاریخی – عقیدتی امام علی به مالک اشتر تنها یک "سخن حکیمانه" در میان "سخنان بزرگان" نیست. علی مرد میدان عمل بود و می گفت **" گردنم در گرو آنچه هست که می گویم "**. وی در دوره زمامداری خویش کوچکترین امتیازی به هیچیک از نزدیکان و خاصان خود نداد، تبعیضات گذشته را در میان مردم بر هم زد و هیچگونه تبعیضی نیز در جامعه بر قرار نکرد. عدالت سختگیرانه علی چنان بود که حتی برخی از صحابه پیامبر را به جنگ با حکومت خود برانگیخت (جنگ جمل)، بسیاری از نزدیکان و فرماندارانش و حتی برادرش عقیل آن را بر نتابیده و به نظام تبعیض آمیز معاویه پیوستند تا بگفته امام علی **" بر دیگران رجحان یابند "**...

• ولیکن احب الامور الیک اوسطها فی الحق، و اعمها فی العدل، و اجمعها لرضی الرعیه، فان سخط العامه یجحف برضی الخاصه، و ان سخط الخاصه یغتفر مع رضی العامه، ولیس احد من الرعیه اثقل علی الوالی مونه فی الرخائ و اقل معونه له فی البلائ، و اکراه للانصاف، واسال با لالحاف، و اقل شکرا عند الاعطائ، و ابطا عذرا عند المنع، و اضعف صبرا عند ملمات الدهر من اهل الخاصه، و انما عمود الدین و جماع المسلمین و العده للاعدائ العامه من الامه، فلیکن صغوک لهم، ومیلک معهم.

۷) و کاری که باید بیش از هر کار دیگر دوست داشته باشی میانه روی در (اجرای) حق و همگانی کردن آن است در (پیشبرد برنامه) برابری و دادگری در جامعه، که بیشتر از هر چیز سبب خوشنودی مردم می گردد (در کار حق گذاری و عدالت جویی روشی برگزین که به صلاح توده مردم باشد هر چند بر "خواص" گران آمده از آن ناخوشنود باشند، وگرنه موجب خشم و ناخوشنودی همگان خواهی شد) و بدرستی که خشم همگان اهمیت خوشنودی "خاصان" را پایمال می سازد ولی خشم "خاصان" در برابر خوشنودی همگان بی ارزش است. و (اصولاً) از مردم تحت حاکمیت هیچکس بر حکمران در هنگام رفاه و آسایش گرانبارتر (پر هزینه تر)، در سختی و گرفتاری کم یاری کننده تر، و در عدالت و برابری ناراضی تر، و در خواهش پر اصرارتر، و هنگام بخشش کم سپاستر، و هنگام بازدارندگی (و کمبودها) دیر عذر

پذیرنده تر، و در پیشامدهای سخت روزگار سست شکیب تر، از خواص نیست. بر عکس توده امت ستون دین و اجتماع مسلمین، و ساز و برگ (نبرد با تجاوز) دشمنان هستند، پس باید با آنان همراه بوده و گرایش تو بسوی آنها باشد.

در این بند امام علی ضمن آنکه مالک را در پیگیری سیاستهای عادلانه اقتصادی – اجتماعی به گزینش راه میانه اصولی و پرهیز از راست روی و چپ روی دعوت می کند، جهتگیری طبقاتی حکومت وی در جامعه را نیز مشخص می نماید. این بند نکات ارزشمندی در زمینه های سیاست راهبردی کلان، روانشناسی اجتماعی و جامعه شناسی سیاسی در بر دارد و لذا بهتر است کمی بیشتر به توضیح این نکات بپردازیم:

علی نخست از ضرورت کاربست راه و روش میانه و تعمیم آن در جامعه سخن می گوید، راه و روشی که در آن سیاستها و برنامه های حکومتی در اجرای "حق" و "عدالت" گسترده ترین پایگاه اجتماعی ممکن را یافته و در نتیجه پشتیبانی و خوشنودی توده مردم را با خود به همراه دارد. در دو سمت روش میانه اصولی، راست روی و چپ روی قرار می گیرد. در روش راست روانه، تفسیر و تطبیق "حق" و "عدالت" اجتماعی بگونه ای است که در آن منافع و مصالح فرادستان جامعه بیشتر تأمین می گردد. در این روش راهبردی، که به خواسته ها و نیازهای عموم مردم و بویژه فرودستان جامعه توجه اندکی می شود، خشم و نارضایتی عمومی بارز گشته و حکومت حامی طبقات مرفه را به چالش فرا می خواند. در این کشمکش طبقاتی، خوشنودی و پشتیبانی اقشار مرفه (که مسلماً گروه اندکی از مردم هستند) از حکومت نیز نهایتاً سودی برای حاکمان نخواهد داشت... در روش چپ روانه، شرایط و مراحل دگرگونسازی و تکامل جامعه با تفسیر تنگ نظرانه "حق" و "عدالت" نادیده گرفته می شود. چپ روان که ظاهراً به منافع پایین ترین اقشار جامعه می اندیشند، با مرحله سوزی و تنگ نظری به جنبش عدالتخواهانه و حق طلبانه مردم ضربه زده و ناخواسته به منافع و اهداف طبقه حاکم یاری می رسانند. مغیره و ابن عباس از نمایندگان راست روان و خوارج نماینده چپ روان سیاسی در زمان پیشوایی امام علی بودند...

اما دلیل کاربست روش میانه اصولی در برنامه دگرگونسازی و سیاست حق گذاری و عدالتخواهی، چنانچه ذکر شد، کسب خوشنودی توده مردم و تحکیم پایه های اجتماعی حکومت از طریق جلب پشتیبانی انبوه زحمتکشانی است که بار اصلی تولید ثروت و نعمت را بدوش کشیده و سنگ بنای حیات اجتماعی، نیروی اصلی پایداری در برابر تجاوز بیگانگان... و اساساً آفرینندگان اصلی تاریخ تمدن و فرهنگ بشری اند. کاربست راه و روش میانه به همین دلیل معیار سنجش زیرکی و هوشیاری سیاسی

حکومتگران نیز هست. اگر آنان بر روانشناسی عناصر و اقشار "ممتاز" جامعه (خواص) و نیز روانشناسی توده اشراف داشته باشند، می فهمند که کاربست روش میانه در اجرای حق و عدالت و جلب پشتیبانی توده مردم، تنها روشی است که به تحکیم و تثبیت حاکمیتشان در درازمدت می انجامد. اگر حاکمان با اتخاذ سیاستهای راست روانه، جلب پشتیبانی اقشار ممتاز و مرفه جامعه را هدف راهبردی خود قرار داده آنان را بر انبوه زحمتکشان ترجیح می دهند، باید بدانند که نابخردانه تیشه بر ریشه خود زده اند! چرا که اقشار رفاه زده آخرین کسانی هستند که در تنگناها و روزهای سخت به کمک حاکمان خواهند رفت. بهنگام صلح و رفاه و آسایش نیز نخستین مردمی هستند که مصرّانه "حق و سهم شیر" را، البته از کیسه مردم زحمتکش، طلب می کنند. خلاصه چه در روزهای سخت و چه هنگام گشایش، نه به یاری و بردباری آنان امیدی هست، و نه از سست پیمانی و ترفندشان امان و راه گریزی! بنابراین، جهتگیری سیاسی و اقتصادی – اجتماعی به جانب توده مردم با میانه روی در حق جویی و عدالتخواهی، هم در مسیر تکامل و راه خداست و هم نشانه خردمندی و هوشمندی سیاسی حاکمانی که به تثبیت و تقویت حکومت خویش در دراز مدت می اندیشند.

• ولیکن ابعد رعیتک منک، و اشنوهم عندک اطلبهم لمعایب الناس، فان فی الناس عیوبا الوالی احق من سترها، فلا تکشفن عما غاب عنک منها، فانما علیک تطهیر ما ظهر لک، و الله یحکم علی ما غاب عنک، فاستر العوره ما استطعت، یستر الله منک ما تحب ستره من رعیتک، اطلق عن الناس عقده کل حقد، و اقطع عنک سبب کل وتر، و تغاب عن کل مالا یصح لک، و لاتعجلن الی تصدیق ساع، فان الساعی غاش و ان تشبه بالناصحین.

و لا تدخلن فی مشورتک بخیلا یعدل بک عن الفضل، و یعدک الفقر، و لا جبانا یضعفک عن الامور، و لا حریصا یزین لک الشره بالجور، فان البخل و الجبن و الحرص غرائز شتی یجمعها سوئ الظن بالله!

۸) ای مالک، البته بایستی از میان مردم دورترین و دشمن ترین کس نزد تو آن مردی باشد که عیوب مردم را جویا تر است (او را از خود بران که ترا نسبت به مردم بدبین خواهد کرد). بدیهی است که در مردم کاستی هایی هست که والی را سزد بر آنها پرده افکند. پس تو نباید در صدد کشف عیوبی باشی که بر تو پوشیده است، زیرا وظیفه داری از کاستیهای مردم که بر تو آشکار است چشم بپوشی و هر چه بر تو پوشیده است، خدا حکم خود را خواهد کرد. اکنون که اراده کرده ای راز مردم را بپوشی، (بدان که بر طبق ناموس آفرینش) تا جاییکه رازپوش مردم باشی خدا نیز راز ترا بپوشد. گره هر کینه را که از مردم در دل داری باز کن، و رشته هر انتقامی را از خویش ببر، و در (شنیدن) آنچه درستی اش بر تو آشکار نیست نادان باش (نشنیده بگیر)، و در تصدیق سخن چین بدگوی شتاب مکن، چرا که سخن چین خائن است هر چند خود را اندرز گوی جلوه دهد.

هیچگاه بخیل را به جلسه رایزنی خویش راه مده که ترا از داد و دهش باز دارد و از نداری بترساند، و نه ترسو را که

ترا در انجام کارها سست و لرزان کند، و نه آزمند را که جور و ستم بر مردم (غارت دسترنج آنها) را در نظرت بیاراید. پس بدان که بخل و ترس و آز، غرائز گوناگونی هستند که بدگمانی به خدا آنها را گرد می آورد.

یکی از آفات رایجی که ارکان حکومتها را می پوساند، عادت کردن کارگزاران به بدگویی و عیب جویی از یکدیگر و از مردم نزد حاکمان است. این بیماری، که البته در حکومتهای استبدادی رایجتر و شدیدتر است، سرچشمه بسیاری از انحرافات و خیانتهای حاکمانی شده است که با رواج آن بتدریج از مردم و منتقدین دلسوز دور شده و بر پایه اطلاعات نادرست عمل کرده اند. چرا که بنا بر سنت معمول اینگونه حکومتها، بدگوییها از سوی مشاوران و کارگزاران فاسد آغاز می شود و با قربانی شدن اندک چهره صالح و نیکوکار موجود در ساختار حکومتی، جامعه دچار خسارتهای سنگین و جبران ناپذیری می گردد. پژوهش در هر برهه از تاریخ سیاسی ایران نشان می دهد که چگونه عناصر صالح و کاردان حکومتی بدنبال بدگویی کارگزاران خائن حذف گردیده و حکومتهای استبدادی از روند اصلاحی و گرایش به مردم باز مانده، به خیانت و جدایی بیشتر از مردم افتاده اند. برای مصؤنیّت از بیماری سیاسی- اخلاقی یاد شده، امام علی به مالک اشتر رهنمود می دهد که از عیب جویان دوری گزینند و آنان را دشمن دارد، چرا که بی تردید نهادهای حکومتی در کشور مصر نیز به آفت اخلاقی عیب جویی و پرده دری گرفتارند! امام علی اساساً، چنانچه در فراز چهارم عهدنامه نیز اشاره شد، در ارزیابی اخلاقی مردم واقع بین است و انتظار ندارد مردم از هر عیب و نقصی پاک باشند. وی با شناخت ژرفی که از "انسان" و مکانیزم روان شناسانه رشد و تثبیت اجتماعی "گناه" دارد، بخوبی می داند که بدگویی و عیب جویی خود عامل توسعه و تعمیق کاستیهای رفتاری انسانهاست. پس بهترین و کارآمد ترین روش در اصلاح و رشد اخلاقی جامعه همانا دوری جستن از عیب جویان، و پرده افکنی بر عیب و نقص انسانهایی است که هرگز "کامل" نبوده و نیستند. اشاعه بدگویی و سخن چینی، رشته های "اعتماد" را در درون یک حکومت از هم می گسلد، بذر کینه و انتقام را در دلها می افشاند، از کارآیی سیاسی و اداری حکومت بشدت می کاهد، و سرانجام با دور کردن هر چه بیشتر حکومت از مردم و حذف عناصر صالح زمینه نارضایتی و اعتراض عمومی و نهایتاً فروپاشی آن را فراهم می سازد.

پس از طرح ضرورت دوری از بدگویان و عیب جویان، امام علی به مالک هشدار می دهد که از رایزنی و مشورت با کسانیکه به صفات ناپسند "بخل"، "ترس" و "آز" آراسته اند خودداری کند. صفات سه گانه مذکور، که هر کدام البته تحلیل جامعه شناختی خاص خود را نیز دارند، از ریشه فکری مشترکی برخوردارند که همانا "نومیدی فلسفی" یا بدگمانی به خدا و نظام هدفمند آفرینش است. این خصائص که از

www.parsbook.org

عوامل بازدارنده رشد و تکامل فردی و اجتماعی انسان بشمار می آیند، هنگامی در انسان پدیدار گشته و رشد می کنند که باور به خدا و راه خدا در اندیشه وی سست شده و یا به انحراف گراییده باشد. مسلماً اگر انسان به هدفمندی، قانونمندی، حقانیت و هدایت شدگی نظام تکاملی جهان ایمان بیاورد و به حتمیت نفی تاریخی ستم و بیداد باور کند (یعنی به خدا خوش گمان باشد)، جایی برای بخل و ترس و آز در ذهن و روانش باقی نمی ماند. باری، مالک که اراده کرده تا با تکیه بر توده های مردم ستم و تبعیض را در جامعه نفی کرده و سیاستی عادلانه در پیش بگیرد، نمی تواند از رایزنی با کسانیکه وی را در راه و آرمانش سست و دودل می کنند، بهره مند گردد. مشاوران بخیل همواره رهبران و حاکمان را، نه از فقر و تنگدستی مردم، بلکه از نداری حکومت و تهی گشتن خزانه (کمبود بودجه) می ترسانند تا بدینوسیله از اجرای برنامه های فقر زدایی و حمایتهای مالی از اقشار فرودست جامعه جلوگیری کنند. رایزنان ترسو نیز پیوسته از "مخاطرات راه" سخن می گویند و تحقق آرمان قسط و عدالت را دست نیافتنی! و حتی مرگبار! تلقی می کنند. آزمندان به چپاول دسترنج خلق و اموال عمومی تشویق می کنند! و اساساً دادگری و حق طلبی را به گونه ای دیگر معنا می کنند که تنها منافع آنها را تأمین می کند.

• ان شر وزرائک من کان للاشرار قبلک وزیرا، و من شرکهم فی الاثام فلا یکونن لک بطانه، فانهم اعوان الاثمه، و اخوان الظلمه، و انت واجد منهم خیر الخلف ممن له مثل ارائهم و نفاذهم، و لیس علیه مثل اصارهم و اوزارهم ممن لم یعاون ظالما علی ظلمه و لا اثما علی اثمه: اولئک اخف علیک مورنه، و احسن لک معونه، و احنی علیک عطفا، و اقل لغیرک الفا، فاتخذ اولئک خاصه لخلواتک و حفلاتک، ثم لیکن اثر هم عندک اقولهم بمر الحق لک، و اقلهم مساعده فیما یکون منک مما کره الله لا ولیائه، واقعا ذلک من هواک حیث وقع. ولصق باهل الورع ولصدق، ثم رضهم علی ان لا یطروک، و لا یبجحوک بباطل لم تفعله، فان کثره الا طرائ تحدث الزهو، و تدنی من العزه.

۹) ای مالک، بدترین و پلیدترین وزیران تو آن وزیری است که پیش از تو در دستگاه "اشرار" (حکومت ستمگر پیشین) وزارت داشته، و در گناهان و تباهیها با آنان شراکت و همدستی نموده است. مبادا که چنین کسی از جانب تو مصدر و مسئول امری گردد، زیرا چنین کسان یاران تبهکاران و برادران ستمگرانند. تو می توانی از میان توده مردم کسانی را برگزینی که در رای و تدبیر و کارآمدی مانند آنان، ولی گناهان و زشتکاریهای آنان را مرتکب نشده و ظالمی را در ستم و گناهش یاری نداده اند. هم هزینه آنها بر تو سبکتر، هم یاریشان برایت نیکوتر، هم گرایش و مهرشان به تو بیشتر و هم پیوند و الفتشان با غیر تو کمتر است. پس یارگیری کن از میان آنها بویژه در خلوتها و محافل (در مجالس علنی و مخفی از یاری آنها برخوردار باش). آنگاه باید گزیده ترین وزیران تو وزیری باشد که سخن حق را بیشتر به تو بگوید گر چه برایت تلخ باشد، و در آنچه خدا انجامش را برای دوستدارانش نمی پسندد ترا کمتر یاری دهد، با اینکه گفتارشان ترا براستی ناخرسند و دل آزرده میکند. باری، با اهل راستی و پرهیز در آمیز (همنشین شو، ولی) آنها را

بیاموز و راضی کن که بسیار ستایشت نکنند و تو را برای عدم انجام کار ناشایست (با ستایش بیجای خود) شادمان نکنند، چرا که این بسیار ستودن انسان را خودپسند و سرکش بار می آورد.

در این فراز از عهدنامه، امام علی اساساً به آموزش و بررسی الزامات سیاسی – اداری "انقلاب" و مکانیزم انحراف آن پرداخته است. همچنین وی به حل دو معضل پیچیده سیاسی – اداری، یکی مساله "کیش شخصیت" در رهبران و فرمانداران و دوم معیار گزینش مسئولین امر، نیز توجه خاصی نشان داده است. نخست بهتر است نگاهی به مفهوم "انقلاب" از دیدگاه توحیدی امام علی بیاندازیم:

علی در دو خطبه ۱۵ و ۱۶ نهج البلاغه بهنگام در دست گرفتن سکان رهبری جامعه، به اعلام برنامه، دیدگاه و مواضع انقلابی خویش در زمینه های سیاسی – اداری و اقتصادی – اجتماعی پرداخته است. چنانچه از محتوای این دو خطبه بر می آید، علی (ع) هدف راهبردی خویش را دگرگونی بنیادی در مجموعه مناسبات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی قرار داده است. وی در خطبه اوّلی به پایگاه طبقاتی نظام پیشین (اشرافیت زمیندار) می تازد، بازپسگیری حقوق از دست رفته مردم را نوید می دهد (برای مثال زمینهای حاصلخیز عراق متعلق به عموم مسلمین بود که عثمان آنها را به خویشان و نزدیکانش بخشیده بود)، و "توسعه اقتصادی" را بر "عدالت اجتماعی" استوار می کند. سپس در خطبه بعدی از ضرورت "زیر و رو کردن" تمامی مناسبات موجود، برکناری مسئولین پیشین، و راه و روش انقلابی "میانه" سخن می گوید. پس با تاکید بر این نکته که علی (ع) **"انقلاب" را عمیقتر و فراتر از یک تحول سیاسی صرف دانسته و آنرا معطوف به دگرگونی بنیادی در مناسبات ظالمانه اقتصادی – اجتماعی نموده است،** تفسیر این بند را پی می گیریم:

یکی از سنّتهای درس آموز تاریخ آنستکه در پی هر انقلابی، عناصر سیاسی حکومت پیشین با ترفندهای گوناگون می کوشند به درون نظام انقلابی جدید نفوذ کنند تا نه تنها مانع تحقق آرمانهای انقلاب شوند، بلکه مناسبات ارتجاعی و استثماری پیشین را نیز بازسازی نمایند. چه بسا در تاریخ دیده شده است که عناصر ساده اندیش انقلاب نیز از آنها دعوت به کار می کنند تا مثلا از "دانش" و "کاردانی" و "تجربه" شان در "چهارچوب انقلاب" بهره مند شوند**!** غافل از آنکه دانش و کاردانی و ... عناصر نامبرده نه هرگز در "چهارچوب انقلاب" بلکه تنها در "چهارچوب ارتجاع و استثمار" کاربرد خواهد داشت. با توجه به این استدلال رایج است که علی به مالک سفارش می کند بجای استفاده از این عناصر فرصت طلب و واپسگرا از وزیران مردمی بهره مند گردد که مانند آنان از "رای و تدبیر و کارآمدی" برخوردار باشند و در عین حال "پاک" زیسته و به ننگ همکاری با ستمکاران آلوده نباشند. گزینش وزیران و مدیران با

دانش و کارآمد از متن مردم دو مزیّت به همراه دارد: یکم آنکه اینان دستمزد بالایی درخواست نمی کنند و بار مالی سنگینی بر دوش دولت نو پای انقلابی نیستند. دیگر آنکه این کارگزاران مردمی پیوندی با نظام ارتجاعی پیشین نداشته و لذا آماده اند تا خود را با ارزشها و فرهنگ انقلابی حکومت مردم سالار جدید تطبیق دهند و یاران وفاداری برای آن باشند. پس معیار گزینش مسئولین از دید علی تنها "تخصص" نیست، بلکه "تعهّد" به مردم و "پاکی" و "نیکی" در کردار اجتماعی نیز اهمیت بسزایی دارد وگرنه حکومت جدید نیز پس از مدتی "ماهیّت" نظام پیشین را می یابد.

اما یکی از بزرگترین آفات توحید و همچنین انقلابات، حکومتها و سازمانهای سیاسی، "کیش شخصیت" است. **مطلق نگری مثبت به شخصیت یک "رهبر" یا "حاکم"، ستاینده و ستایش شده، هر دو را، به گمراهی و انحطاط فکری و اخلاقی میکشاند** و از خداپرستی و حقیقت جویی دور می سازد. ستایش کننده نه تنها از رشد و تکامل انسانی باز می ماند، بلکه با مسموم شدن ذهن و روان گرفتار رکود و جزمیت اندیشه و سرانجام بردگی فکری و فرهنگی می شود. ستایش شده نیز گرفتار غرور خود بخودی شده و تدریجاً خود را خدایگونه ای خطاناپذیر می پندارد و با خودکامگی فزاینده ای به سرکوب منتقدین خود می پردازد. این فرآیند و آثار زیانبارش را در تاریخ اسلام و نیز در کشور خودمان بسیار آزموده ایم، بسیار سخنها در این باره رفته است و بسیار مقالات در این مورد به رشته تحریر در آمده است. اما نسبی بودن (خطا پذیری و انتقاد پذیری) شخصیتها هنوز در عمل، حتی برای مدعیان مبارزه با "کیش شخصیت" جا نیفتاده است! باید دانست که علاقه به "ستایش شدن" و تعریف و تمجید شنیدن در نهاد انسانها، بویژه رهبران سیاسی و مسئولین حکومتی، کمابیش موجود است. از اینرو چه بسا رهبران و حاکمان، وزیر "بله قربان گو" و چاپلوس را بیشتر بپسندند و بر وزیران "ناسازگار" و "یکدنده" ترجیح دهند. اما این دسته از **رهبران و حاکمان باید بدانند وزیرانی که با ستایشهای بیجای خود آنها را "بالا" می برند، در واقع بالا نبرده اند بلکه مقدّمات زمین زدن آنها را در جامعه فراهم کرده اند!** بنابراین گزیده ترین وزیر آنستکه در مسیر پیشرفت و آبادانی کشور، در پیشبرد برنامه های توسعه عادلانه اقتصادی – اجتماعی و سیاسی – قضایی، و در آنچه "حق الناس" نامیده می شود، با کمال شجاعت و صراحت لهجه راه و روش درست و برحق را، هر چند تلخ و گزنده باشد، به حاکم گوشزد کند و او را از پرتگاه لغزش و ورطه شبهات دور کند. چنین وزیران شجاع و رک گویی تضمین کننده صحّت و سلامت سیاسی و اجتماعی حاکم و حکومت هستند.

- **ولا یکونن المحسن و المسی عندک بمنزله سوائ، فان فی ذلک تزهید الاهل الاحسان فی الاحسان، وتدریبا لاهل الاسائه**

على السائه، ولزم كلا منهم ما الزام نفسه. و اعلم انه ليس شى بادعى الى حسن ظن وال برعيته من احسانه اليهم، وتخفيفه المورنات عليهم، وترک استكراهه اياهم على ما ليس له قبلهم، فليكن منک فى ذلک امر يجتمع لک به حسن الظن برعيتک، فان حسن الظن يقطع عنک نصبا طويلا، وان احق من حسن ظنک به لمن حسن بلاوک عنده، وان احق من سائ ظنک به لمن سائ بلاوک عنده. ولا تنقض سنه صالحه عمل بها صدور هذه الامه، و اجتمعت بها الالفه، و صلحت عليها الرعيه، ولا تحدثن سنه تضر بشى من ماضى تلک السنن فيكون الاجر لمن سنها، ولوزر عليک بما نقضت منها. و اكثر مدارسه العلمائ، و مناقشه الحكمائ، فى تثبيت ما صلح عليه امر بلادک، و اقامه ما استقام به الناس قبلک.

۱۰) مبادا كه (در ميان كارگزارانت) نيک كردار و بد كنش نزد تو يكسان و همپايه باشند. زيرا اين كار، نيک كرداران را در نيكوكارى دلسرد سازد و بدكاران را به زشتكارى بيشتر برانگيزد. هر يک از آنها (كارگزارانت) را به فراخور عملش جزا ده، و بدان كه براى خوش گمانى حاكم به توده (نسبت به وفادارى شان) هيچ چيز بهتر از ايثار و بخشش بر آنان، سبک كردن هزينه زندگى شان، و نرنجيدن از آنها در آنچه هيچ حقى ندارد، نيست. پس تو بايد كارى كنى كه خوش گمانى به شهروندانت را بدست آورى، چرا كه خوشبينى (و اعتماد) به مردم رنجهاى بسيارى را از تو دور مى كند. اما در اين باره سزاوارترين كس (در ميان كارگزارانت) كه بايستى به او خوش بين باشى، آنكس است كه او را نيک آزموده باشى و بالعكس آنكس زيبنده بدگمانى توست كه او را خوب نيازموده اى، (پس از او بپرهيز) كه قطع نظر از يارى ممكن است در شرايط سخت به كارشكنى برخيزد. و نشكن سنت و شيوه نيكى را كه بزرگان اين امّت آنرا بنياد نهاده اند، و از رهگذر آن الفت و همبستگى پديد آمده، و حال و وضع مردم بوسيله آن به اصلاح گراييده است. و نيز راه و روشى را پايه گذارى مكن كه به شيوه ها و سنن نيک گذشته زيان برساند، (كه اگر چنين كنى) پس سود و پاداش براى كسى است كه آن سنن (نيكو) را بنا گذاشت و گناه و زيانش بر توست كه آن سنن (پسنديده) را شكسته اى . در بر پا داشتن آنچه به اصلاح كشور مى انجامد، و استوار نگاه داشتن آنچه مردم پيش از تو بر پا داشته اند با دانشمندان و خردمندان قوم مذاكره و گفتگو كن.

اين فراز از پيمان نامه نيز بر چهار نكته مهم كه همگى به افزايش انسجام درونى حكومت و پيوندش با توده مردم (تثبيت سياسى – اجتماعى نظام) راه مى برد، تأكيد دارد:

۱. ضرورت برخورد متناسب و در خور با عملكرد هر يک از كارگزاران، بگونه اى كه بازدارنده اقدامات ناشايست و برانگيزنده اقدامات شايسته در درون حكومت باشد. خوشبينى يا بدبينى جز با آزمودن كارگزاران در مسئوليتهاى محوّله به آنها بدست نمى آيد.

۲. ضرورت خوشبينى و اعتماد حكومت به توده مردم در ابراز وفادارى و پشتيبانى آنها بهنگام رويكرد معضلات و دشواريها. چنين خوشبينى و اعتمادى بى شک بايستى داراى پايه منطقى و عقلانى باشد. اين پايه برافراشته نمى گردد مگر آنكه حكومت در زدودن ستمها و تبعيضها و گسترش حق و عدل در جامعه، مبارزه با سختيها و تنگناهاى معيشتى و تأمين رفاه اجتماعى، و **آزاد گذاشتن مردم در آنچه فى**

الواقع از "حقوق شهروندی" آنها بشمار می آید و "نهاد حکومت" را در آن دستی نیست و نباید باشد، صادقانه و پیگیرانه اقدام نماید. خوشبینی مردم تنها اینگونه بدست می آید، و تنها با این خوشبینی و اعتماد است که حکومت می تواند تمامی گرفتاریها، دشواریها و معضلات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشور را با کمک و پشتیبانی مردم چاره جویی کند و از درد و رنج ناشی از آنها آسوده خاطر بماند.

۳. ضرورت برخورد اصولی با سنتهای تاریخی – اجتماعی و دستاوردهای فرهنگی ملل. با سنتها و دستاوردهای یک جامعه نیز باید میانه روانه برخورد کرد و از چپ روی و راست روی پرهیز نمود. سنتها و شیوه های ارتجاعی را در زندگی اجتماعی مردم می توان و باید با روشهای اصولی برانداخت، اما آندسته از سنتها و رسوم که درونمایه و کارکردی انقلابی و تکاملی دارند، به پیوندهای مردمی و همبستگی اجتماعی یاری رسانده و در جهت اصلاح و بهبود اوضاع و احوال زندگی مردم بکار رفته اند، را باید گرامی داشت. شکستن چنین سنتهای نیکویی جز ننگ تاریخی برای عاملان و ستایش جاودان از بنیاد گذاران آن در بر ندارد!

۴. اما در بر انداختن، بنیاد نهادن، و یا نگهداری سنتها، قوانین و نظامات، حکومت باید به رایزنی و گفت و شنود با اهل دانش و خرد بپردازد، چه این کار ظریف و پیچیده نیازمند اندیشه و پژوهش بسیاری در شاخه های گوناگون علوم اجتماعی است و تکروی حکومت در این راستا به پدیداری و ماندگاری معضلاتی بغرنج و بیشمار در جامعه راه خواهد برد.

- **و اعلم ان الرعیه طبقات لا یصلح بعضها الا ببعض، و لا غنی ببعضها عن بعض: فمنها جنود الله، و منها کتاب العامه و الخاصه، و منها قضاه العدل، و منها عمال الانصاف و الرفق، و منها اهل الجزیه ولخراج من اهل الذمه و مسلمه الناس، و منها التجار و اهل الصناعات، و منها الطبقه السفلی من ذوی الحاجه و المسکنه، و کل قد سمی الله له سهمه، و وضع علی حده و فریضه فی کتابه او سنه نبیه- صلی الله علیه واله- عهد امنه عندنا محفوظا. فالجنود باذن الله حصون الرعیه، و زین الولاه، و عزالدین، و سبل الامن، ولیس تقوم الرعیه الا بهم، ثم لا قوام للجنود الا بما یخرج الله لهم من الخراج الذی یقوون به علی جهاد عدوهم، و یعتمدون علیه فیما یصلحم و یکون من ورائ حاجتهم، ثم لا قوام لهذین الصنفین الا بالصنف الثالث من القضاه والعمال ولکتاب، لما یحکمون من المعاقد، و یجمعون من المنافع، و یوتمنون علیه من خواص الامور و عوامها، و لا قوام لهم جمیعا الا بالتجار و ذوی الصناعات فیما یجتمعون علیه من مرافقهم، و یقیمونه من اسواقهم، و یکفونهم من الترفق بایدیهم مما لا یبلغه رفق غیرهم، ثم الطبقه السفلی من اهل الحاجه و المسکنه الذین یحق رفدهم و معونتهم، و فی الله لکل سعه، و لکل علی الوالی حق بقدر ما یصلحه، و لیس یخرج الوالی من حقیقه ما الزمه الله من ذلک الا بالاهتمام و الاستعانه بالله، و توطین نفسه علی لزوم الحق، و الصبر علیه فیما خف علیه اوثقل.**

۱۱) این را بدان ای مالک که شهروندان به طبقات گوناگونی تقسیم شده اند که کار برخی از آنها جز به دستیاری طبقه دیگر بسامان و روبراه نگردد، و برخی از برخی دیگر بی نیاز نیست. از اینان دسته ای سپاهیان خدایند، گروهی نویسندگان عمومی و خصوصی، جمعی قاضیان دادگستری، و برخی کارپردازان "انصاف و گشایش"، گروهی (کشاورزان) جزیه و خراج پردازان هستند از اهل ذمّه و اسلام، و نیز بازرگانان و صنعتگران (پیشه وران)، و سرانجام طبقه پایین و فرودست جامعه که دارندگان فقر و فلاکتند (رنج و سختی و بیداد بر روی این طبقه محروم متمرکز است). برای هر یک از این طبقات خداوند سهمی مقرر فرموده، وضع و جایگاه، و مرز و وظایفی که در کتاب و سنت پیامبرش محفوظ است. سپاهیان به خواست خدا دژهای (استوار) خلق، زینت حاکمان، ارجمندی دین، و راههای امن و آسایش (مردم) اند. ولی همین سپاهیان را استواری و پابرجایی نیست مگر به آنچه خدا برای آنها مقرّر فرموده است از خراج. آنها در پیکار با دشمن بوسیله آن تقویّت شوند، و در سامان بخشیدن به امور زندگی و رفع نیازمندیهای خویش بدان اعتماد جویند. از آن پس، این دو دسته سپاهی و خراجگزار (تولید کنندگان روستا) را پایداری نیست جز به دسته سوم که عبارتند از قاضیان دادگستری،کارگزاران (مالیات) و نویسندگان (کارمندان دولت) در آنچه که فرمان می رانند از پیمانها و پیوندها، و گرد آوردن منافع، و ایمنی بخشیدن به عموم مردم در اجرای امورشان. آنگاه این همه را نیز قوام و پابرجایی نیست مگر به بازرگانان و صنعتگران که از مراکز کار و تولید خویش سودها گرد آورده و بازارها با آن بر پا کنند، و با دستان خود و ثمره کار خویش خود را از پاره ای نیازها کفایت می کنند، و کارهایی انجام می دهند که جز آنها انجام نتوانند داد. آنگاه طبقه فرودین که نیازمندان و تهی دستانند. کسانیکه دستگیری و یاری آنها (بر همه طبقات و نیز دولت) حقی واجب و ضروری است. برای همه این طبقات نزد خدا گشایشی است و هر یک را به اندازه سامان بخشیدن به امور زندگی اش حقی است بر گردن والی، و والی نمی تواند از عهده حقی که خدا (نسبت به مردم) بر گردنش گذارده بر آید مگر با کوشش و همت و یاری جستن از خداوند، و واداشتن نفس به پیروی از الزامات حق و حقیقت، و بردباری بر (دشواریها و رنجهای) آن خواه سبک باشد خواه سنگین افتد.

پس از رهنمودها و سفارشات سیاسی، امام علی به جامعه شناسی طبقات، اقشار و گروهبندیهای اجتماعی می پردازد. وی پیش از برشماری طبقات اجتماعی عصر خویش، بر رابطه عمیق و تنگاتنگ میان این طبقات و اقشار تأکید می کند، رابطه ای که البته متقابل و بگونه ای است که یکی از این طبقات بدون دیگری امکان حیات ندارد. در واقع هیچ طبقه و قشر و گروهی در جامعه از حیات مستقل برخوردار نیست، چه از بعد اقتصادی – اجتماعی و چه در وجوه سیاسی و فرهنگی. رابطه متقابل ارگانیک و تنگاتنگ میان طبقات، اقشار و گروهبندیهای اجتماعی از آن روست که آنها اساساً در یک فرایند تکامل تاریخی، در کنار هم، و از درون مناسبات اقتصادی – اجتماعی و سیاسی – فرهنگی ویژه ای پدیدار گشته و به یکدیگر وابسته شده اند. باری، طبقات، اقشار و گروه بندیهای اجتماعی آندوره عبارت بودند از: ۱. "سپاهیان" یا قوای لشکری، که همانا نیروهای نظامی و انتظامی (ارتش و شهربانی) هستند. ۲. قوای کشوری یا کارمندان دولت که خود شامل "سیاستمداران" که پیگیر امور سیاسی کشورند (در متن

عهدنامه آشکار می گردد که منظور از دبیران یا نویسندگان همان سیاستمداران امروزی است)، "قاضیان" دادگستری که رسیدگی به امور قضایی و حقوقی جامعه را عهده دارند، و "کارپردازان انصاف و گشایش" که کارمندان دارایی یا مأموران گردآوری مالیاتها هستند، می باشند. علی این قشر آخر از کارمندان را از آن جهت "کارگزاران انصاف و گشایش" نامیده است که با گردآوری مالیاتها به تعدیل فاصله میان طبقات و ایجاد گشایش برای تنگدستان کمک می کنند. ۳. "جزیه" و "خراج پردازان" یا "دهندگان مالیات بر زمین"، که کشاورزان و دهقانان (از مسلمانان و اهل ذمّه) هستند. ۴. "بازرگانان و صنعتگران"، که شامل طبقه نوپای بورژوا و کارگران مزدبگیر در شهرها هستند. ۵. "فرودستان"، که قربانیان استثمار طبقاتی بوده و بهره ای جز رنج و فلاکت و بدبختی نبرده اند. علی در باز شناسی و دسته بندی طبقات و اقشار اجتماعی عصر خویش، آنها را که نیروهای عامل در روند تولیدی - توزیعی جامعه هستند و در واقع شالوده های حیات اقتصادی را پی افکنده اند، به دو دسته "شهری" و "روستایی" تقسیم کرده است. زحمتکشان روستا، که فرآورده های کشاورزی و دامپروری تولید میکنند، را کسانی که "خراج" می پردازند نامیده است. علت این نامگذاری نیز جز آن نیست که "خراج" در عصر کشاورزی و دامداری، تامین کننده اصلی هزینه های کشوری و لشکری بود. نقش و کارکرد سیاسی – اجتماعی این طبقه را می توان با "مالیات دهندگان" امروزی در کشورهای صنعتی مقایسه کرد. علی اما طبقات اقتصادی (تولیدی – توزیعی) شهری را که نوپا و بالنده هستند بدلیل عدم انکشاف کافی و تفکیک کامل طبقاتی، در یک دسته واحد بنام "بازرگانان و صنعتگران" گنجانده است. در فرازهای بعدی عهدنامه، امام علی به کارکرد بایسته هر یک از اقشار و طبقات اجتماعی نامبرده، و نیز ویژگیها و روابط درونی و بیرونی آنها، بصورت جداگانه می پردازد. چنانچه پیداست تحلیل جامعه شناختی سیاسی و طبقاتی علی محدود به اقشار و طبقات اجتماعی – اقتصادی نبوده و بررسی کارکردی نهادها و سازمانهای سیاسی – حکومتی چون ارتش، شهربانی، دادگستری، فرمانداریها و غیره را هم در بر میگیرد.

پس از نگاه اجمالی جامعه شناختی، امام علی در ادامه به شرح وظایف و کارکرد واقعی هر یک از طبقات و اقشار اجتماعی نامبرده، نیازها و مشکلاتشان، و نیز چگونگی تنظیم رابطه و برخورد حکومت با آنها می پردازد. وی نخست تاکید می کند که هر یک از این طبقات و اقشار بر طبق قرآن و سنت پیامبر، دارای جایگاه و کارکردی مشخص، و نیز حقوق و سهم ویژه ای در جامعه هستند. وی از سپاهیان آغاز می کند که همچون دژی استوار و سنگری مستحکم برای خلق، در نبرد با متجاوزان و زورگویان و در پشتیبانی از حق استقلال و آزادی آنها، و نیز همچون ضامنی بر امنیّت و آسایش مردم در کار و زندگی، انجام وظیفه می کنند. لشکریانی با این رسالت بی تردید مایه شکوه و سربلندی دین و

میهن و نظام هستند (البته اگر نظام سیاسی پیوندی با توده مردم و منافع آنها نداشته باشد، ارتش کارکردی دیگرگونه می یابد و ابزار ارعاب و سرکوب خلق می شود. بنابراین کارکرد و وظایف "سپاهیان" آنگونه که علی بیان داشته است، تنها در یک نظام مردم سالار معنا پیدا می کند و قابل تعمیم نیست). و برای اینکه در راه خدا و خلق استوار و پر توان باشند، باید سهم و حق خود را از "خراج" به اندازه ای که نیازهای زندگی خود را برآورده سازند، دریافت نمایند. اما "سپاهیان" (نیروهای نظامی و انتظامی) و "خراجگزاران" (تولید کنندگان زحمتکش روستا که تأمین کننده اصلی نیازهای مادی سپاهیان بودند)، هر دو نیازمند کار و کوشش طبقه "قاضیان و کارگزاران" (کارمندان) در دیوانها (ادارات دولتی) و دستگاه قضایی (دادگستری) هستند. در واقع کارمندان باید با ایجاد امنیّت حقوقی - قضایی و تسهیلات اداری و مالی پشتوانه کار و کوشش زحمتکشان روستا در تولید هر چه بیشتر و بهتر فرآورده های کشاورزی و دامداری، و تقویت کننده نیروهای نظامی و انتظامی در پاسداری از استقلال و آزادی و آسایش مردم باشند. طبقات شهری (بازرگانان و پیشه وران) دسته بعدی هستند که کار و تولیدشان عامل دلگرمی و استواری سایر اقشار و طبقات اجتماعی در انجام وظائفشان است. طبقات بازرگان و پیشه ور، از هر صنف و حرفه ای، با تولید و توزیع کالاهای گوناگون به افزایش ثروت و رفاه عمومی یاری رسانده و به زندگی اقتصادی – اجتماعی و سیاسی – فرهنگی مردم پویایی و شادابی می بخشند. این طبقات کارشان تخصصی است و با ابتکار و خلاقیت و همچنین فراگیری و انتقال علوم و فنون، خود را تا حد زیادی از کمکهای دولتی بی نیاز نگاه می دارند. اما طبقه فرودست جامعه که محصول تاریخی ظلم و استثمار طبقاتی اند، حقوقی واجب بر گردن تمام جامعه (دولت و سایر طبقات و اقشار اجتماعی) دارند، چرا که فقر و سیه روزی آنها محصول توزیع ناعادلانه درآمدها و ثروتهای اجتماعی (به زیان اینها و بسود سایر اقشار و طبقات) بوده است.

پس از روشن شدن وابستگی عمیق طبقات، اقشار و گروهبندیهای اجتماعی به یکدیگر، باید دید در مناسبات طبقاتی، جایگاه "دولت" کجاست و کارکرد آن کدام است؟ در دیدگاه علی، نهاد دولت (در اینجا حکومت مالک اشتر در مصر) نه در مناسبات میان طبقات می تواند "بیطرف" باشد، و نه باید به ابزار سلطه یک طبقه بر سایر طبقات به منظور بهره کشی از آنها تبدیل شود. بنابراین **جایگاه اجتماعی "دولت" نه در درون یک "طبقه" است، و نه اساساً فراتر از طبقات و مناسبات طبقاتی است**. حکومت مورد نظر علی باید با تغییر بنیادی مناسبات ظالمانه موجود، آرمان قسط و عدالت اجتماعی را پیگیری کند. تغییرات مذکور باید در جهتی پیش رود که از ثروت تولید شده اجتماعی، سهم و حق عادلانه ای به "اندازه سامان بخشیدن به امور زندگی" به هر یک از طبقات و اقشار یاد شده برسد. بنابراین **کارکرد**

"دولت" توزیع "عادلانه" درآمدها و ثروتهای اجتماعی در میان گروهها، اقشار و طبقاتی است که هر یک عهده دار نقشی بایسته و گره گشا در جامعه هستند. برای اینکه فرماندار مصر از عهده این وظیفه بخوبی برآید، باید به الزامات عقیدتی، سیاسی و اخلاقی حق گذاری و عدالت خواهی، چنانچه در بندهای ۲، ۴، ۶ و ۷ این پیمان نامه آمد، تن دهد و بر سختیها و رنجهای این راه شکیبایی ورزد.

● فول من جنودک انصحهم فی نفسک لله ولرسوله ولامامک، و انقاهم جیبا، و افضلهم حلما، ممن یبطی عن الغضب، و یستریح الی العذر، و یراف بالضعفائ، و ینبو علیالاقویائ، و ممن لایثیره العنف، ولا یقعد به الضعف. ثم الصق بذوی الاحساب، و اهل البیوتات الصالحه و السوابق الحسنه، ثم اهل النجده و الشجاعه و السخائ و السماحه، فانهم جماع من الکرم، و شعب من العرف، ثم تفقد من امورهم ما یتفقد الوالدان من ولدهما، و لا یتفا قمن فی نفسک شی قویتهم به، و لا تحقرن لطفا تعاهدتهم به وان قل، فانه داعیه لهم الی بذل النصیحه لک، و حسن الظن بک، ولا تدع تفقد لطیف امورهم اتکا لا علی جسیمها، فان للیسیر من لطفک موضعا ینتفعون به، و للجسیم موقعا لا یستغنون عنه. و لیکن اثر رئوس جندک عندک من و اساهم فی معونته، و افضل علیهم من جدته، بما یسعهم و یسع من ورائ هم من خلوف اهلیهم، حتی یکون همهم هما و احدا فی جهاد العدو، فان عطفک علیهم یعطف قلوبهم علیک، و ان افضل قره عین الولاه استقامه العدل فی البلاد، و ظهور موده الرعیه، و انه لا تظهر مودتهم الا بسلامه صدورهم، و لا تصح نصیحتهم الا بحیطتهم علی ولاه امورهم، و قله استثقال دولهم، و ترک استبطائ انقطاع مدتهم، فافسح فی امالهم، و واصل فی حسن الثنائ علیهم و تعدید ما ابلی ذووالبلائ منهم، فان کثره الذکر لحسن افعالهم تهز الشجاع، و تحرض الناکل، ان شائ الله تعالی. ثم اعرف لکل امری منهم ما ابلی، و لا تضیفن بلائ امری الی غیره، و لا تقصرن به دون غایه بلائه، و لا یدعونک شرف امری الی ان تعظم من بلائه ما کان صغیرا، و لا ضعه امری الی ان تستصغر من بلائه ما کان عظیما. واردد الی الله و رسوله ما یضلعک من الخطوب و یشتبه علیک من الامور، فقد قال الله سبحانه لقوم احب ارشادهم: (یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم، فان تنازعتم فی شی فردوه الی الله و الرسول) فالرد الی الله: الاخذ بمحکم کتابه، و الرد الی الرسول: الاخذ بسنته الجامعه غیر المفرقه.

۱۲) و از سپاهیانت آنکس را به فرماندهی و افسری برگمار که نزد تو نسبت به خدا و پیامبر و پیشوایت پند پذیرتر، و دامنش پاکتر، و بردباری اش بیشتر باشد. هم دیر به خشم آید و هم زود پوزش پذیرد، با ضعیفان و زیردستان نرم و مهربان و با قدرتمندان درشت و ناهموار باشد، نه آغازگر خشونت شود و نه سستی او را از کارش (دفاع و نبرد) باز دارد. پس به کسانیکه دارای حسبی والا و از خانواده های نیک کردار و با پیشینه هایی خوب (در خدمت به خلق) هستند رجوع کن و با سرداران و دلاوران و بخشندگان و جوانمردان در آمیز (و افسران شایسته را بجوی) زیرا که آنها کانون تجمع بزرگواری و شاخسار عرف نیکو هستند. پس بدانسان که پدر و مادر مهربان از فرزندشان نگهداری می کنند، به کارهای آنان رسیدگی کن. و کار خوبی را که برایشان انجام داده و با آن توانمندشان کرده ای نباید برایت گران آید، و یاری و مهری که به آنان نموده ای با همه اندکی کوچک (کم اثر) ندان، زیرا همان (اندک) مهرورزی آنها را بسوی پند

پذیری و خوش گمانی به تو می کشاند. و هیچگاه از رسیدگی به امور کوچک آنها با وعده انجام کارهای مهم شان سر متاب، چرا که همین رسیدگی به امور کوچک جایی از مهر تو (در دل آنها) باز می کند که بدان سود می برند تا چه رسد به احسان بزرگ که از آن بی نیاز نیستند و آن موقعیتی (بزرگتر) دارد. دیگر آنکه باید گزیده ترین فرماندهان ارتش نزد تو آنکس باشد که در پشتیبانی (مالی و تدارکاتی) لشکر عدالت و برابری کند و تا جاییکه امکانات (در دست) دارد، به اندازه رفاه لشکریان و خانواده هایشان به آنها احسان نماید، تا اینکه آنها به هنگام پیکار با دشمن (از بابت خانواده نگرانی نداشته و) همتشان به همان یک راه مصروف باشد. با آنها (سپاهیانت) مهربان باش تا دلهای آنها به مهر تو بگرود، و همانا نیکوترین چیزی که چشم فرمانداران و حاکمان بدان روشن است (مایه افتخار و سربلندی آنهاست)، بر پا داشتن عدل و داد در شهرها و برجسته نمودن مردم دوستی می باشد، و دوستی آنها آشکار و پدیدار نگردد مگر در سلامتی سینه هایشان (از قهر و کینه و خشم)، و پند و اندرزشان (در لشکر) کارگر نیفتد مگر آنکه (پروانه وار) پیرامون فرماندار را بگیرند و دولت او را بر خویش باری سنگین نشمارند و سر رسید عمر دولت را خواهان نباشند. بنابراین در برآوردن آرزوهایشان بکوش، آنها را نیکو بستای و کسانی را که رنجی برده و کار شایانی انجام داده اند از کارشان بسیار یاد کن، چرا که یادآوری بسیار از کارهای شایسته دلیر را به کارهای بزرگتر بر می انگیزد، و آن نشسته (بی انگیزه) را به جنبش و تکاپو وا می دارد اگر خدا بخواهد. آنگاه رنج و کار هر یک از آنها (سپاهیان) را برای خودش بدان و زحمت کسی را به دیگری منسوب مدار، و همینکه کارش را به انجام رساند در دادن پاداش بوی کوتاهی مکن، و نباید شرف و بزرگی کسی تو را به آنجا برساند که کار کوچک او را بزرگ شماری، و یا (بالعکس) پستی و خواری کسی تو را وادار نماید تا کار بزرگ او را کوچک پنداری. و هر گاه امری (پیچیده) بر تو مشتبه گردید (حق و باطل در هم آمیخت) و در انجام کاری دشوار درمانده شدی، آنرا به (کتاب) خدا و (سنت) رسولش برگردان زیرا دادار پاک به ملتی که دوست داشته باشد هدایت کند فرموده است: (ای ایمان آورندگان از خدا و پیغمبر و پیشوایان شایسته پیروی کنید و امور اختلاف برانگیز را بخدا و پیامبرش واگذار کنید). پس مراجعه بخدا یعنی فرا گرفتن محکمات (اصول و مبانی) کتابش، و مراجعه به پیامبر فرا گرفتن سنت اوست که (بهنگام بروز اختلاف و تردید) گرد آورنده و نه پراکنده کننده (مردم) است.

ارتش نخستین نهادی است که گزینش فرماندهان و تنظیم مناسبات درونی اش، در انطباق با رسالت و کارکرد اجتماعی آن، در کانون توجه علی (ع) قرار گرفته است. **ماهیّت و کارکرد ارتش اصولا با ماهیّت و کارکرد نظام سیاسی – اجتماعی پیوندی گسست ناپذیر دارد.** در یک رژیم ارتجاعی و استثمارگر، ارتش نیز ضد مردمی است. تنها با نفی استبداد و بر پا داشتن عدالت اجتماعی است که می توان ارتشی با ساختار مردم سالار و در خدمت توده مردم، آنگونه که امام علی در فراز پیشین عهدنامه از جایگاه و کارکرد ارتش در جامعه توصیف نموده است، سازماندهی کرد. اما تفاوت ماهوی و کارکردی ارتشهای مردمی و آزادیبخش با ارتشهای سرکوبگر و متجاوز، در **ساختار** و مناسبات ، **اخلاق** و منش، و نیز **بافت اجتماعی** و **سبک کار** بارز و نمایان می گردد:

ساختار و مناسبات حاکم بر ارتشهای دفاعی آزادیبخش بکلی متفاوت از نظم حاکم بر ارتشهای زورگو و متجاوز است. در ارتشهای نوع نخست، روابط انسانی میان "فرمانده" و "فرمانبر" از بالاترین سطوح فرماندهی تا پایین ترین رده های تشکیلاتی، بر پایه آگاهی و مهر و برابری است. اما در ارتشهای نوع دوم، مناسبات انسانی بر جهل و جبر و نابرابری استوار است. اطاعت کورکورانه از "مافوق" و اصل "ارتش چرا ندارد" در تمام سطوح ارتش حاکم است، پدیده ای که نه تنها توجیه گر هر جنایت و خیانتی توسط "عنصر بی اختیار نظامی" است بلکه سرچشمه تولید بسیاری از عقده ها و کینه ها و حسد ها در ارتش و جامعه نیز می باشد. در امر تشکیل و تنظیم روابط درونی ارتش، علی ابتدا به معیارهای گزینش سران و فرماندهان آن می پردازد. چرا که خصایص عقیدتی و اخلاقی فرماندهان ارتش بر تمامی سلسله مراتب تشکیلاتی آن تأثیر گذار است. بنا بر متن پیمان نامه، فرماندهان ارتش مصر باید از تربیت خانوادگی و پیشینه اجتماعی نیکویی بهره مند بوده و دلاورانی با ایمان، پرهیزگار، بردبار، مردم دوست، بخشنده، عدالتخواه، زیردست نواز و زورمند ستیز باشند. همچنین علی به مالک سفارش می کند که با مهربانی و بخشندگی، یار و همراه آنها در همه امور (از کوچک تا بزرگ) باشد. اینکار تنها برای ایجاد خوشبینی و جلب اعتماد و دوستی آنها نیست، بلکه کمک می کند تا آنها نیز با زیردستان خود مهربان، بخشنده و با گذشت باشند . باید توجه داشت که "مهربانی" و "بخشندگی" مورد نظر علی به فرماندهان ارتش هرگز به معنی پرداخت پاداشهای کلان به فرماندهان و برقراری تبعیضات حقوقی میان فرماندهان و سربازان نیست، بلکه علی به تعمیم عادلانه و منطقی این "مهربانی" و "بخشندگی" به کل تشکیلات نظامی و انتظامی می اندیشد بگونه ای که فرماندهان نیز ملزم به تقسیم عادلانه و برابر امکانات مادی و مالی ارتش بین اعضای آن هستند، و این عدالتخواهی اساساً یکی از معیارهای گزینش فرماندهان ارتش است. ثمره مهرورزی و تقسیم برابر امکانات، بگونه ای که زندگی لشکریان و خانواده هایشان تأمین گردد، آنستکه آنان بدون دغدغه مالی و احساس تبعیض، به انجام وظایف محوّله نظامی خویش همّت می گمارند و به ارتشی پرتوان و پیروزمند تبدیل می شوند.

ارتشهای دفاعی آزادیبخش و مردمی در "ویژگیهای اخلاقی فرماندهان" نیز از ارتشهای تجاوزگر و زورگو متمایز می شوند. اندیشه "ضد قدرت" که در اخلاقیات "زیردست نوازی" و "زورمند ستیزی" بارز و نمایان می گردد، اساساً در تقابل آشکار با اخلاق زورپرستی و "فلسفه قدرت" است که بینش و منش غالب بر ارتشهای متجاوز توسعه طلب و ضد خلقی را تشکیل می دهد. بر طبق فلسفه قدرت باید در برابر مردم و ارتشهای "ضعیف تر" به زور و خشونت متوسّل شد تا بدینوسیله "قدرت" خود را گسترش داد و به نمایش گذاشت! اما در مقابل باید به قدرتمندان و "قدرتهای بالاتر" از خود کرنش نمود تا "قدرت"

خود را از خطر حفظ نمود! چنین نگرش و رفتاری درست وارونه آن چیزی است که امام علی در میان لشکریان مالک اشتر می پسندد. فرماندهان ارتش مصر باید از میان کسانی برگزیده شوند که در برابر "ضعیفان" فروتن و مهربان، اما در مقابل "زورمندان" گردن فراز و سرسخت باشند. همچنین "خشونت ورزی" نیز که در حکومتهای استبدادی و استثمارگر با رفتار نظامیان عجین می گردد، در ارتشهای آزادیبخش مردمی نمی تواند و نباید راه یابد. فرماندهان لشکر مالک اگر چه باید در نهایت آمادگی و توان رزمی بسر برند، ولی هرگز نباید زود به خشم آمده و آغازگر خشونتها باشند.

بافت اجتماعی و سبک کار نیز ارتشهای آزادیبخش مردمی را از سایر ارتشها جدا می سازد. اینگونه ارتشها با محدود کردن کادرهای حرفه ای خود هرگز گرفتار بوروکراسی و الیگارشی حاکم بر ارتشهای متجاوز و توسعه طلب نمی شوند. در واقع یکی از افتخارات تاریخی مسلمانان در صدر اسلام نیز همین مردمی بودن بافت اجتماعی ارتش آن می باشد، که در تحقیقات تاریخی کمتر به آن پرداخته شده است. باری، مسلمانان مانند مصریها، یونانیان، ایرانیان، رومیها و... دارای ارتش حرفه ای نبودند. آنان به هنگام جنگ از توده مردم (کشاورز، پیشه ور، بازرگان و سایر اقشار جامعه) سربازگیری می کردند و در زمان صلح این نیروها به سر کار و فعالیت اجتماعی – اقتصادی خویش باز می گشتند. لذا ارتش مسلمین هرگز به تافته جدا بافته ای از جامعه تبدیل نگشت و از پیامدهای زیانبار حرفه ای گری نظامی در امان ماند. از اینروست که امام علی در عهدنامه اش به مالک اشتر، عینیّت بخشیدن به مردم دوستی و برپایی عدالت در جامعه توسط فرماندار را عامل سلامتی اندیشه و روان نظامیان، و نیز انگیزه وفاداری و فداکاری آنها می داند، چرا که مرزهای اجتماعی روشنی "نظامی" را از "غیر نظامی" جدا نمی ساخت و نتیجه دوستی "رعیت" همان دوستی "سپاهی" است و نظامیان اساساً همان شهروندان هستند!

علی سپس به یکی دیگر از ویژگیهای ارتشهای مردمی اشاره می کند، و آن "داوطلبانه" بودن کارهای سخت و پر رنج در آنست. بجای اجباری کردن چنین کارهایی و یا سرزنش پیوسته "نشستگان"، باید به یادآوری مداوم دلاوریها و فداکاریها بسنده کرد تا هم "دلیران" دلگرم شوند و هم "نشستگان" انگیزه یابند. تجربه بشر نشان می دهد که این شیوه بالاترین کارآیی را دارد، چرا که با خصیصه انسانی "اختیار" کاملاً سازگار می باشد. ولی کارآمدی روش فوق نیز تنها زمانی بدست می آید که فداکاری و زحمات هر کس در ارتش بنام خودش ثبت گردد و نه مثلا بنام فرماندهانش، که در اینصورت نتیجه وارونه ای بدست می آید: فداکاران و کوشندگان نومید و دلسرد می شوند، و نشستگان که انگیزه ای در حرکت نداشتند فایده ای هم در آن نمی بینند. همچنین ارزشیابی رنج و شکنج نظامیان باید بی توجه به جاه و جایگاه اجتماعی آنها بعمل آید. به بیان دیگر **ارزش هر کاری در خود آن کار نهفته است، و نه در رتبه اجتماعی انجام**

دهنده اش.

علی (ع) همچنین به مالک سفارش می کند که چنانچه در این راه با مسائل و تضادهای مبهم و بغرنجی برخورد نمود که در حل اصولی آنها ناتوان گشت، باید با تفکر و تحقیق در اصول و مبانی اعتقادی مکتب (محکمات قرآن) و روش تجربی پیامبر در برخورد با مسائل (سنت) به راهگشایی امور همت گمارد. بازگرداندن مسائل و تضادها به "کتاب" و "سنت" انسان را از لغزش و انحراف احتمالی از اصول باز می دارد، اتحاد و پیوستگی مردم را حفظ می کند، و از تفرقه و پراکندگی در جامعه جلوگیری بعمل می آورد.

در پایان باید یادآور شوم که آنچه در باره ارتش در تفسیر این بند آمده است، تماما در باره شهربانی یا نیروی "پلیس" نیز صادق است زیرا که واژه "جنود" (سپاهیان) در عهدنامه با توجه به اینکه علی (ع) برای این قشر منجمله وظیفه "ایجاد امنیّت و آسایش در جامعه" قائل شده است، نیروهای انتظامی (شهربانی یا پلیس) را هم در بر می گیرد.

• ثم اختر للحکم بین الناس افضل رعیتک فی نفسک ممن لا تضیق به الامور، و لا تمحکه الخصوم، و لا یتمادی فی الزله، و لا یحصر من الفی الی الحق اذا عرفه، و لا تشرف نفسه علی طمع، و لا یکتفی بادنی فهم دون اقصاه، و اوقفهم فی الشبهات، و اخذ هم بالحجج، و اقلهم تبرما بمراجعه الخصم، و اصبرهم علی تکشف الامور، و اصرمهم عند اتضاح الحکم، ممن لا یزدهیه اطرائ، و لا یستمیله اغرائ، و اولئک قلیل، ثم اکثر تعاهد قضائه، و افسح له فی البذل ما یزیل علته، و تقل معه حاجته الی الناس، و اعطه من المنزله لدیک ما لا یطمع فیه غیره من خاصیتک، لیامن بذلک اغتیال الرجال له عندک، فانظر فی ذلک نظرا بلیغا، فان هذا الدین قد کان اسیرا فی ایدی الاشرار: یعمل فیه بالهوی، و تطلب به الدنیا.

۱۳) پس برای مسند قضاوت کسی را برگزین که برتر از تمامی مردم (در دانش و پاکدامنی) باشد، آنکس که کارها (ی پر حوصله قضاوت) به تنگنایش نیفکند، و نزاع کنندگان (شاکی و متهم) نتوانند رأی خود را بر او تحمیل کنند، در لغزش پایدار نماند، و (چنانچه بناحق حُکمی صادر کرد) از بازگشت به حق آنگاه که آنرا شناخت درمانده نگردد، نفس او به حرص و آز نگرود، (در صدور حُکم) به درک و فهم ناچیز خود (از موضوع مورد اختلاف) بی آنکه خوب در آن اندیشه کند بسنده ننماید، آگاهترین و با تأملترین مردم در امور متشابه باشد، بیشتر از هر کس برهان ها و استدلال ها را فرا گیرد، بهنگام روی آوردن فرد دادخواه دلتنگی اش از همه کمتر، در کشف و پی جویی امور از همگان شکیباتر، و در شفافیّت بخشیدن به حُکم از هر کس قاطع تر باشد. (ای مالک قاضی باید) از کسانی باشد که ستودن بسیار او را به خودپسندی نکشاند و با فریب خوردن (از حق به باطل) متمایل نگردد، (اما هیهات که) قاضیانی با این ویژگیها اندکند. پس آنگاه به کارهای قاضی سرکشی کن، و به اندازه ای به او بخشش کن و زندگی اش را گشایش ده که راه عذر و

بهانه اش (در رشوه گیری) بسته شود، و با بخشش تو نیازش به مردم اندک گردد، و او را نزد خودت مقام و منزلتی ده تا کسی از نزدیکانت به او طمع نبرد (که او را بترساند و بوسیله او حقی را پایمال نماید)، و از اینکه بزرگان کشور ناگهان او را بفریبند و تباه سازند آسوده باشد. بنابراین در آنچه از گزینش قاضی و معیارهایش گفتم خوب نظر افکن و اندیشه کن، زیرا (در نظام گذشته) این دین (اسلام) بدست آشوبگران و تبهکاران گرفتار بود که بدان از روی هوا و هوس رفتار می کردند و با آن دنیا را خواهان بودند (شیره دنیا را با دین می دوشیدند).

پس از نیروهای نظامی و انتظامی، علی به بررسی ویژگی های فکری و اخلاقی قشر قاضیان و معیارهای گزینش قاضی می پردازد. نگاهی به ویژگیها و معیارهای مذکور نشان می دهد که امام علی در این بند از عهدنامه توجه و تأکید بسیار زیادی بر اهمیت و ظرافت نقش قاضیان و دستگاه قضایی در حمایت از حقوق شهروندان و تحکیم بنیانهای عدالت در جامعه داشته است. کارکرد اجتماعی نهاد دادگستری و قشر قاضیان تا آنجا مهم و تعیین کننده است که بدون همکاری این قشر حکومت ستمگران و غارتگران در جامعه عملاً ناممکن است. بنابراین در گزینش قاضی و پی ریزی نهاد دادگستری باید به این حقیقت توجه داشت که آرمان قسط و عدالت، تنها با دگرگونسازی در ساختارهای سیاسی و اقتصادی جامعه بدست نمی آید، و قویاً نیازمند یک دستگاه قضایی عادل و کارآمد و نیز قاضیانی عدالتخواه و قانونگراست. **"قانون" زمانی می تواند پایه نظم عادلانه اجتماعی گردد که اولاً خود عادلانه و نگاهبان حقوق انسانی شهروندان باشد، و دوماً آحاد مردم، در هر مقام و موقعیتی که هستند، در برابر آن یکسان باشند** بگونه ای که همگان، جز ظالمان و متجاوزان به حقوق مردم، در پناه آن "امنیت" جویند. برای تحقق شرط دوم می بایست در گزینش قاضی به این نکته توجه داشت که شایستگی و صلاحیت قاضی تنها با "علم" و "تخصص" احراز نمی گردد. رسیدگی به امور پیچیده قضایی تقوی، دقت، ظرافت، شجاعت، صبر و حوصله بسیاری نیز می طلبد و لذا قاضی باید همچنین از ویژگیهای زیر برخوردار باشد: ۱. در راه احقاق حقوق و اجرای عدالت ، پر توان و خستگی ناپذیر بوده و در صدور حکم قضایی از استقلال رأی برخوردار باشد بگونه ای که دیگران نتوانند بر او تأثیر گذارند. ۲. در راستای حق جویی سرسخت و یکدنده نبوده و انعطاف پذیر باشد، چنانچه حتی اگر پس از صدور حُکم پی به اشتباه خود برد، تغییر و اصلاح حُکم را "دور از شأن و اعتبار قاضی" نپندارد. ۳. قاضی باید از آزمندی که با سودجویی و ثروت اندوزی همراه است بدور باشد. کمترین گرایش به آزمندی می تواند قاضی را در برابر پیشنهاد رشوه وسوسه کند و با پذیرش رشوه از خاطیان، بنیان نظام حقوقی جامعه را در هم ریخته و ظلم و حق کشی را ترویج دهد. ۴. حُکم قاضی نقش تعیین کننده ای در سلامت و امنیّت زندگی فردی و اجتماعی شهروندان دارد. بنابراین قاضی باید شتاب نورزد و با اطمینان و یقین کامل، که جز با پژوهش

کافی و شناخت صحیح بدست نمی آید، حُکم صادر نماید. اتکائ قاضی بر اطلاعات ناقص و یکجانبه، استدلالها و براهین سست، و رضایت به فهم سطحی امور و مسائل، وی را گمراه خواهد کرد. بویژه در امور "متشابه" قضایی که پیچیدگی و ابهام موجود در آن شناخت حق را بسی دشوار می سازد، قاضی باید اندیشه و درنگ بسیار نماید، بر تمامی استدلالها و برهانهای مرتبط با موضوع احاطه یابد و با بصیرت کامل در مبانی حقوق انسان و اشراف بر تمامی جوانب امر اقدام به صدور حُکم نماید. ۵. قاضی باید در روند دادرسی و دادخواهی بسیار پر حوصله، علاقه مند، ریزبین، همه جانبه نگر و بردبار باشد. "شکیبایی" در قضاوت اما باید با "قاطعیت" وی در صدور حُکم همراه باشد. در واقع صفت پر حوصلگی و بردباری بیمانند در قاضی ذیصلاح بهنگام دادخواهی، ضرورتی است برای شناخت "حق"، و قاضی همینکه "حق" را شناخت می بایست در شفاف کردن آن جهت حق ستانی درنگ نکند و حکم عادلانه را با قاطعیت اعلام نماید. ۶. قاضی بهیچوجه نباید زود باور و ساده اندیش باشد. این دو صفت ناپسند می تواند قاضی را در برابر ستایشهای ریاکارانه برخی گمراه نماید، به دام "فریب" و "غرور" کشاند، و بازیچه دست "قدرتمندان" و "ثروتمندان" سازد.

امام علی خود بخوبی واقف است که پی ریزی یک دادگستری کارآمد بسی دشوار است، چرا که اولاً قاضیانی که چنان صفاتی را به تمام و کمال دارا باشند در جامعه بسیار اندکند. از همین روست که علی با نگاهی نسبی گرایانه به مالک رهنمود می دهد که "برترین" ها را از میان مردم برگزینید، یعنی کسانی که بیشتر از سایرین از چنان ویژگیهایی برخوردار باشند. وانگهی کار دادگستری با گزینش قاضیان شایسته پایان نمی یابد و باید به کار آنان رسیدگی و نظارت نمود. پس باید دانست که تحقق آرمان عدالت آسان و بی دردسر نیست، و با رنجی پیوسته و کوششی پیگیر ملازم است. یافتن، شناختن و برگماردن قاضیان شایسته و همچنین نظارت پیوسته بر کار آنان، یکی از رنجها و سختیهایی است که در مسیر تحقق عدالت باید الزاماً به آن تن داد. اما رسیدگی به قاضیان هم مادی است و هم معنوی. رسیدگی مادی به قاضیان، تعیین دستمزد متناسب و عادلانه برای آنانست. مقدار این دستمزد باید به اندازه ای باشد که آنان را در تأمین زندگی از دیگران بی نیاز سازد. پس از این چنانچه در جریان نظارت بر کار آنان مواردی از رشوه گیری مشاهده شد، شایسته است که قاضیان خاطی از کار خود برکنار و به شدّت مجازات شوند، چرا که دیگر نمی توانند نداری و تنگدستی خود و خانواده را بهانه رشوه گیری شان نمایند. اساساً "فقر" (مطلق) و "توزیع ناعادلانه درآمدهای اجتماعی" (که این دومی عامل پیدایی "فقر نسبی" است) یکی از زمینه های رشد رشوه خواری و مفاسد اداری در یک جامعه است، و بهمین دلیل یک نظام انقلابی مردمگرا باید با زدودن فقر و عادلانه کردن توزیع درآمدها زمینه های اجتماعی رشد مفاسدی چون رشوه

خواری را بخشکاند... اما نقش منزلت معنوی و اجتماعی قاضی در ساختار حکومتی کمتر از دستمزد مادی او در سالم ماندن دستگاه قضایی نیست. در واقع "سلامت" کار قاضیان بمیزان زیادی بستگی به جایگاه معنوی آنان در جامعه و نیز در ساختار حکومتی دارد. این جایگاه نزد زمامداران باید چنان رفیع باشد که حشمت و جاه مسئولین حکومتی نتواند بر حکم قاضیان اثر گذارد.

امام علی در پایان این بند سفارش می کند که مالک بخوبی در معیارهای گزینش قاضی اندیشه کند چرا که **نهاد دادگستری می تواند در تسهیل و تداوم سلطه جبّاران و غارتگران بخدمت گرفته شود**. علی وضعیت گذشته را یادآور می شود که چگونه در خلافت عثمان، دین خدا بازیچه هوا و هوس عثمان و خویشاوندانش شد و به ابزار پیشبرد منافع استثمارگران تبدیل گشت. آنها هر چه را از اموال مردم یافتند به یغما بردند، و هر که را مخالف رویه خویش دیدند، زدند و کشتند و تبعید کردند (عمار یاسر، ابوذر، ابن مسعود..)، و از سوی دیگر امثال مروان و سعید بن عاص را با افسارهای گسیخته بر جان و مال مردم مستولی نمودند. منظور علی (ع) از تشریح اوضاع گذشته در این بند از عهدنامه آنستکه کارکرد اجتماعی قاضیان و نهاد دادگستری را به مالک یادآوری کرده و بگوید که اگر در زمان عثمان آنهمه انحرافات پدید آمد، اینکار جز با همکاری قاضیان ممکن نگشت. پس در گزینش قاضیان و صفات بایسته آنان باید بسیار دقت نمود تا اوضاع گذشته دیگر تکرار نگردد.

• ثم انظر فی امور عمالک فاستعملهم اختبارا، ولا تولهم محاباه و اثره، فانهما جماع من شعب الجور والخیانه، و توخ منهم اهل التجربه و الحیاه من اهل البیوتات الصالحه، والقدم فی الاسلام المتقدمه، فانهم اکرم اخلاقا، و اصح اعراضا، و اقل فی المطامع اشرافا، و ابلغ فی عواقب الامور نظرا، ثم اسبغ علیهم الارزاق، فان ذلک قوه لهم علی استصلاح انفسهم، و غنی لهم عن تناول ما تحت ایدیهم، و حجه علیهم ان خالفوا امرک، اوثلموا امانتک، ثم تفقد اعمالهم، و ابعث العیون من اهل الصدق و الوفائ علیهم، فان تعاهدک فی السر لامورهم حدوه لهم علی استعمال الامانه، والرفق بالرعیه، و تحفظ من الاعوان، فان احد منهم بسط یده الی خیانه اجتمعت بها علیه عندک اخبار عیونک اکتفیت بذلک شاهدا، فبسطت علیه العقوبه فی بدنه، و اخذته بما اصاب من عمله، ثم نصبته بمقام المذله، و وسمته بالخیانه، و قلدته عار التهمه.

۱۴) سپس به کارهای کارگذارانت بنگر و آنان را پس از آزمودن به کار برگمار، ایشان را از روی مهر و دوستی و یا خودسرانه (بدون رایزنی) بر سر کاری مگمار که این دو کار گرد آورنده شاخسارهای ستم و خیانت (به مردم) است. فرمانداران باید از میان عناصر کار آزموده و نجیب و از خاندانهای نیک کردار برگزیده شوند، کسانیکه در اسلام پیشتاز بوده اند، اخلاقشان نیکوتر، آبرویشان درست تر، و از بزرگواری آزمندیشان کمتر، و هم بینش و اندیشه شان در شناخت سرانجام کارها (و روندها) رساتر است. پس (از برگماری آنها) چندان روزی به ایشان ده تا در اصلاح نفس خویش (پاک کردن آن از عقده و حسد و بخل و خودفروشی) توانا گردند، و از خوردن آنچه زیر دست ایشان است (اموال مردم)

بی نیاز باشند، و این حجّت تو بر آنهاست اگر (با وجود روزی بسیار) خلاف دستور تو رفتار کرده و به امانت خیانت روا دارند. آنگاه به کارهای آنها رسیدگی و نظارت کن، بازرسانی وفادار و راستگو بر ایشان بگمار، زیرا که بازرس پنهان بر آنها گماردن وادار کردن آنهاست به امانتداری و مهرورزی بر خلق. از یاران (خیانتکار) دوری گزین، و اگر بازرسان ترا آگهی دادند که یکی از کارگزاران دستی به خیانت گشوده است تو به گواهی آنان بسنده کن، به کیفر بدنی اش پرداز و او را به کردارش بگیر (به نتیجه اعمالش برسان)، آنگاه به جایگاه خفت و خواری اش بکشان و انگ خیانت را (بر پیشانی اش) بچسبان، و طوق ننگ و بدنامی را بر گردنش بیاویز.

پس از قاضیان، علی مالک را به قشر دیگر کارمندان کشوری یعنی کارگزاران دیوانی متوجه می سازد. گزینش و به کارگماری کارگزاران دیوانها نیز باید بر پایه معیارهای اصولی انجام پذیرد. **اصلاح و کارآمد کردن دستگاه دیوانی و نفی دیوان سالاری، درست همانند تحوّل در دستگاه قضایی، جزئی ضروری از برنامه دگرگونسازی اجتماعی و آرمان عدالتخواهی است.** تحوّل انقلابی در مناسبات سیاسی – اجتماعی بدون انقلاب اداری، اساساً نتیجه پایداری نخواهد داشت. باری، علی (ع) مالک را در گام نخست از دو کار باز می دارد: یکی گزینش "خودسرانه" و بدون مشورت مسئولین و کارگزاران دولت و دیگر گماردن آنها بر پایه "رابطه" و "رفیق بازی"، چرا که این دو کار به گفته وی سرچشمه پیدایش و گردآوری انواع ستمها و خیانتها در حق مردم است. برای علی (ع) که در پی خیزش و جنبش گسترده توده های ستمدیده و عدالتخواه و با یک برنامه جامع انقلابی به مقام پیشوایی مسلمین رسیده است، تحوّل بنیادین دستگاه دیوانی در جهت مردم سالار و ضابطه مند کردن آن در سرتاسر قلمرو سیاسی خویش، امری اجتناب ناپذیر است. در نظام استبدادی پیشین، برگماری کارگذاران دیوانی کاملاً خودسرانه و بدون رایزنی با خردمندان و شخصیت های مورد احترام و اعتماد مردم صورت می گرفت. هیچ ضابطه و معیاری هم جز دوستی و خویشاوندی با "خلیفه" و فرماندارانش در کار نبود. بنابراین طرد و نفی این "دو گرد آورنده شاخه های ستم و خیانت"، نخستین گام در جهت زدودن آثار زیانبار گذشته و اصلاح اساسی دستگاه دیوانی کشور است. پس از آن باید بنا بر اصل شایسته سالاری، "ضابطه" را جایگزین "رابطه" در گزینش و گماشتن کارگزاران نمود. ویژگیهای عقیدتی و اخلاقی که امام علی در کارگزاران دولتی می پسندد و آنها را بصورت ضوابطی در گزینش مطرح نموده است، عبارتند از: ۱. مهارت و کار آزمودگی، که جهت بالا بردن کارآیی دستگاه اداری و پیشبرد درست امور دیوانی ضروری است. ۲. پیشگامی در "ایمان" و "عمل صالح"، چرا که در ادوار گذشته افراد ناشایستی به ناحق در مصدر کارها بودند که در "جاهلیت" بیشتر سابقه داشتند تا در "اسلام"! اینان که از عمق آموزه های عقیدتی و اخلاقی مکتب توحیدی و آزادیبخش اسلام بهره ای نبرده بودند، عمدتاً با تکیه بر بقایای اشرافیّت و فرهنگ

جاهلانه قومی – قبیله ای در اندیشه شان به حل مسائل و مشکلات جامعه می پرداختند. در این شرایط طبیعی است که پیشتازانی چون ابوذر و عمار یاسر که در راه پیشرفت اسلام رنجها و سختیهای بسیاری کشیده و شناخت بهتری از محتوای اندیشه اسلامی دارند، از مسئولیتهای حکومتی بر کنار باشند و بدلیل اعتراض به روند غیر اصولی امور رنجها کشیده و آزارها ببینند. ۳. پیشینه نیکوی اخلاقی و خانوادگی، زیرا آنهایی که در خانواده هایی با سجایای نیک اخلاقی تربیّت یافته اند، و خود نیز پایبند ارزشهای اخلاقی اند، از شرم و حیا برخوردار بوده و لذا بیشتر محل اطمینان و اعتماد هستند. ۴. قناعت، بزرگواری و آبرومندی، که انسان را از ثروت اندوزی و تجمّل، فرومایگی و آزمندی، دروغگویی و ریاکاری، خیانت و دستبرد به اموال مردم، و هر گونه انحراف و تخطی از مسئولیتهای محوّل شده دور می کند. ۵. سرانجام دور اندیشی و ژرف نگری، که به کارگزاران توان درک نتایج و پیامد تصمیم گیریها و مصوّبه های اداری و همچنین پیش بینی عواقب روندهای جاری را می دهد.

اگر "سپاهیان" حافظ استقلال، آزادی و امنیّت مردمند و "قاضیان" نگاهبان حقوق انسانی شهروندان، "کارگزاران" با اموال عمومی سر و کار دارند. لذا زندگی آنها نیز باید با درآمدی متناسب تأمین گردد تا به دور از عقده و حسد و کینه، در سلامت نفس، و بدون هیچ چشمداشتی به اموال مردم، به انجام وظایف خود همّت گمارند و ضمناً بهانه ای برای "خیانت در امانت" نداشته باشند. با اینهمه اگر باز هم کارگزاری مرتکب فساد و اختلاس شد، باید به سختی او را کیفر داد و در جامعه چنان خوار و رسوایش نمود که از آن پس هر کارگزاری بداند که بهای دست درازی به اموال خلق بسی سنگین است! شاید مجازات کارگزاران خائن در عهدنامه از آنرو بسیار سخت و سنگین تعیین شده است که بتواند با وسوسه نیرومند خیانت به اموال عمومی نزد آنها مقابله کند.

با توجه به آنچه پیشتر در تفسیر بند ۲ این عهدنامه آمد، انسان پیوسته در معرض خطر لغزش و تباهی قرار دارد. بنابراین هر اندازه دستگاه دیوانی قانونمند باشد، و هر چند کارگزاران دولت از میان انسانهای صالح و نیک کردار برگزیده شوند، باز از وسوسه های نفسانی یا "فریب شیطان" در امان نخواهند بود. بویژه آنکه کارگزاران همواره اموال مردم را زیر دست خود دارند و لذا شدیدتر از دیگران وسوسه می شوند! پس آیا گزینش اصولی کارگزاران، و قانونمند کردن دستگاه دیوانی در یک کشور، می تواند به تنهایی مانع از فساد و ارتشا و اختلاس اموال عمومی گردد؟ آیا تعیین کیفر سنگین برای خائنین می تواند به تنهایی مانع وسوسه کارگزاران دولت به خیانت گردد؟ چه مکانیسمی می تواند ضریب اطمینان را در این باره بالاتر ببرد؟ امروزه در بسیاری از نظامهای سیاسی جهان، نهادهایی بنام "بازرسی" یا "حسابرسی و نظارت" برای مراقبت از عملکرد کارگزاران دولت و رسیدگی به شکایات شهروندان

موجود است. مثلا در سوئد نهادی در مجلس این کشور مستقر است بنام "کمیته قانون اساسی"، که می تواند در اعمال هیئت دولت و کارگزاران دولتی کاوش نموده و آنها را به بازجویی فرا بخواند. ولی تجربه نشان می دهد که اینچنین نهادهایی کمتر توانسته اند در راستای پیشگیری از تخلفات دولتی کارآمد باشند، چرا که اعضای آن نه تنها برای مسئولین اجرایی دولت شناخته شده هستند بلکه با آنان معمولاً روابط دوستانه و پیوندهای سیاسی – ایدئولوژیک دارند! در "دموکراسیهای غربی"، نه نهادهای بازرسی و نظارت، بلکه عملاً این رسانه های گروهی نسبتاً آزاد هستند که هزینه تخلف مسئولین اجرایی را با ترساندن از احتمال رسوایی گسترده در جامعه سنگین می کنند. در "استبدادهای شرقی"، که هیچ رسانه آزاد و مستقلی یافت نمی شود، نهادهای بازرسی و نظارت نیز از همان کارآیی حداقل نهادهای مشابه خود در "دموکراسیهای غربی" نیز بی بهره اند. در این کشورها، فلسفه وجودی چنین نهادهایی جز فریب مردم، کسب اعتبار جهانی، تصفیه درونی، و در امان نگاه داشتن مسئولین اصلی خیانت و فساد با قربانی کردن مهره های دست چندم بهنگام اعتراضهای گسترده اجتماعی، نیست... اما در جامعه ایکه کسی تجربه و شناختی از نهادهای بازرسی و نظارت ندارد و هنوز رسانه های گروهی تاریخاً امکان پیدایی نیافته اند، علی (ع) مبتکر مکانیسم سیاسی کارآمدی جهت جلوگیری از خیانت و فساد احتمالی کارگزاران دولت می شود. وی به مالک سفارش می کند که بازرسانی "صادق" و "وفادار" بر کارگزارانش بگمارد که پنهان از چشم آنها نظاره گر رفتارشان باشند. هنگامی که کارگزاران امکان شناسایی و "برقراری ارتباط" با بازرسان را نداشته باشند، بگفته امام علی ناگزیر از "امانتداری" و "مهرورزی بر خلق" می شوند، چرا که **مکانیسم "بازرسی پنهان" می تواند هرگونه تخلفی را با سرعت شناسایی کرده و متخلف را به مجازات قطعی خود برساند** بدون آنکه نیازی به پیگیری بیشتر دولت باشد. با بالا رفتن درصد احتمال مجازات "متخلف"، مجازاتی که سنگین هم هست، مبارزه کارگزاران با وسوسه های نفسانی شدیدتر می شود!

• و تفقد امرالخراج بما یصلح اهله، فان فی صلاحه و صلاحهم صلاحا لمن سواهم، و لا صلاح لمن سواهم الا بهم، لان الناس کلهم عیال علی الخراج و اهله، و لیکن نظرک فی عماره الارض ابلغ من نظرک فی استجلاب الخراج، لان ذلک لا یدرک الا بالعماره، و من طلب الخراج بغیر عماره اخرب البلاد، و اهلک العباد، و لم یستقم امره الا قلیلا، فان شکوا ثقلا اوعله او انقطاع شرب او باله او احاله ارض اغتمرها غرق او اجحف بها عطش خففت عنهم بما ترجوان یصلح به امرهم، و لا یثقلن علیک شی خففت به المؤونه عنهم، فانه ذخر یعودون به علیک فی عماره بلادک، و تزیین و لایتک، مع استجلابک حسن ثنائهم، و تبجحک باستفاضه العدل فیهم، معتمدا فضل قوتهم بما ذخرت عندهم من اجمامک لهم، و الثقه منهم بما عودتهم من عدلک علیهم و رفقک بهم، فر بما حدث من الامور ما اذا عولت فیه علیهم من بعد احتملوه

طيبه انفسهم به، فان العمران محتمل ما حملته، و انما يوتی خراب الارض من اعواز اهلها، و انما يعوز اهلها لاشراف انفس الولاه علی الجمع، و سوئ ظنهم بالبقائ، و قله انتفاعهم بالعبر.

۱۵) پس به کار خراج (نظام ماليات بر زمين) در جهت بهبود زندگی خراج دهندگان توجه و رسيدگی کن، زيرا اصلاح نظام ماليات بر زمين و بهبود بخشيدن به امور خراج دهندگان سبب آسايش و رفاه ديگران است، و تا کار خراج و خراجگذار اصلاح نگردد ديگران رنگ آسايش نبينند، چرا که مردم همگی هم خراج دهنده اند و هم نان خور خراجند، و البته بايد بيشتر در انديشه عمران و آبادانی زمين باشی تا خراج ستانی، زيرا که خراج جز به آبادی زمين فراهم نگردد، و هر (حکومت) که بدون آباد کردن زمين درصدد خراج ستانی بر آيد باعث ويرانی کشور و تباهی و تيره روزی بندگان (مردم) می شود و حکومتش جز اندک زمانی پايدار نمی ماند. پس اگر (دهقانان و کشاورزان) شکايت کنند از سنگينی (بار خراج) يا آفت و بند آمدن آب چشمه و قنات، و يا نبود باران و شبنم، يا دگرگون شدن زمين در اثر سيل و زير آب رفتن کشت، و يا خشکسالی که کشت را بی آب گذاشته، تو بايد به اندازه ای که اميد به بهبود کارشان می رود برای آنها (در ميزان خراج) تخفيف قائل شوی، و مبادا که اين تخفيف دادن و سبک کردن بار آنها بر تو گران افتد، زيرا که اين (تخفيف در واقع) اندوخته ای است که جهت آباد کردن کشور و آراستن حکومت (به دادگری)، با برقرار کردن عدل و داد در ميان ايشان و جلب ستايش خيرخواهانه آنها، به تو باز می گردانند و تو بواسطه آنچه نزدشان اندوخته ای از دارايی و اطمينان به مدارا و عدالت، به نيروی (توليد) آنها افزوده ای و برای (حکومت) خويش ياوران و تکيه گاهی ساخته، از آن پس ای بسا که در پيشامدی کاری بر عهده آنها واگذاری و از جان و دل به انجام آن کمر بندند، زيرا کشور آباد هر اندازه بار بر گرده اش نهی تواند کشيدن، و همواره (در تاريخ) زمين (های کشاورزی) ويران گشته است بخاطر تنگدستی اهل آن، و کشاورزان مستمند و پريشان می گردند بواسطه آنکه حکومتگران به ثروت اندوزی روی می آورند، به ماندگاری (حکومتشان) بدگمانند، و از پيشامدهای روزگار کمتر پند گرفته و بهره (فلسفی) ناچيزی برده اند.

در اين بند از عهدنامه، امام علی از کارکرد حياتی نظام "خراج" (ماليات بر زمين) در جامعه ای با اقتصاد کشاورزی، و نيز ضرورت عادلانه کردن آن بنفع طبقه دهقان، که سود همه مردم در آنست، سخن می گويد. در چنين جوامعی، و البته از زاويه نگرش ديالکتيکی به جامعه و طبقات اجتماعی، رفاه و آسايش ساير اقشار و طبقات و اصولاً هر گونه پيشرفت و آبادانی در گرو اصلاح نظام خراج و بهبود زندگی توليد کنندگان روستا يعنی کشاورزان و دامپروران است. بنابراين فرآيند دگرگونسازی در ساختار اقتصادی – اجتماعی جوامع کشاورزی بايد همواره اصلاح اساسی نظام خراج را هم در بر بگيرد. از آنجا که همه اقشار و طبقات اجتماعی هم "سهم" خود را به ديوان ماليات می پردازند و هم "حق" خود را از آن نهاد می ستانند، لذا هر گونه تغيير و اصلاح نظام مالياتی بر ميزان درآمد و سطح زندگی تمامی اين اقشار و طبقات تأثير می گذارد. پس تنها آن نظام مالياتی کارآمد و عادلانه است که نه تنها اندوخته ای کافی جهت ادامه توسعه و آبادانی کشور فراهم سازد، بلکه آسايش و رفاه اجتماعی را برای همه اقشار و

طبقات خلق بویژه تولید کنندگان زحمتکش که آفرینندگان اصلی ثروتهای اجتماعی هستند و رفاه سایرین در گرو کار تولیدی آنهاست، به ارمغان آورد. از همین روست که یک حکومت مردمی و عدالتخواه در یک اقتصاد معیشتی باید بیش و پیش از آنکه در صدد خراج ستانی بر آید، در اندیشه آباد کردن زمینهای کشاورزی، گسترش سطح زیر کشت و آماده کردن زمین و آب و بذر و غیره برای تولید بیشتر و بهتر فرآورده های مورد نیاز جامعه باشد. بنابراین درآمد دولت از خراج وابسته به فاکتورهایی چون حاصلخیزی زمین کشاورزی، دسترسی به آب و بذر و کود و مواد ضد آفت، و بویژه امنیّت و رفاه تولید کنندگان روستا می باشد. فرمایش امام علی به مالک در این زمینه بدین معناست که میزان مالیات بر زمین هرگز نباید به اندازه ای باشد که امنیّت و رفاه را از دهقانان گرفته و امکان افزایش و گسترش کمی و کیفی تولید را از میان بردارد، که در این صورت آبادی کشور و رفاه همگان به خطر می افتد. در درازای تاریخ فئودالیسم بویژه در خاور زمین رسم بر این بوده است که حکومتهای استبدادی با تقدّم بخشیدن به خراج ستانی، به آباد کردن زمینهای کشاورزی و رفاه تولید کنندگان روستا توجه و عنایتی نشان نمی دادند. حکومتهای نامبرده راز نیرومندی و ماندگاری خویش را در تراکم ثروت می دیدند، و در راستای این هدف نیز نخستین راهکاری که به ذهن و اندیشه شان خطور می کرد افزایش خراج بر زحمتکشان روستا بود! اینان چندانکه در اندیشه ثروت اندوزی بودند هرگز به راههای تولید ثروت فکر نمی کردند. بسیار اتفاق می افتاد که کارگزاران دارایی بسان غارتگران و راهزنان به روستاها وارد می شدند و روستائیان از ظلم آنها به کوههای پیرامون می گریختند! با این روش زمینهای کشاورزی ویران شده و اهل آن نیز به تنگدستی و تیره روزی گرفتار می شدند، تولید فرآورده های کشاورزی و دامپروری و در نتیجه درآمد حکومتها و زمینداران از خراج کاهش می یافت، و آنان در جستجوی ثروت به زمینها و مراتع دیگران چشم می دوختند! اینستکه در تاریخ فئودالیسم شاهد جنگها و زد و خوردهای بی پایان اقطاع داران و حکومتهای مستبد فئودالی با یکدیگر به منظور تصاحب مراتع و زمینهای حاصلخیز کشاورزی می باشیم، کاری که حکومتهای این دوره را بشدت نا پایدار و بی ثبات می نمود بطوریکه بیشتر پادشاهان و حکام عصر فئودالی پیش از آنکه عمر سیاسی شان بگونه ای طبیعی بسر رسد، در روند این جنگها و آشوبها، و یا بدنبال یک دسیسه و نیرنگ کشته شده و حکومتشان بدینسان پایان می یافت!

یکی دیگر از پارامترهای ضروری در تعیین میزان خراج، شرایط طبیعی کشت و زرع است. بسیار اتفاق می افتد که تولید فرآورده های کشاورزی و دامداری در اثر خشکسالی، سیل، آفت، شیوع بیماریهای دامی و نظایر آن نقصان می یابد. مقدار خراج هنگامی عادلانه است که متناسب با این شرایط تعیین

گردد. امام علی با دور اندیشی و ژرف بینی بیمانندش به مالک گوشزد می کند که تخفیف در میزان خراج روستائیان بهنگام شرایط نامساعد طبیعی در واقع سرمایه گذاری و اندوخته ای است مادی و معنوی برای کشور و حکومت، چرا که تولید کنندگان روستا را توانا به ادامه کار و آبادانی کشور و همچنین دلگرم و امیدوار به عدالت دستگاه حکومتی می سازد. حکومت نیز با اینکار پشتوانه و پایگاه اجتماعی نیرومند و قابل اعتمادی در پیشامدهای سخت روزگار برای خود فراهم می سازد. ولی آنچه در سراسر تاریخ فئودالیسم در جهان اسلامی دیده میشود، عدم درس آموزی حکومتگران از تحولات سیاسی – اجتماعی روزگار و نیز بیگانگی با اندیشه ها و تاریخ نگری ژرف امام علی است، هر چند چه بسا که ادعای مسلمانی هم داشته اند! آنها که از تاریخ درس نگرفتند، از علی نیز چیزی نیاموختند! بگفته مولوی:

آنکه نیاموخت از گردش روزگار، نیز نیاموزد ز هیچ آموزگار.

- **ثم آنظر فی حال کتابک فول علی امورک خیرهم، و اخصص رسائلک التی تدخل فیها مکائدک و اسرارک باجمعهم لوجوه صالح الاخلاق ممن لاتبطره الکرامه فیجترئ بها علیک فی خلاف لک بحضره ملا، ولا تقصر به الغفله عن ایراد مکاتبات عمالک علیک، و اصدار جواباتها علی الصواب عنک، و فیما یاخذلک و یعطی منک، و لا یضعف عقدا اعتقده لک، و لا یعجز عن اطلاق ما عقد علیک، و لا یجهل مبلغ قدر نفسه فی الامور، فان الجاهل بقدر نفسه یکون بقدر غیره اجهل، ثم لا یکن اختیارک ایاهم علی فراستک و استنامتک و حسن الظن منک، فان الرجال یتعرفون لفراسات الولاه بتصنعهم و حسن خدمتهم، و لیس ورائ ذلک من النصیحه و الامانه شی، و لکن اختبرهم بما ولوا للصالحین قبلک، فاعمد لا حسنهم کان فی العامه اثرا، و اعرفهم بالامانه وجها، فان ذلک دلیل علی نصیحتک لله و لمن ولیت امره، واجعل لراس کل امر من امورک راسا منهم لا یقهره کبیرها، و لا یتشتت علیه کثیرها، و مهما کان فی کتابک من عیب فتغا بیت عنه الزمته.**

۱۶) آنگاه به حال دبیران خویش بنگر و بهترین آنها را به کار بگمار. نامه ها و نوشته هایت را که در آنها تدبیرها و اسرار (سیاسی- حکومتی) خویش را نگاشته ای تنها به کسی بسپار که خصلتهای نیکو و پسندیده در او بیشتر گرد آمده باشد، کسی که بزرگی مقام او را چنان سرکش نسازد که در ملأ عام با گستاخی و خیره سری به ستیزه با تو بپردازد، کسی که در رساندن نامه های کارگزارانت به تو و نگاشتن پاسخهای تو به آنها، و نیز در آنچه برای تو می ستاند و آنچه از جانب تو می بخشد، غفلت و کوتاهی نکند، در بستن پیمانی بسود تو دچار سستی نگردد، و ناتوان از لغو قراردادی که به زیان توست نباشد، در کارها (یی که عهده دار است) نادان به قدر و اندازه خویش نباشد، زیرا آنکس که به قدر و اندازه خویش نادان است البته به قدر و اندازه دیگران نادانتر است. (ای مالک) مبادا که از روی درک و دریافت (سطحی)، زود باوری و خوش گمانی دبیر برگزینی، چرا که کارگردانان سیاست برای بدست آوردن دل حکمران ظاهر خویش آراسته و خود را نیکو خدمت می شناسانند در صورتی که در ورای آنچه نشان می دهند چیزی از اندرزگویی و امانتداری نیست. اما بیازمای آنان را به آنچه برای صالحان پیش از تو انجام داده اند، آنگاه آنها را که در میان مردم

تأثیری نیکوتر گذارده و به درستکاری شهره اند به کار گیر، و این آزمایش دلیلی است بر پند پذیری تو از خدا و فرمانبری از پیشوایت، و در هر امری از امور (کشور) رئیسی بگمار که بزرگی کارها او را در هم نشکند و بسیاری آنها آشفته اش نسازد، (پس در گزینش دبیران بسیار دقت کن که) اگر در دبیرانت عیبی یافت شود که تو از آن غافل بمانی زشتی آن ترا فرا می گیرد (بر تو نوشته می شود و مردم ترا بازخواست می کنند).

در این بند از عهدنامه امام علی به چگونگی گزینش و ویژگیهای کارگردانان اصلی سیاست و مهره های کلیدی حکومت می پردازد، کسانی که به معنای اخص کلمه "سیاستمدار" نامیده می شوند. "دبیران" به زبان امروز معاونان، وزیران و رایزنانی هستند که "نماینده" تامّ الاختیار رهبران و زمامداران کشور در عقد قراردادها و پیمانهای سیاسی و اقتصادی، و همچنین "رابط" اداری و تشکیلاتی سران حکومت با فرمانداران شهرها و ایالات می باشند. بنابراین گزینش و گماردن کسانی را که در انسجام تشکیلاتی و کارآیی سیاسی حکومت نقش کلیدی دارند، نباید با ساده اندیشی آسان گرفت و به شناخت سطحی و ظاهری آنها بسنده کرد. بعبارت دیگر "تساهل" و "تسامح" در این باره بهیچ وجه جایز نیست چرا که "سیاستمداران" صرف نظر از نقش کلیدی یاد شده موجوداتی بسیار پیچیده هستند! شناخت و سنجش آنها در امر کارگزینی بگفته امام علی باید بر پایه "تجربه" و عملکرد سیاسی و همچنین تأثیر و مقبولیّت اجتماعی آنها باشد. تنها در یک "آزمون" و پراتیک سیاسی – اجتماعی است که می توان درجه کارآیی و شایستگی "سیاستمداران"، و نیز میزان صداقت و خلوص آنها را برآورد کرد. و البته تجربه کاری سیاستمداران هنگامی ملاک سنجش و ارزیابی قرار می گیرد که در حکومت "صالحان" بدست آمده باشد، و گرنه همکاری با ستمگران و گردنکشان بنا بر آنچه پیشتر در تفسیر فراز ۹ این عهدنامه آمد خود دلیلی است بر عدم شایستگی آنها.

علی (ع) همچنین به توانمندیهای نفسانی و ویژگیهای اخلاقی "دبیران" اشاره میکند. یکی از بایسته ترین این ویژگیها فهم و تشخیص جایگاه و مسئولیت خود، و دور بودن از غرور و سرکشی است. سیاستمداران عموماً از انگیزه جاه طلبی برخوردارند، و همواره می کوشند به مدارج بالاتر "قدرت" راه یابند. این انگیزه می تواند آنان را بنا بر شرائط متفاوت به دو شیوه برخورد متفاوت با شخص اول مملکت رهنمون شود: ۱. شخص اول فردی قدرتمند و خود محور است. در اینصورت عناصر جاه طلب سیاسی برای دستیابی به "قدرت" بیشتر، به "ستایش" بی قید و شرط رهبر و امیر خود پرداخته و روش "بله قربان گویی" را پیشه خود می سازند. زیان بخشی و ویرانگری این روش را در تفسیر بند ۹ عهدنامه دیدیم. ۲. شخص اول نرم و سست اراده است. در این حالت سیاستمداران جاه طلب چه بسا آشکارا به رویارویی و

ستیز با وی پردازند تا شاید بر جایگاه سیاسی او دست یابند. اما برترین و گزیده ترین دبیر در یک حکومت انقلابی مردمگرا بگفته علی (ع) در بند ۹ ، دبیر حق گوی مسئولیت پذیر و عدالتخواه است. وزیر و رایزنی با این ویژگیها البته زیبنده حاکمی چون مالک اشتر است. مالک نه فرمانروایی خود محور است که نیازمند "دبیران" ستایشگر و بله قربان گو باشد، و نه امیری ناتوان و سست اراده که جایگاه خود را به آسانی پیشکش دبیران یاغی و سرکش نماید. وی امیری است پرتوان و با اراده که با پیشوای خود بر تحقق آرمانهای انقلاب مردم پیمان بسته است و از اینرو به تنها کسی که نیاز ندارد همانا "دبیر" جاه طلب و خودخواه است. وجود وزیران و رایزنان جاه طلب، چه از نوع نخست و چه از نوع دوم، نه تنها آفت حق جویی و عدالتخواهی در یک حکومت نوپای انقلابی است بلکه به ضابطه مندی و شایسته سالاری در حکومت و کل جامعه نیز آسیب جدی وارد می سازد.

در گزینش "دبیران" باید در کنار "تعهّد" و صداقت به "تخصّص" و کارآیی، "بردباری و پشتکار"، و نیز میزان "خودشناسی" آنها نیز توجه کافی مبذول داشت. یکی از جنبه های کارآمدی سیاستمداران، توان دریافت و برآورد "سود" و "زیان" نهفته در پیمانها و قراردادهای سیاسی و اقتصادی، و نیز برخورداری از اراده لازم جهت انعقاد یا لغو آنچه به سود یا زیان کشور است، می باشد. برای درک اهمیت این کارآمدی ضروری و پی آمدهای سنگین بی توجهی به آن، خوب است صفحه ای تعیین کننده از تاریخ اسلام را بازگشایی کرده و تأثیر تاریخی نادانی و سست عنصری دبیری بنام ابوموسی اشعری را در داستان معروف "حَکمیّت" در صفین بررسی نماییم. ابوموسی بهیچ وجه از صلاحیت و کارآیی لازم یک "حَکم" جهت مذاکره سیاسی با عمرو عاص برخوردار نبود. او نه به آرمانهای انقلاب ضد عثمانی و پیشوای برگزیده مردم علی (ع) تعهّد و وفاداری نشان داده بود، نه از "ماهیّت دعوا" و انگیزه های طغیان و لشکر کشی معاویه آگاهی داشت و نه از بینش و هوشمندی سیاسی برخوردار بود. ابوموسی حتی شناختی از توانایی و قدر و اندازه خود نیز نداشت و ناگزیر بگفته علی به قدر و اندازه دیگران و منجمله حریفش عمرو عاص نیز نادانتر بود! وگرنه می توانست از پذیرش چنین مسئولیت بزرگی سر باز بزند. باری، خوارج این شخص را بعنوان "حَکم" به علی تحمیل کردند و نتیجه آن چنانکه می دانیم تثبیت فرمانروایی معاویه و عزل علی از زمامداری مسلمین بود!! این داستان تاریخی و سرنوشت ساز بخوبی دلایل و انگیزه پافشاری علی در عهدنامه را مبنی بر ضرورت توانایی، کار آمدی و "خود شناسی" سیاستمداران بر ما معلوم می نماید. همچنین "دبیر"، بویژه آنکه ریاست هیئتهای سیاسی و اقتصادی را عهده دار می شود، باید از صفت "بردباری و پشتکار" نیز بهره کافی برده باشد تا در برابر بزرگی و بسیاری کارها درمانده و پریشان نگردد. پس در یک جمع بندی کلی معیار گزینش "دبیران" بر طبق مفاد

این عهدنامه برخورداری از ویژگیهایی چون تعهّد، مسئولیت شناسی، کارآمدی، خود شناسی، و سرانجام بردباری و پشتکار است.

همانطور که پیشتر اشاره شد، پیچیدگی شخصیت سیاستمداران سبب گشته است امام علی بر ضرورت شناخت و سنجش "تجربی" و نه صرفا "نظری" آنها پافشاری نماید. این پیچیدگی، همانگونه که امام علی بدان اشارت نموده است، ره آورد کاربست شیوه "پنهانکاری" در اندیشه و عمل است که از روزگاران دیرین رویه حاکم بر سیاستمداران بوده است. باری، سیاستمداران را تاریخاً عادت بر آن بوده است که نیّات، اهداف و برنامه خود را، که معمولا تنها در جهت منافع سیاسی و اقتصادی خود آنهاست، از چشم مردم و همکاران خود بپوشانند تا بدینوسیله حمایت و پشتیبانی آنها را در راستای اهداف "پنهان" خود جلب نمایند. در واقع آنچه که در "ظاهر" دعاوی سیاستمداران دیده می شود، در ماهیّت "پنهان" آنها راهی ندارد. **آراستن "ظاهر" خویش به اخلاق نیکو و خدمتگزاری مردم و در "باطن" اما قدرت و ثروت را پرستیدن، چیزی جز ریاکاری و نیرنگ بازی نیست** ولی متاسفانه بسیاری از مردم مسلمان، که شناخت درستی از اصول و مبانی اندیشه و رفتار سیاسی در اسلام راستین ندارند، این خصیصه را نزد یک "سیاستمدار" ارج می نهند و به زیرکی و هوشمندی تعبیر می کنند**!** اما سراسر زندگی سیاسی – مبارزاتی امام علی گواه است که وی با طرد سیاست سنتی و "پنهانکاری" ذاتی آن در نظر و عمل، از پیشگامان تاریخی پیوند "سیاست" با "اخلاق" بوده است.

آنچه دقت در گزینش "دبیران" را برای یک رهبر یا حکمران الزامی می کند، آنستکه نه تنها ارزیابی و داوری تاریخی خلق و خالق از عملکرد "دبیران" به حساب او نیز واریز می شود، بلکه آثار و نتایج کار آنها برای حکومت وی است. پس اگر وزیران، رایزنان و نمایندگان سیاسی رهبر یا حُکمران مرتکب خطایی بزرگ و یا خیانتی در حق مردم گشتند، عواقب و پی آمدهای زیانبار و مشکل آفرین آن دامن او و حکومتش را نیز فرا می گیرد، و این مقام نخست حکومتی است که همچنین باید در پیشگاه خدا و خلق و تاریخ پاسخگوی لغزشها و زشتکاریهای "دبیران" برگزیده خویش باشد.

• ثم استوص بالتجار و ذوی الصناعات و اوص بهم خیرا، المقیم منهم و المضطرب بماله، والمترفق ببدنه، فانهم مواد المنافع، و اسباب المرافق، و جلابها من المباعد و المطارح فی برک و بحرک، و سهلک و جبلک، و حیث لایلتئم الناس لمواضعها، و لایجترؤون علیها، فانهم سلم لاتخاف بائقته، و صلح لاتخشی غائلته، و تفقد امورهم بحضرتک و فی حواشی بلادک، و اعلم، مع ذلک، ان فی کثیر منهم ضیقا فاحشا، و شحا قبیحا، و احتکار للمنافع، و تحکما فی البیاعات، و ذلک باب مضره للعامه، و عیب علی الولاه، فامنع من الاحتکار، فان رسول الله- صلی الله علیه و اله- منع منه، و لیکن البیع بیعا سمحا : بموازین عدل، و اسعار لاتجحف بالفریقین من البائع و المبتاع، فمن قارف حکره بعد نهیک اياه فنکل

به، و عاقبه فی غیر اسراف.

۱۷) پس در باره بازرگانان و صنعتگران این سفارش را از من بپذیر و در باره رفتار نیک با آنها (به کارگزاران خود) سفارش کن، آنکس از آنها که ساکن است و یا آنکس که همراه با سرمایه بازرگانی خویش پیوسته در رفت و آمد و سفر است، و نیز آن (صنعتگر) که با نیروی بدنی خود (کالاهای مورد نیاز مردم را تولید و) سود میرساند، چرا که اینان ماده و عامل (تولید) ثروتها و سودها هستند که آنها را از راههای سخت و دور دستها، از خشکی و دریا، و از زمینهای هموار و کوهستانی کشورت، و از مناطقی که (بدلیل بدی آب و هوا و شرایط سخت زندگی) مردم در آن گرد نیامده و یارای رفتن بدانجا را ندارند، بدست می آورند (و سبب رفاه مردم و پیشرفت کشور می شوند)، هم اینان هستند اهل مسالمت و آسودگی که بیم سختی (جنگ) در آن نیست، و (جویای) صلح و آشتی که بیم شورش و فتنه ای به آنان نمی رود. بنابراین (در شهرها) و در حومه شهرهایت شخصاً به امور آنها رسیدگی کن. با تمام این اوصاف بدان که در بسیاری از آنان (بازاریان) سخت گیری و تنگ نظری بی اندازه (نسبت به مصرف کننده)، و سودجویی و ثروت اندوزی زشت و نکوهیده، و (گرایش به) احتکار (انبارسازی و عدم عرضه کالا) برای منافع (بیشتر) است و در فروش (کالا و خدمات) نرخ بدلخواه تعیین می کنند. این کارهای ایشان (بازاریان سودجو و محتکر) به زیان توده مردم (و در عین حال) نشانگر عیب و نقص حکومتگران است. پس از احتکار جلوگیری کن، زیرا که رسول خدا از آن منع کرد، چرا که کار داد و ستد بایستی آسان، و با ترازوهای عدل و انصاف انجام شود، و با نرخهایی که به خریدار و فروشنده اجحاف نگردد. پس هر که بعد از نهی تو احتکار کرد او را کیفر ده، چنان کیفری که او را رسوا (و مایه عبرت سایرین) سازد، ولی از اندازه بیرون نرود.

این بند از پیمان نامه به ارزیابی ماهیت و کارکرد اقتصادی – اجتماعی طبقات نوپای بورژوازی شهری (بازرگان و پیشه ور)، و همچنین بیان اصول راهنمای حاکم بر تجارت و داد و ستد "پولی" اختصاص یافته است. نقل قولهای مستندی که در تفسیر این بند از پیامبر و پیشوایان آورده شده است، برگرفته از کتاب "اصول پایه جامعه توحیدی (نظام و مناسبات اقتصادی)" نوشته حبیب الله پیمان است...

جوامع اسلامی در عصر علی (ع) تاریخاً با اقتصاد خودکفای معیشتی (تولید فرآورده های کشاورزی و دامپروری بدست خانوارهای مستقل و داد و ستد کالا به کالا) اداره می شدند. بازرگانی (خرید و فروش کالا و خدمات بواسطه "پول") و تولیدات صنعتی – پیشه وری، شیوه های "مدرن" زندگی اقتصادی بشمار می رفتند. بر اقتصاد "مدرن" شهری نیز همچون اقتصاد "سنتی" روستایی مناسباتی حکمفرماست که عادلانه کردن آن از وظایف حکومت انقلابی علی (ع)، که مالک نیز فرماندار آن در مصر است، می باشد. اما فرماندار مصر در راستای این رسالت باید از ماهیّت و کارکرد اقتصادی – اجتماعی طبقات دخیل در اقتصاد "مدرن" شهری، و نیز روانشناسی اجتماعی آنها، دانش و شناخت لازم را داشته باشد.

امام علی ارزیابی "مطلق گرایانه" ای از ماهیّت و کارکرد تاریخی طبقات نوپای بورژوازی ندارد و "واقع بینانه" برای آنان ماهیّت و کارکردی "دوگانه" قائل است. این طبقات با اینکه با فعالیتهای خاص اقتصادی ــ اجتماعی خویش به جامعه راکد سنتی بالندگی، پویایی و شادابی می بخشند و خود نیز تمایل به پیشرفت و نوآوری دارند، اکثراً اما پیگیر و جویای "سود" بیشینه و انباشت "سرمایه" خویش می باشند که به ظلم و "اجحاف" به توده مردم راه می برد. از سوی دیگر سرشت فعالیتهای اقتصادی و نیز هدف راهبردی طبقه بورژوازی ("سود" بیشینه و انباشت "سرمایه") بنیاداً با جنگ افروزی، آشوبگری و فتنه انگیزی ناسازگار است، لذا طبقات نامبرده زندگی سیاسی و اجتماعی آشتی جویانه ای دارند و همواره خواهان "صلح"، "امنیت" و "حاکمیت قانون" می باشند. هر گونه فتنه و آشوب بزیان آنهاست چرا که بازرگانی و صنعت اساساً در صلح و امنیّت رشد می کند. بررسی تحلیلی علل تاریخی عقب ماندگی "شرق" نیز نشان می دهد که نبود صلح و امنیّت پایدار، و رخداد پیوسته جنگها و آشوبهای سیاسی ــ فرقه ای و قومی ــ قبیله ای در خاور میانه و شمال افریقا یکی از موانع اصلی رشد و پیشرفت بی گسست بازرگانی و علوم و فنون درتاریخ این جوامع بوده است. بنابراین برخورد اصولی با ماهّیت دوگانه بورژوازی نوپا، ترقیخواهی و مسالمت جویی از یکسو و آزمندی و سودجویی از سوی دیگر، ساده و آسان نیست. طبقات بازرگان و صنعتگر، از هر صنفی، با تولید و توزیع کالاها و خدمات گوناگون در جامعه بر میزان ثروت و رفاه اجتماعی می افزایند، لذا باید به امور آنها رسیدگی کرد و زمینه فعالیتهایشان را هموار ساخت. اما در کنار ایجاد تسهیلات کاری، حکومت باید با تعدیل و مهار قیمتها و ایجاد شرایط برابر در معاملات اقتصادی از اجحاف آنها به توده مردم و توزیع ناعادلانه درآمد جلوگیری کند و بر آزمندی افسار گسیخته شان دهنه زند، وگرنه از نگاه مردم ستمدیده حکومتی ناتوان و یا همدست و پشتیبان سودجویان و ثروت اندوزان شناسانده می شود.

یکی از بغرنج ترین معضلات اقتصادی ــ اجتماعی برای یک دولت عدالتخواه آنستکه چگونه می توان "صنعت" و "بازرگانی" را بعنوان یک ضرورت زندگی اقتصادی "مدرن" از استثمار و احتکار و رباخواری، که معمولا در هم تنیده شده است، جدا ساخت، اوّلی را حمایت کرد و دوّمی را بر انداخت! در راستای این جداسازی، پیامبر و پیشوایان راستین اسلام تجارت و تولید پیشه وری را نیز مورد بازبینی قرار داده و اصول نوینی برای آن تدوین نموده اند. در واقع همانطور که اسلام بهره مالکانه را در "کشاورزی" نفی کرده و محصول را تماماً از آن زارع و نه زمیندار می داند (بنا بر اصل **" الزرع للزارع و لوکان غاصبا "**)، در "صنعت" و "بازرگانی" نیز استثمار از نیروی کار توسط سرمایه دار را منع نموده و "کار" مثبت را مبنای ارزشگذاری و بهره وری دانسته است. بنابراین در تمامی فعالیتهای اقتصادی

(کشاورزی، دامپروری، صنعت و بازرگانی)، **"کار" انسان خالق "ارزش" های تولید شده بشمار می آید و آنکس که در هیچیک از مراحل تولید و توزیع کالا کار مثبتی انجام نداده است، حق بهره وری ندارد.** در این باره زرگری به امام صادق می گوید که کار پذیرفته شده را به شاگردانش می سپارد، دو سوم درآمد را به آنها و یک سوم را خودش بر می دارد، امام صادق پاسخ می دهد که اینکار درست نیست مگر آنکه با آنها کار کرده باشی، زرگر می گوید که او هم فلز را ذوب می کند و امام می فرماید که اینهم کار است و اشکالی ندارد. پرسشی مشابه از سوی یک دوزنده نیز پاسخی مشابه دریافت می کند (فروع کافی). در نظامهای طبقاتی "سود" هدف نهایی فعالیتهای اقتصادی است، حال آنکه در اقتصاد توحیدی هدف از هر فعالیتی تأمین نیازهای زندگی مردم است. در این بند از پیمان نامه امام علی همچنین به بازبینی تجارت و موازین آن از دیدگاه اقتصاد توحیدی پرداخته است. امروزه مبنای کار بازرگانی اینستکه با ضمانت و معرفی یک یا چند دولتمند و یا سرمایه دار سرشناس بازار، سرمایه و اعتباری از سوی بانک در اختیار "تاجر" گذاشته می شود که بسیار بیشتر از سرمایه اوّلیه اوست، و "تاجر" نیز با این سرمایه و اعتبار هنگفت کالایی را از جایی خریداری و در جایی دیگر به فروش رسانده و سود کلانی به جیب می زند! سرمایه ای که اساساً بوی تعلق نداشته است و تمام کار و زحمت "تاجر" در این مدّت نیز جز یکی دو مراجعه به بانک و چند تلفن نبوده است! چنین تجارتی، که چیزی جز دلال بازی و رانت خواری نیست، البته در اقتصاد توحیدی هیچ راهی ندارد. در اقتصاد توحیدی، آنطور که از کلام مولی علی استنباط می شود، تنها آن فعالیت اقتصادی را می توان "تجارت" نامید که شخص از شهر محل اقامت خود دور شود، رنج سفر به شهرها و روستاهای دوردست و مناطق ناخوشایند را بر خویشتن هموار سازد، و در یک کلام تاجر خود و سرمایه اش را به "رنج" و "خطر" اندازد تا کالای مورد نیاز اهالی یک شهر یا یک روستا را فراهم نماید. تنها در این صورت است که تاجر حق دارد مبلغی را که نیازهای واقعی و متعارف او را برآورده می سازد، بر بهای خرید کالا بیفزاید. بدیهی است سفارش علی (ع) به مالک مبنی بر نیکی کردن به بازرگانان مربوط به آنهایی است که اینگونه تجارت می کنند. در سخنان پیامبر و پیشوایان راستین اسلام، با توجه به شرایط آن روزگار، تأکید شده است که تاجر باید دست کم یکروز در راه باشد که برابر با چهار فرسخ می شد (وسائل الشیعه، فروع کافی). پیامبر بازرگانان شهری را از اینکه برای خرید محصولات کشاورزان به پیشواز آنها به دروازه های شهر بشتابند، بشدت باز داشت و فرمود واسطه فروش محصول زارعین نشوید و هنگامی که روستایی محصول را به شهر حمل کرده است بگذارید خودش به مصرف کنندگان بفروشد (وسائل الشیعه). از این سخنان چنین برداشت می شود که اسلام کوشیده است تجارت را از واسطه گری و دلال بازی بزداید و شرایط عرضه مستقیم

کالا از تولید کننده به مصرف کننده را فراهم سازد. امروزه دولت و تعاونیهای مردمی می توانند چنین شرایطی را ایجاد نمایند. درآمدی که دلال معاملات اقتصادی کسب می کند اساساً نامشروع است، زیرا در روند توزیع و گردش کالا کار چندانی انجام نداده است و این درآمد از "اجحاف" توأمان به تولید کننده و مصرف کننده بدست آمده است. بنا بر اصل راهنمای فعالیت اقتصادی در اسلام، ارزشی که در فرایند تولید و توزیع یک کالا آفریده شده است، سودی نیست که به جیب "صاحبان زمین و سرمایه" برود، بلکه درآمدی است که باید عادلانه میان کسانی که کار مثبتی انجام داده اند توزیع شود، و البته حق جامعه (مالیات) نیز پرداخت گردد.

در نظام سرمایه داری، "بازار" کانون سودجویی و دغل کاری است. بازاریان با نیازهای اساسی مردم معامله می کنند، قیمتها را با ایجاد کمبودهای مصنوعی و عرضه مصنوعی بگفته امام علی به دلخواه خود "تعیین" می کنند، و در این راستا به "احتکار" کالا نیز دست می یازند. "احتکار" یا انبار کردن و کاهش مصنوعی عرضه کالا جهت افزایش قیمتها، پدیده ای است که معمولا به تجارت در نظام سرمایه داری چسبیده است. **وقتی هدف از معامله دریافت "سود" باشد، احتکار نیز می تواند راهکاری منطقی برای دریافت "سود بیشتر" قلمداد گردد!** این پدیده در واقع بازی با نیازهای مردم جهت **سود بیشینه** و **انباشت سرمایه** است. در آمد تاجر از ما به التفاوت نرخ "خرید" و نرخ "فروش" کالا بدست می آید، و سود بیشینه نیز در هر چه بزرگتر کردن این تفاوت نهفته است: در ارزانتر خریدن و گرانتر فروختن. با توجه به پیامدهای زیانبار اجتماعی و حتی سیاسی "احتکار" است که امام علی به پیروی از پیامبر فرمان منع احتکار و کیفر شایسته محتکرین را در این عهدنامه صادر می کند. زشتی و زیان احتکار، که در مورد خواربار به اوج خود می رسد، تا آنجاست که پیامبر می گوید: **"... اگر بنده ای بصورت دزد بر من بیاید بیشتر دوست دارم تا وارد شود در حالیکه بمدت چهل روز گندم را احتکار کرده باشد..."** (وسائل الشیعه). همین سودجویی و دغل کاری و ماهیّت ربوی پنهان در مناسبات بازاری سبب گشت پیامبر بازار را کانون فعالیت ابلیس بخواند: **" بدترین مراکز زمین بازارها هستند، جاییکه میدان عمل و فعالیت ابلیس است "** (همانجا). امام علی به مسلمانان گوشزد میکند که بدون بینش و آگاهی از اصول راهنمای "تجارت" در اقتصاد توحیدی به این کار مبادرت نکنند: **" هر کس بدون دانش و آگاهی به تجارت بپردازد، قطعاً به رباخواری می افتد، بطوریکه هیچ راه گریزی برای او باقی نمی ماند "** (همان منبع). **" ... بخدا سوگند ربا در میان این امت مخفی تر است از جای پای مورچه که بر روی تخته سنگی راه می رود. ایمان خود را با صداقت حفظ کنید. تاجر فاجر است و فاجر در آتش، مگر کسی که بر طبق حق بگیرد و بر طبق حق بدهد "** (وسائل الشیعه، فروع کافی). بی شک نگاه علی به شگردهای ماهرانه رباخواری و اشکال پیچیده تر ربا (یعنی استثمار) دوخته شده که بازشناسی آن را

برای کسانی که از دانش و آگاهی برخوردار نیستند، به دشواری شناسایی جا پای مورچه دانسته است، وگرنه تشخیص شکل ساده ربا (معامله پول با پول) بر کسی پوشیده نمی ماند. متأسفانه مسلمانان ما بدلیل کمبود دانش اقتصادی و عدم آگاهی از اصول راهنمای تجارت در اقتصاد توحیدی اسلام، از ماهیت ربوی معاملاتی که روزانه در بازار انجام می دهند بی خبرند و آنها را با انواع "کلاه شرعی" های رایج "حلال" می پندارند!

● ثم الله الله فی طبقه السفلی من الذین لا حیله لهم من المساکین والمحتاجین واهل البوسی والزمنی، فان فی هذه الطبقه قانعا و معترا، واحفظ لله ما استحفظک من حقه فیهم، واجعل لهم قسما من بیت مالک، وقسما من غلات صوافی الاسلام فی کل بلد، فان للاقصی منهم مثل الذی للادنی، وکل قد استرعیت حقه، فلایشغلنک عنهم بطر، فانک لا تعذر بتضییع التافه لاحکامک الکثیرا لمهم، فلا تشخص همک عنهم، ولا تصعر خدک لهم، وتفقد امورمن لایصل الیک منهم ممن تقتحمه العیون، وتحقره الرجال، ففرغ لاولئک ثقتک من اهل الخشیه والتواضع، فلیرفع الیک امورهم، ثم اعمل فیهم بالاعذار الی الله یوم تلقاه، فان هو لائ من بین الرعیه احوج الی الانصاف من غیرهم، وکل فاعذر الی الله فی تادیه حقه الیه، وتعهد اهل الیتم و ذوی الرقه فی السن ممن لا حیله له، ولا ینصب للمساله نفسه، و ذالک علی الولاه ثقیل، والحق کله ثقیل، و قد یخففه الله علی اقوام طلبوا العاقبه فصبروا انفسهم، و وثقوا بصدق موعود الله لهم.

۱۸) پس از خدا بترس، از خدا بترس در باره طبقه فرودین جامعه از درماندگان و بینوایان و نیازمندان، و آنها که به رنجوری و ناتوانی دچارند. زیرا در میان این طبقه هستند کسانی که قانع و درویشند (به داشته های اندک خود بسنده می کنند و نیازمندی آشکار نمی سازند)، و نیز کسانی که از فقر و بدبختی بجان آمده اند (و دادخواهی می کنند). پس خدای را پاس دار و حقی را که برای آنها در نظر گرفته ادا کن، بخشی از بیت المالت و بخشی از غلاتی را که از زمینهای مفتوحه اسلام بدست آمده در هر شهری برایشان مقرر دار، زیرا دورترین آنها را همان بهره ای است که نزدیکترینشان دارد، و رعایت حق هر یک از آنان به تو واگذار شده است. مبادا که سرگرم شدن به کارهای حکومتی ترا از سرکشی به حال آنان (طبقه فرودست) باز دارد، چرا که تو اگر بخاطر انجام امور بسیار مهم حقی را فرو گذاری معذور نخواهی بود. پس همت خویش را از (رسیدگی به مشکلات) آنها دریغ مدار، و از روی غرور و خود بزرگ بینی از آنان روی بر متاب، و البته رسیدگی کن به کارهای کسانی که به تو دسترسی ندارند و چشمها خوارشان می نگرند و رجال (بزرگان سیاست) پستشان دانند. پس (از میان کارگزارانت) معتمدی که خداترس و فروتن باشد را برگزین تا مسائل و مشکلات آنها را (بررسی و) به تو برساند، آنگاه (که از حال پریشان تهیدستان آگاه شدی) با ایشان بگونه ای رفتار کن که در روز (رستاخیز و) دیدار پروردگار عذرت را بپذیرند، چرا که این طبقه فرودست در میان توده مردم بیش از دیگران نیازمند (برقراری) عدالت و انصاف است، پس با ادا کردن حق آنان برای خودت نزد خدا عذری داشته باش. و پیمان ببند با کودکان بی سرپرست و پیران سالخورده که راه چاره ای ندارند (نه توان کار کردن دارند و نه ثروتی در دستشان است) و از روی ناتوانی پیگیر خواسته های خویش نیستند. و (البته می دانم که انجام) آنچه گفتم برای حاکمان سنگین و

گران است، و (اصولاً ادای) هرگونه حقی سنگین و گران است، و همانا خداوند گاه آنرا سبک و آسان می سازد برای آنها که خواهان فرجامی نیک بوده و نفس خویش را به شکیبایی واداشته و به وعده ای که به ایشان داده شده اطمینان یافته اند.

علی (ع) در پایان تحلیل جامعه شناختی خویش از طبقات، اقشار و گروهبندی های اجتماعی، به وضعیت طبقه تهیدست و بی بهره جامعه می پردازد. **پیدایی طبقه محروم نتیجه تاریخی مناسبات بهره کشانه طبقاتی در جامعه است،** مناسباتی که اساساً به سود طبقات استثمارگر و به زیان این طبقه تکوین و گسترش یافته است. در یک نگاه کلی به مقوله "فقر" می توان آنرا معلول دو عامل طبیعی و اجتماعی دانست. "فقر" هم مطلق و عام است و هم نسبی و خاص. گونه نخست آن که همه عناصر اجتماع را در بر می گیرد، معلول عوامل طبیعی و تاریخی چون خشکسالی، کمبود منابع طبیعی و نیروی انسانی و ابتدایی بودن ابزار تولید و فن آوری می باشد. اما فقر مخصوص یک طبقه نسبت به دیگر طبقات و اقشار جامعه ریشه در استثمار و مناسبات ظالمانه اجتماعی دارد. بنابراین اگر تولید اجتماعی دچار محدودیتهای طبیعی و جغرافیایی نباشد، پیدایش فقر و محرومیت در جامعه را، که در این صورت نسبی و خاص خواهد بود، تنها می توان معلول تاریخی ستم و بهره کشی طبقاتی دانست. و اگر هم بتوان به عمر ستم و بهره کشی طبقاتی پایان داد، وجود فقر و محرومیت در جامعه را، که در اینصورت مطلق و عام خواهد بود، تنها میتوان به "بخل طبیعت" و پایین بودن فن آوری و دانش فنی بشر نسبت داد. در رابطه با تأثیر عامل اجتماعی فقر باید بگویم که هر اندازه بهره کشی یا استثمار در مناسبات اقتصادی – اجتماعی شدیدتر باشد، تنگدستی و محرومیت طبقه فرودست نیز شدیدتر است، چرا که بهره کشی طبقاتی در جامعه فزاینده و زنجیره ای است و تمام سنگینی بار استثمار پس از طی سلسله مراتب اجتماعی سرانجام بر دوش طبقه رنجبر محروم فرود می آید، و فقر و سیه روزی روزافزون این طبقه را رقم می زند. فقر و محرومیت در یک نظام طبقاتی همچنین در توالی نسلها شدّت و حدّت بیشتری می یابد، زیرا "فقر" نیز همچون "ثروت" برای نسل بعد به ارث گذاشته می شود. بنابراین هیچ طبقه ای بیش از طبقه رنجبر از براندازی و نفی سیستم بهره کشی سود نخواهد برد، و از این جهت بگفته امام علی بیش از سایر طبقات خلق نیازمند دادگری و مناسبات عادلانه اقتصادی – اجتماعی است. باری، علی (ع) در پی ریشه کنی فقر و محرومیت از طبقه رنجبر است، نه صرفاً به دلیل آنکه بیعدالتی را بموجب " **فان فی العدل سعه** " (خطبه ۱۵ نهج البلاغه) مانع رشد و توسعه اقتصادی می داند، بلکه همچنین از آنجا که تنگدستی آثار زیانباری بر اندیشه، باور، خرد و روان اجتماعی انسان بر جای می گذارد. در این باره علی به فرزندش

محمد بن حنفیه می گوید: **" پسرکم... از فقر به خدا پناه جوی که فقر ناقص کننده دین است و دهشت زای عقل و عامل بغض و نفرت "** (نهج البلاغه، حکمت ۳۱۱).

از مطالعه تاریخ اجتماعی مصر در عصر علی (ع) و مباحث این بند از عهدنامه چنین بر می آید که طبقه فرودست جامعه مصر طبقه ای همگون و یکدست، و دارای کارکرد اقتصادی – اجتماعی یکسانی نبوده اند. جامعه مصر پیش از زمامداری علی (ع) نه تحت حاکمیت مطلقه نظام برده داری بوده است که "بردگان" طبقه فرودست را تشکیل دهند، نه زمینداری تنها صورتبندی اقتصادی – اجتماعی بوده است که "رعایا" طبقه پایین باشند، و نه نظام سرمایه داری بر کل جامعه تسلط یافته است که طبقه رنجبر محروم متشکل از کارگران آزاد باشد که نیروی کار خویش را به صاحب سرمایه می فروشد. طبقه فرودست جامعه مصر را لایه های متفاوتی تشکیل می دادند که تنها در تنگدستی و تیره روزی و بیچارگی با یکدیگر اشتراک جسته اند. آنان می توانند شامل اقشار زیر باشند: ۱. کارگران مزدبگیر در شهرها و روستاها که برای دارندگان زمین و سرمایه کار می کنند ولی دستمزد ناچیزشان برای گذران زندگی کافی نیست. ۲. بیکاران، که بدلیل پیشینه خانوادگی و شرایط سخت زندگی در دوران کودکی نه سرمایه اندکی اندوخته اند که در بازرگانی یا پیشه وری بکار اندازند، نه زمین کوچکی در اختیار دارند که در آن زراعت کنند، نه دارای گاو و گوسفند و جز آن برای دامداری هستند، و نه حتی علم، هنر و یا حرفه ای آموخته اند تا از آن برای کسب معاش بهره مند گردند. ۳. مهاجران فقیر، کسانی که از سرزمینهای اسلامی در جستجوی کار و زندگی بهتر به مصر آمده اند اما در آنجا نیز ناکام بوده اند. ۴. دهقانان، بازرگانان و پیشه وران فقیر که بعلت خشکسالی، رکود، ورشکستگی یا سرقت، جنگ و حوادث سیاسی زمین و سرمایه خود را از دست داده اند، یا درآمد اندکی دارند و نیازمند کمک می باشند. ۵. رنجوران و بیمارانی که نه خود توان کار کردن دارند و نه مالک زمین و سرمایه ای هستند که دیگران برایشان کار کنند. ۶. کودکان بی سرپرست و بیوه زنان که پدران و نان آوران خود را از دست داده اند و سخت نیازمند دستگیری اند. ۷. پیران و سالخوردگان که نیروی کاری خود را از دست داده اند، و از دوران جوانی نیز اندوخته چندانی برای سنین پیری بر جای نگذاشته اند. ۸. کارگران مزد بگیر از دسته نخست که بدلایل مختلف از کار بیکار شده اند و همان دستمزد ناچیز را نیز از دست داده اند ... لایه های اجتماعی نامبرده مجموعاً طبقه فرودست جامعه مصر را تشکیل می داده اند.

در اقتصاد توحیدی طبقه فرودست و بی بهره جامعه به اندازه طبقات دیگر از حق زندگی برخوردار است و در کلیه حقوق سیاسی و اجتماعی با آنها برابر. بنابراین چه آنها که بعلت بیماری و رنجوری و پیری توان کار کردن ندارند، و چه کسانی که کم درآمد هستند و از پس هزینه های زندگی خود و خانواده بر

نمی آیند، باید همچون دیگران بتوانند نیازهای زندگی خود را برآورده سازند. گشایش زندگی این طبقه در واقع بگفته علی (ع) حقی است خدایی که ادای آن بر گردن تمام جامعه (دولت و سایر طبقات) فرض است، زیرا همانطور که پیشتر اشاره شد فقر و محرومیّت طبقه فرودست محصول تاریخی نابرابریهای حقوقی و مناسبات اقتصادی – اجتماعی ستمگرانه ای بوده است که به زیان این طبقه و به سود دیگران تنظیم گشته است. این حقیقت را امام علی در سخنان زیر بخوبی بیان می فرماید: **" من ثروت انباشته شده ای ندیدم مگر آنکه حق هزاران نفر را در آن دیده ام "، " کاخی بر پا نمی گردد مگر آنکه هزاران کوخ ویران گردد "، " من هیچ گرسنه ای را نیافتم مگر آنکه نان و توشه اش را نزد ثروتمندی یافتم "، " هر کجا نعمتی بسیار و کاخی افراشته است، در کنارش حقی پایمال شده وجود دارد. همه شما در حق نزد من برابرید. هیچ فقیری گرسنه نماند مگر آنکه ثروتمندی از حق او بهره مند گشت "**. سخنان فوق گویای آنستکه امام علی فقر و محروميّت طبقه فرودست جامعه را معلول ستمگری و بهره کشی فرادستان کشور می داند. پس اگر دولتی از محل مالیاتهای دیگر طبقات و سایر ثروتهای اجتماعی نیازهای زندگی این طبقه را تأمین می سازد، هیچ منتی بر سر آنها ندارد و تنها حقی را ادا کرده است که خداوند برایشان تعیین نموده است ولی تاکنون دیگران از آن بهره مند بوده اند! زیرا یکی از کارکردهای بنیادی و ضروری "دولت" در دیدگاه سیاسی امام علی عادلانه کردن روابط اقتصادی – اجتماعی و توزیع منصفانه حقوق و ثروتها است.

در میان اقشار تنگدست و بی بهره جامعه گرایشهای گوناگونی یافت می شوند که هر یک پیرامون واکنشی ویژه نسبت به شرایط سخت زندگی شکل گرفته اند: کسانی که دریافت حق خود و بهبود شرایط زندگی خویش را اصل قرار داده اند و لذا از فقر و فلاکت خود ابراز ناخرسندی کرده و به مردم و حاکمیت معترض می شوند، آنها که درویش مآب و قناعت پیشه اند، به آنچه دارند بسنده می کنند و اساساً بیش از آن نمی خواهند، و نیز کسانی که از روی بزرگواری یا شرم و فروتنی از بیان وضعیت اسفبار خویش خودداری می ورزند. البته امام علی دو گونه واکنش نسبت به فقر، یکی واکنش صوفیانه و دیگر واکنش فروتنانه، را در میان طبقه فرودست نمی پسندد. در تاریخ اسلام چه بسیار بوده اند کسانی که از ساده زیستی مسئولانه و "فقر اختیاری" علی دریافت روشن و درستی نداشته اند، یا خود از آن الگو گرفته اند، و یا مزوّرانه ساده زیستی علی را برای فقیران و محرومان جامعه اسلامی مؤعظه کرده اند و "فقر پرستی" را رواج داده اند، در حالیکه علی (ع) به فقر پرستی صوفیانه واکنشی سخت نشان داده و آنرا نمونه گمراهی و پیروی از شیطان دانسته است. وی به عاصم بن زیاد که ریاضت صوفیانه پیشه کرده بود، با خشم تشر زد که **" ای دشمن خویش شیطان پلید ترا اینچنین پریشان و گمراه ساخته است. چرا (دست کم) به زن و فرزندانت رحم نکردی؟ آیا چنین پنداشته ای که خداوند (بخیل است) پاکیزه ها را بر تو حلال کرده است ولی نمی**

خواهد که تو از آنها بهره مند گردی؟ ... "، و او که زهد و پارسایی انقلابی و مسئولانه علی را، که زیبنده پیشوایان عدالتخواه است، با صوفیگری اشتباه گرفته بود، پاسخ می دهد: یا علی پس چرا تو چنین جامه خشن و ژنده و خوراک ساده و ناخوشایند داری؟ پس علی فرمود: **" وای بر تو، من مانند تو نیستم. خداوند بر پیشوایان حق واجب کرده که زندگی خود را با زندگی مردم فقیر و محروم هم اندازه سازند و بسنجند تا فقیر از فقر خود آزرده و آشفته نگردد "**. (نهج البلاغه، خطبه ۲۰۰). علی در نامه به عثمان بن حنیف نیز روشن ساخته است که ساده زیستی و فقر آگاهانه وی تنها نشانی از مسئولیت پذیری انقلابی و هم پیمانی با طبقه فقیر و محروم است، و نه ریاضت کشی راهبانه و صوفیانه. وی همچنین مردم تنگدستی را که فروتنانه از خواسته های خویش چشم پوشی می نمایند، سرزنش می کند: **" ... چه زشت است نرمش و فروتنی هنگام نیازمندی و تنگدستی، و ستم و سختگیری به گاه بی نیازی... "** (از وصیّت نامه امام علی به فرزندش حسن)... بجز گرایشهای نامبرده، دسته هایی نیز هستند که امکان پیگیری مطالبات بر حق خود را ندارند، آن دسته که در شهرها و روستاهای دوردست و یا حاشیه شهرها بسر برده و به دولت و مسئولین دسترسی ندارند، و نیز کسانی که از فرط رنجوری و تنگدستی اساساً توان پیگیری خواسته های خود را ندارند. بنابراین سیستم کمک رسانی اجتماعی باید بگونه ای باشد که تمامی دسته ها و گرایشهای درونی طبقه فرودست را بی هیچ تبعیضی زیر پوشش خود قرار دهد. به این منظور حکومت باید در همه شهرها و روستاها نهادهایی دایر نماید تا پیگیر مسائل و مشکلات مادی و معنوی (سیاسی، اقتصادی و فرهنگی) آنها باشد، بگونه ای که مطابق خواست علی (ع) همه عناصر طبقه فقیر و محروم در بیان مشکلات زندگی و دریافت حقوق خویش یکسان باشند. میان حاشیه نشینان، آنها که در دوردستها زندگی می کنند، و مرکز نشینان تفاوتی نباشد. همچنین آنها که بدلایل گوناگون پیگیر مسائل و مطالبات خود نیستند، و یا کسانی که بهر دلیلی در چشم مردم و مسئولین خوار و حقیر می آیند، نیز باید در این سیستم از حق همگانی زندگی و پاسخگویی به نیازهای خویش برخوردار باشند.

همچنین مضمون و محتوای این بند از عهدنامه بزبان امروزی تأکیدی است بر ضرورت بیمه همگانی شهروندان در برابر بیماری، بیکاری، پیری و از کار افتادگی، و نیز مراقبت از کودکان بی سرپرست و حمایت مالی از اقشار آسیب پذیر و کم درآمد. هزینه اینگونه خدمات اجتماعی نیز از خزانه ثروتهای عمومی، خراج و سایر مالیاتها تأمین می گردد. امام علی در متن عهدنامه بجز "بیت المال" از "صوافی" نیز نام برده است. "صوافی" به آن دسته از زمینهای کشاورزی اطلاق می شد که در جریان فتوحات اسلامی به پیوست حکومت اسلامی در آمده بودند. زمینهای حاصلخیز مصر نیز همچون زمینهای ایران و عراق و سوریه از زمره این "صوافی" بودند که عمر بن خطاب به پیشنهاد علی (ع) آنها را ملک

اجتماعی مسلمین اعلام کرد و از مالکیت خصوصی بازداشت، ولی عثمان بخش بزرگی از آنها را بصورت "اقطاع" به بنی امیه و دیگران بخشید. هنگامی که علی به زمامداری رسید کوشید زمینهای بخشیده شده عثمان را به مالکیت اجتماعی مسلمانان برگرداند که منجر به جنگهای جمل و صفین گردید... بهر حال فقر زدایی، تعدیل درآمدها و کاهش فواصل طبقاتی از کاربردهای بنیادین ثروتهای اجتماعی و مالیاتهاست. هدف پیمان نامه از آنچه بزبان امروزی "بیمه همگانی شهروندان ..." نامیده می شود آنستکه هیچ انسانی، اگر چه توان کار کردن نداشته باشد، از تأمین نیازهای ضروری زندگی خود درمانده نگردد. بنابراین **امام علی را می توان بنیانگذار قانون بیمه و بازنشستگی و کمک هزینه های اجتماعی در تاریخ اسلام دانست.** برخورداری از چنین حقی نیز در دوره زمامداری علی تنها به مسلمانان محدود نگشت.

در این راستا مسئولیت فرماندار مصر کمتر از سایر مسئولیتهای سیاسی – حکومتی اش نیست. بگفته علی (ع) هیچ مسئولیتی، هر چند بزرگ و پر اهمیت، نمی تواند راه گریزی در زدودن فقر و محرومیت از طبقه فرودست جامعه باشد. علی در پایان این بند از عهدنامه بر این واقعیت تاریخی اشاره می کند که **نه تنها ادای حقوق فقیران و محرومان، بلکه اساساً ادای هر حقی برای حاکمان سنگین و دشوار است.** وی بخوبی می داند که طبق سنت ایستای تاریخ و بینش رایج سنتی از "سیاست"، حکومتها اساساً برای ادای حق مردم بر سر کار نمیآیند. آنان که معمولاً با حق ستیزی و ستمگری خو کرده اند، حتی حق و حقوقی نیز برای مردم جز اطاعت و فرمانبری قائل نیستند. حقوق و ثروتها از آن حکومت است و کار و فرمانبری تکلیف مردم! حتی آنها که "سخاوتمندانه" گاه دست نوازشی بر سر فقیران می کشند و اندکی از حق مردم را بجا می آورند، آنرا بهیچ وجه وظیفه خویش ندانسته و در برابر آن اطاعت بیشتری از مردم طلب می کنند! اما سنگینی ادای حق مردم آنگاه برای دولت و دولتمند سبک می گردد که نگاه فلسفی و بینش توحیدی تاریخ، تلقی "سیاست" و "حکومت" بمثابه روش و ابزار پیگیری و استقرار حق و عدالت در جامعه، و شکیبایی و بردباری که لازمه پایبندی به این دو می باشد، جایگزین درک رایج سنتی از مقوله "سیاست" و "حکومت" گردد.

• واجعل لذوی الحاجات منک قسما تفرغ لهم فیه شخصک، و تجلس لهم مجلسا عاما فتتواضع فیه لله الذی خلقک، و تقعد عنهم جندک و اعوانک من احراسک و شرطک حتی یکلمک متکلمهم غیر متتعتع، فانی سمعت رسول الله- صلی الله علیه واله- یقول فی غیر موطن: (لن تقدس امه لا یوخذ للضعیف فیها حقه من القوی غیر متتعتع) ثم احتمل الخرق منهم والعی، و نح عنهم الضیق والانف، یبسط الله علیک بذلک اکناف رحمته، و یوجب لک ثواب طاعته، واعط ما اعطیت

هنیئا، وامنع فی اجمال و اعذار.

۱۹) و خویشتن را آماده ساز برای پاسخگویی به نیاز حاجتمندان در پاره ای از وقت (کاری) خود، در جلسات عمومی با آنها بنشین و برای آن خدایی که ترا آفرید فروتنی پیشه کن. در آن روز لشکریان و درباریانت از نگهبانان و پاسبانان را کنار زن، تا سخنگوی ایشان بدون اینکه زبانش از ترس بند بیاید با تو سخن گوید، زیرا من بارها از رسولخدا (ص) شنیدم که می فرمود: ملتی که نتواند بدون لکنت زبان حق ناتوان را از زورمند بستاند، هرگز (از شرک و گناه و ستم) پاک و پیراسته نگردد. در آن هنگام درشت و بی ادبانه سخن گفتن را از آنها بپذیر و به روی خود نیاور، (اما تو) بدخویی و خودخواهی را از خویش کنار زن تا خداوند درهای رحمت خود را به روی تو بگشاید و پاداش فرمانبرداری اش را به تو ارزانی فرماید. (پس چون درصدد دادخواهی و حل مشکلات نیازمندان بر آمدی) هر چه می بخشی به گشاده رویی ببخش، و آنچه باز می داری با پوزش و مهربانی باشد.

یکی از معیارهای انقلابی و مردمی بودن "رهبر" و "حاکم"، و نیز از ویژگیهای بنیادین در حکومتهای براستی مردمی (مردم سالار) آنستکه شهروندان نیازمند بتوانند گاه مستقیماً با شخص اول مملکت دیدار نمایند و مسائل و مشکلات خویش را بی واسطه در میان گذارند. امکان دسترسی پیوسته آحاد ملت به حکمران و نشست علنی حکمران با اقشار مختلف جامعه جهت طرح مسائل و مشکلات و انتقادات، به نتایج درخشانی راه می برد که مهمترین آنها عبارتند از: ثبات و توسعه سیاسی – اجتماعی کشور با پیوند تنگاتنگ توده مردم با دستگاه حکومتی، رشد فرهنگ و اخلاق مردم سالاری با شکسته شدن غرور و خودپسندی حاکمان از یکسو و جرأت یافتن مردم در طرح مسائل و مشکلات از سوی دیگر، و سرانجام از میان رفتن تدریجی شکاف و تضاد تاریخی میان "دولت" و "ملت".

علی (ع) در این قسمت ضمن نقل سخنی از پیامبر بر ضرورت فروریختن همزمان دو چیز، که وابسته به یکدیگرند، تأکید کرده است: یکی ترس و وحشت عمومی از حاکمان، و دیگر جلال و جبروت دستگاه حکومت در چشم مردم. بی شک برج و باروی مستحکم "ترس" و "تابو"، و نیز الاهیّت "قدرت" در میان مردم فرو نخواهد ریخت مگر با برگذاری نشستهای پیوسته علنی که در آن مسائل و نیازهای شهروندان مستقیما و بی پرده با مسئول اول حکومت طرح و چاره جویی می گردد. در این روند است که همچنین غرور و نخوت طاغوتی رهبران و حاکمان تدریجا شکسته می شود و پرده های "تقدّس" و "عصمت" از چهره آنان به کناری می رود. اما برگذاری پیوسته نشستهای عمومی هنگامی "ترس" مردمان و "الاهیّت" حاکمان را فرو می ریزد که ۱. **نیروهای حفاظتی و امنیتی، که همزمان پاسدار "الاهیّت" حاکمان و آفریننده "ترس" در مردمانند**، از این نشستها برکنار باشند. ۲. فضایی صمیمی و دوستانه در نشستها

حاکم باشد. می دانیم که هر طبقه و قشر اجتماعی فرهنگ خاص خود را دارد و در این میان برخی با ادبیات "عامیانه" گفتگو می کنند که چه بسا خوشایند دیگران نیست و "درشت و بی ادبانه" تلقی می گردد، بویژه آنگاه که اینان گرفتار مشکلاتی رنج آور نیز باشند. بنابراین پیروی شرکت کنندگان از "آداب سخنوری" نباید ملاک پاسخگویی به مسائل و نیازهای آنها باشد، و حاکم باید در این جلسات بر خشم خود چیره گردد، فروتنی و شکیبایی پیشه سازد، و با گشاده رویی و مهربانی سخنان "تند و آتشین" را از مردم دردمند و رنج کشیده پذیرا باشد. ضرورت خودسازی انقلابی و توحیدی رهبران و دولتمندان، که در تفسیر فرازهای نخست این عهدنامه از آن گفتگو کردیم، منجمله در اینجا آشکار می گردد. بردباری، فروتنی و مهربانی حکمران در نشستهای مشترک با مردم نیازمند، و کوشش وی جهت گره گشایی مسائل آنان، در دیدگاه توحیدی امام علی "فرمانبری از خداوند" است که "درهای رحمت" را به روی او می گشاید. بی تردید یکی از این درهای رحمت همانا خوشبینی و پشتیبانی بیدریغ مردم از حکمران است که استواری پایه های حکومت وی را در پی خواهد داشت.

• ثم امور من امورک لابدلک من مباشرتها : منها اجابه عمالک بما یعیا عنه کتابک، ومنها اصدار حاجات الناس عند ورودها علیک بما تحرج به صدور اعوانک، وامض لکل یوم عمله، فان لکل یوم مافیه، واجعل لنفسک فیما بینک و بین الله افضل تلک المواقیت، واجزل تلک الاقسام و ان کانت کلها لله اذا صلحت فیها النیه، و سلمت منها الرعیته. و لیکن فی خاصه ما تخلص لله به دینک اقامه فرائضه التی هی له خاصه، فاعط الله من بدنک فی لیلک و نهارک، و وف ما تقربت به الی الله من ذلک کاملا غیر مثلوم و لا منقوص، بالغا من بدنک ما بلغ، و اذا قمت فی صلاتک للناس فلا تکونن منفرا و لا مضیعا، فان فی الناس من به العله و له الحاجه، و قد سالت رسول الله- صلی الله علیه و اله- حین وجهنی الی الیمن کیف اصلی بهم؟ فقال: صل بهم کصلاه اضعفهم، وکن بالمومنین رحیما.

۲۰) دیگر آنکه در میان کارهای تو کارهایی است که ناگزیر خودت باید آنها را انجام دهی از قبیل پاسخ دادن به کارگزارانت به هنگامی که دبیرانت از پاسخگویی درمانده گردند، دیگر رسیدگی و انجام خواسته های مردم است به هنگامی که تراکم کارها دستیارانت را خسته می سازد (و رسیدگی به کار مردم عقب می افتد). کار هر روز را در همان روز انجام ده، زیرا هر روزی کار خاص خود را دارد (و لذا کارها همواره به تعویق می افتد)، و برگزین بهترین و پاکترین بخش آن اوقات را برای آنچه میان تو و خداست (ستایش و نیایش)، هر چند همه آن اوقات (که به امور کشور رسیدگی می کنی) از آن خداست (بندگی و ستایش خداست) اگر نیت و انگیزه اصلاح داشته باشی و خلق از آن در آسایش باشد. لیکن بر پا داشتن فرائض که تنها برای خداست باید در اوقات گزیده ای باشد که در آن دینت را (از هر گونه شائبه زورگویی و ستمگری) پاک و خالص گردانی، پس شب و روز از (نیروی) پیکرت به خدا ببخش (در راه خدا کار کن) و به آنچه باعث نزدیکی به خداست وفا کن و بکوش آنها را بی کم و کاست بجای آوری، اگر چه اینکار پیکرت را بفرساید.

و هنگامیکه از برای مردم به نماز می ایستی (به پیشوایی)، پس (با دراز کردن نماز) مردم را بیزار و نماز را تباه مگردان، زیرا در میان مردم کسانی یافت می شوند که رنجورند و کسانی که گرفتار و پر مشغله اند. به یاد دارم که به هنگامی که رسولخدا مرا بسوی یمن روانه می کرد، از وی پرسیدم: نماز را با آنان چسان بگذارم؟ فرمود: با آنان همچون ناتوان ترینشان نماز بگذار و با مومنان مهربان باش.

مطابق یک سنت رایج در حکومتهای استبدادی تاریخ، شخص اول نظام معمولاً اجرای همه امور کشور را به اعوان و انصارش می سپارد و خود به صدور فرمان و گاه به دریافت گزارش از آنها، بی آنکه حتی در صحّت و سقم آن نیز تحقیق کند، بسنده می نماید. در ایدئولوژی یا اندیشه راهنمای اینگونه حکومتها، کمک و همکاری شخص اول نظام در امور اجرایی کشور و بعهده گرفتن مسئولیتهای اجرایی باعث خدشه بر داشتن "قداست" و "عصمت" وی می گردد، و لذا کوشش می شود شخص اول نظام تا جاییکه ممکن است از اینگونه مسئولیتهای "پیش پا افتاده" دور نگه داشته شود. انگیزه این جدایی تنزّه طلبانه آنستکه انجام خواسته های مردم و اجرای امور کشور در یک نظام معمولاً با رخداد اشتباه و لغزش همراه است، و این رخداد ویژگی "ملکوتی" و "خطا ناپذیری" رهبر و یا حاکم را در میان مردم به پرسش می کشد. با خدشه دار شدن چهره او نیز پایه های حکومت استبدادی سست می گردد. بنابراین باید حصارهای مستحکمی شخص اول نظام را نه تنها از اجتماع و مسائل آن، بلکه حتی از دستگاههای اجرایی و مسئولیتهای گوناگون آن دور نگه دارد. اما علی (ع) در عهدنامه تأکید دارد که فرماندار مصر باید در دو هنگام به انجام امور اداری و رسیدگی به خواسته های اجتماعی مبادرت ورزد: ۱. هنگامی که وزیران و مشاوران از حل مسائل کارمندان دولت ناتوان و درمانده گردند. ۲. هنگامی که فشردگی کارهای اداری و بسیاری مراجعات و درخواستها، رسیدگی و انجام آنها را به تعویق می اندازد، دستیاران حکومتی را خسته و مردم را ناخشنود می گرداند. پذیرفتن مسئولیت اجرایی نظام در هر دو مورد، دیوارهای جدایی و "ذهنیّت" شخص اول را فرو ریخته و او را با بدنه نظام و اجتماع پیوند می دهد. این روند وحدت جویی نیز به اصلاح و بازسازی دموکراتیک نهادهای حکومتی و همچنین افزایش کارآمدی دستگاه دیوانی کشور یاری می رساند.

علی (ع) ضمن راهنمایی مالک به انجام بموقع کارها، از وی می خواهد که بخشی گزیده از اوقات روزانه خود را به نیایش خالصانه با خدا و ستایش ذات یکتای او اختصاص دهد، تا باورها و انگیزه های معنوی خود در راستای "خدمت به خلق" را از هر گونه نیّات و خصایل غیر تکاملی چون غرور و خود بزرگ بینی، سودجویی، زورگویی، و جاه طلبی پاک و پاکیزه گرداند. با توجه به کارکرد اجتماعی و

نتایج عینی نماز و شعائر دینی در زندگی انسان است که امام علی تمام اوقاتی هم که مالک به کار مردم و کارمندانش رسیدگی می کند، چنانچه نیّت و انگیزه اش اصلاح امور کشور و رفاه و آسایش خلق باشد، را همانا ستایش و بندگی خدا می داند. این بیان از نقاط تمایز کیفی اندیشه توحیدی و قرآنی امام علی و پیروان راستینش از تفکر سنتی رایج در تاریخ اسلام است که با غفلت از کارکردهای اجتماعی شعائر تنها به "شکل" و "ظاهر" آن و حدّاکثر به تأثیرات فردی اش دل خوش کرده است. شعائر در هر مکتبی پیوندی ناگسستنی با جهان بینی و آرمانهای آن مکتب دارد و لذا فلسفه شعائر در اسلام، مکتبی که بر جهان بینی توحیدی استوار است و آرمان های سیاسی و اجتماعی دارد، هرگز نمی تواند به اخلاقیات فردی محدود شود. انسان موحد مسلمان در اجرای مناسک و شعائر دینی، با جهتگیری به سمت یگانه حاکم بر هستی و پرستش خدای یکتا بر انگیزه ها و کششهای غیر تکاملی چیره می گردد، به آرمانهای توحیدی مکتب (رشد، عدالت، آزادی، یگانگی اجتماعی...) پیوند می یابد، و برای تحقق عینی آرمانهای فوق در جامعه "نیرو" و "انگیزه" میگیرد. مالک اشتر نیز که زمامدار مصر است، با اختصاص بخشی گزیده از اوقات خود به "آنچه میان او و خداست"، در راستای انجام مسئولیتهای سیاسی خویش و دگرگونسازی بنیادی جامعه مصر بر پایه عهد و پیمانی که با پیشوایش علی (ع) بسته است، "دین خود را پاک و خالص" و خویشتن را از لحاظ روحی و معنوی نیرومند و با انگیزه می گرداند، چنانچه در راه انجام مسئولیت های خدایی و رسالت شکوهمند تاریخی خود خستگی نمی شناسد و از فرسودگی پیکر نیز بیم و نگرانی بخود راه نمی دهد!

اگر مذهب قشریون به "محتوی" و کارکرد اجتماعی و انسان شناسانه شعائر و مناسک بی توجه است، اما در عوض نسبت به رعایت دقیق "شکل" و ظاهر آنها بسیار سختگیر است و مؤمنان را خسته و بیزار می سازد. اما علی (ع)، که به کارکرد و "محتوی" عینی و اجتماعی شعائر اصالت و برتری می دهد، تساهل و رواداری را در رابطه با "شکل" و ظاهر شعائر برگزیده است و نمی پسندد که دین توحیدی اسلام با سختگیری های شکل گرایانه از محتوی تهی و تباه گردد، و مردم از آن رویگردان شوند. از اینرو علی در باره برگزاری اجتماعی نماز، با بیان خاطره و تجربه ای از زمان پیامبر، به مالک هشدار می دهد که چون به پیشنمازی می ایستد، در اجرای آداب ظاهری نماز از تاب و توان مردم رنجور و گرفتار فراتر نرود و این آئین اجتماعی را بیهوده دراز و دشوار نگرداند. **انسان مسلمان با درک محتوی توحیدی نماز و کاربست آن در زندگی اجتماعی خویش بخدا تقرّب می جوید و نه با طولانی کردن و پیچیده ساختن آداب و رسوم آن.**

• و اما بعد هذا فلا تطولن احتجابک عن رعیتک، فان احتجاب الولاه عن الرعیه شعبه من الضیق، و قله علم بالامور، والاحتجاب منهم یقطع عنهم علم ما احتجبوا دونه فیصغر عندهم الکبیر، و یعظم الصغیر، و یقبح الحسن، و یحسن القبیح، و یشاب الحق بالباطل، و انما الوالی بشر لایعرف ما تواری عنه الناس به من الامور، و لیست علی الحق سمات تعرف بها ضروب الصدق من الکذب، و انما انت احد رجلین : اما امرو سخت نفسک بالبذل فی الحق ففیم احتجابک من واجب حق تعطیه، اوفعل کریم تسدیه ؟ او مبتلی بالمنع فما اسرع کف الناس عن مسا لتک اذا ایسوا من بذلک، مع ان اکثر حاجات الناس الیک مما لامؤونه فیه علیک : من شکاه مظلمه اوطلب انصاف فی معامله.

۲۱) و اما پس از این رهنمودها نکند که روی از مردم پوشیدنت به درازا کشد، زیرا این رخ پنهان کردن حاکمان از مردم شاخه ای است از تنگ کردن حقوق مردم و عامل کمبود دانش و شناخت (حاکمان) از امور کشور. پنهان شدن زمامداران از مردم علم به آنچه را که از آن روی پوشیده اند نیز پنهان می دارد، آنگاه کار بزرگ نزدشان کوچک، کوچک بزرگ، نیکو زشت، زشت نیکو، و حق به باطل آمیخته می گردد. بدرستی که زمامدار نیز بشری است که هر کاری را مردم از وی پنهان دارند، بدان کار شناخت و آگاهی نمی یابد، و حق نیز دارای نشانه آشکاری نیست که با آن راست از دروغ باز شناخته شود. ای مالک تو یکی از این دو دولتمند خواهی بود: یا مردی هستی بخشنده در ادای حق (مردم)، پس چرا برای حق واجبی که ببخشی و یا کار نیکی که بجای آوری روی از خلق بپوشی ؟ و یا مردی هستی بازدارنده حقوق (مردم)، که در اینصورت هم مردم وقتی از بخشش تو ناامید شدند خود با شتاب دست از درخواست از تو بر خواهند داشت، با اینکه بیشتر خواسته های مردم از تو (واقعاً) چیزی نیست که ترا به رنج و سختی اندازد: یا از جور و ستم دادخواهی می کنند و یا خواهان برابری و انصاف در معامله هستند.

در این بند از عهدنامه نیز امام علی همچنان به حتمیّت فرو ریختن دیوارهایی که حکمران را از توده مردم جدا می سازد، سفارش می کند و تاکید دارد که **هیچ چیز نباید حکمران و نهاد حکومت را از توده جدا و منزوی سازد.** این جدایی از توده، بویژه اگر به درازا کشد، هزینه های سیاسی و اجتماعی بس سنگینی برای حکومت و مردم در پی خواهد داشت. رویکرد امام علی در این بند به علل و انگیزه های این جدایی و همچنین به پی آمدهای زیانبار آن در جامعه است. بی تردید انگیزه نهایی رهبران و فرمانروایان تاریخ در جدا کردن خود از متن اجتماع، پاسداری از تقدس و الاهیت قدرت خویش بوده است که جهت سلب حقوق شهروندان و سرکوب خواسته های آنها بسیار ضروری می نمود. بشریت از جهان باستان تاکنون رهبران و زمامداران انزوا طلب "کاخ نشین" را که تنها با شمار اندکی از اعوان و انصار خویش در ارتباط نزدیک بوده اند، بخوبی آزموده است. اما برج عاج نشینی و پنهان شدن حکمران از دید مردم، گر چه با نیّت برتری جویی و سلطه گری بر خلق صورت می گیرد، نه تنها برای جامعه بلکه برای شخص او و دستگاه حکومتی نیز پی آمدهایی ناخواسته اما ناگزیر دارد که بسی زیانبار و

ویرانگرند. "ذهنیت" بر حکمران و مسئولین نظامش چیره می گردد و آنها را از شناخت علمی و واقع بینانه پدیده ها و روندهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی دور نگه می دارد. معیار ارزشها در هم می ریزد و در پی آن داوریها و ارزیابیها نیز، نه تنها در دستگاه حکومت بلکه در سطح جامعه هم، به خطا می رود و حتی به گفته امام علی "وارونه" می گردد. باز شناسی بزرگی - کوچکی یا زشتی - نیکویی کارها و حتی حق و باطل از یکدیگر بسیار دشوار می گردد، چرا که امکان بررسی و تحلیل آثار و نتایج کارها با جدایی حکمران از شهروندان کشورش از میان رفته است. این شناختها و آگاهیهای "وارونه" به دو دلیل پیشگیری ناپذیرند: نخست آنکه رهبر و زمامدار امور جامعه، برخلاف افسانه سازیهای کهنه چینی، ایرانی، مصری و غیره، از هر گونه ویژگی "فرا بشری" بی بهره است. نه "فرزند آسمان" است، نه "فرّه ایزدی" دارد و نه از "نژاد خدایان" می باشد. زمامدار (یا رهبر) بشری است که مسئولیت اداره و پیشبرد (یا هدایت) امور اجتماع را پذیرفته است، و طبعاً اگر از اجتماع بریده گردد هیچ شناخت عینی و واقع بینانه ای از دردها، معضلات و نیازهای آن بدست نمی آورد، و تنها بر بافته های ذهنی خود متکی می گردد. بدون شناخت علمی پدیده ها و فرآیندهای اجتماعی نیز وی توان ارائه برنامه و راهکار اصولی در برخورد با مسائل و تضادهای موجود را نخواهد داشت. دلیل دیگر آنکه "حق" را نیز بگفته علی (ع) نشانه آشکاری نیست که خود بخود نمایان گردد و جویندگانش را بسوی خود راهنمایی کند! جداسازی "حق" از "باطل" و "راست" از "دروغ" در جامعه نیازمند تحقیقات تجربی و مشاهدات عینی است، و این مهم با دوری و پنهان شدن زمامدار از دیدگان مردم بدست نمی آید. بنابراین در جدایی و انزوای اجتماعی نمی توان از خطا و وارونگی در شناختها، سنجشها و داوریها پیشگیری نمود.

اما اگر حکمران در پی توجیه فلسفی برتری جویی و سلطه گری بر مردم نباشد، هیچ دلیل عقلانی و منطقی در دوری گزیدن و رخ بر تافتن از آنها نخواهد داشت، چرا که داوری در باره حاکم نهایتاً از دو حال بیرون نیست: ۱. حکمران فردی شایسته و توانمند است که انگیزه اش در پذیرش این مسئولیت جز آن نیست که بیعدالتی ها و نابرابریهای حقوقی را در جامعه براندازد، خواسته ها و نیازهای مردم را پاسخگو باشد، و حقوق همه اقشار و طبقات خلق را ادا نماید. در اینصورت حکمران نه تنها هیچ نگرانی و بیمی از حضور در ملأ عام نخواهد داشت، بلکه پنهان شدن از مردم او را از رویکرد علمی به مسائل اجتماع و لذا انجام درست مسئولیتها باز می دارد. ۲. حکمران، گر چه در پی سلطه فرعونی بر جامعه نیست، اما در ادای حقوق مردم و پاسخگویی به نیازها و خواسته های آنها ناتوان و ناشایست است. در این باره دور بودن وی از دسترس و دید مردم برای در امان ماندن از تیغ انتقاد و اعتراض آنها، شاید در یک نگاه زودگذر منطقی بنظر برسد، ولی اینکار در نهایت هیچ مشکلی از وی حل نخواهد کرد زیرا

مردم در هر صورت به ناتوانی و بی کفایتی حکمران پی برده و از وی قطع امید می کنند. اما یک حکمران ناتوان با حضور در ملأ عام دست کم می تواند ناخرسندی مردم و ضعف سیاسی خویش را با چشمان خود مشاهده نماید، شاید در اصلاح خویش بکوشد و چاره ای اندیشد! بنابراین حتی اگر حکمران در ستمها، تبعیضها و بیعدالتی های موجود در جامعه سود و بهره ای هم داشته باشد، هیچ دلیل منطقی در دوری جستن از مردم نخواهد داشت. خواسته بنیادین مردم از یک حکمران همانا زدودن هر گونه ستم و تبعیض از پیکره اجتماع، اجرای عدالت و ادای حقوق آنهاست. برآورد این خواسته نیز برای فرماندار انقلابی و عدالتخواهی چون مالک، که هیچ سودی در حفظ مناسبات ظالمانه و تبعیض آمیز ندارد، بار گرانی نیست. مالک اشتر با چنین انگیزه و آرمانی هرگز پیوند تنگاتنگ خود با توده مردم را نخواهد گسست!

• ثم ان للوالی خاصه و بطانه فیهم استئثار و تطاول، و قله انصاف فی معامله، فاحسم ماده اولئک یقطع اسباب تلک الاحوال، و لا تقطعن لاحد من حاشیتک و حامتک قطیعه، و لا یطمعن منک فی اعتقاد عقده تضر بمن یلیها من الناس فی شرب اوعمل مشترک یحملون موونته علی غیرهم، فیکون مهنا ذلک لهم دونک، و عیبه علیک فی الدنیا و الاخره. و الزم الحق من لزمه من القریب و البعید، و کن فی ذلک صابرا محتسبا، واقعا ذلک من قرابتک و خاصتک حیث وقع، و ابتغ عاقبته بما یثقل علیک منه، فان مغبه ذلک محموده. وان ظنت الرعیه بک حیفا فاصحر لهم بعذرک، و اعدل عنک ظنونهم باصحارک، فان فی ذلک ریاضه منک لنفسک، و رفقا برعیتک، و اعذارا تبلغ به حاجتک من تقویمهم علی الحق.

۲۲) آنگاه (بدان که) حاکمان را نزدیکان و خویشانی است که به گردنکشی و خودسری و چپاول (اموال خلق) و بی انصافی در دادوستد خو کرده اند. پس تو با قطع علل این خصلتها ریشه (جور و ستم) آنها را بر کن، (می دانی چگونه؟ اولاً) هیچگاه به کسی از اطرافیان و بستگان و حامیانت قطعه زمینی واگذار مکن. نباید کسی از آنان به گرفتن مزرعه و کشتزاری از تو در طمع افتد که زیان رساند به مردم همسایه در کار یا آبیاری زمین که شراکتی است و آنها سختی و رنج آن را بدوش همسایگان گذارند، که در اینصورت سود گوارای آن برای آنها و زشتی و سرزنش آن در دنیا و آخرت بر تو است. و (دوماً) حق را اجرا کن برای آنکس که سزاوار است از دور و نزدیک (خویش و بیگانه) و در این کار شکیبا باش و پاداش (از خدا) بخواه، گر چه با اجرای حق به خویشان و نزدیکانت برسد آنچه برسد (بخاطر زورگویی و ستمگری مجازات شوند)، تو پایان کار را بنگر که (اجرای حق) با همه سنگینی و گرانی چسان فرخنده و ستوده است. و اگر (چنان افتد که) مردم به تو گمان ستمگری بردند، تو پوزش و استدلال خود را آشکار ساز و با روشنگری و آشکار شدن در میان مردم آن بدگمانیها را از خویش بگردان زیرا تو در این کار اسب سرکش نفست را به مهار ریاضت بسته، به توده مهر ورزیده و از مردم پوزش طلبیده ای تا با آن به خواسته ات که وادار کردن آنها به (پذیرش) حق است برسی.

یک تحلیل کوتاه تاریخی – جامعه شناختی در سرآغاز تفسیر این بند از پیمان نامه سیاسی می تواند پیش درآمد خوبی بر درک چرایی پدیده "قوم و خویش بازی" حاکمان و اجحاف بستگان و نزدیکان حکمران به مردم در کشورهای خاور زمین باشد. پدیده نامبرده، که ریشه در فرهنگ قبیله ای جامعه و بافت قبیله ای دستگاه حکومتی دارد، همواره یکی از مشکلات لاینحل سیاسی در تاریخ جوامع سنتی بوده است. پایداری و نیرومندی ساختار و فرهنگ عشیره ای در جوامع سنتی، تأثیر شگرفی بر بینش سیاسی و نهادهای سیاسی این جوامع گذاشته است تا جاییکه موفقیت در تحلیل تغییر و تحولات سیاسی در جوامع سنتی اساساً مشروط به شناخت درست نقش و کارکرد قبائل می باشد. در اینجا، برخلاف تاریخ جوامع غربی، نقش **قبائل** بارزتر و برجسته تر از **طبقات اجتماعی** در شکل گیری تعاملات، موضعگیری ها و پیوندهای سیاسی و عقیدتی است. در واقع قبائل بازیگران اصلی سیاست و نیز زیربنای اجتماعی حکومتها در تاریخ جوامع سنتی بوده اند! بنابراین، در یک تحلیل جامعه شناختی، نظام ایستا و تثبیت یافته قبیله ای خاستگاه اجتماعی سنت ماندگار "قوم و خویش بازی" دولت و دست درازی خاندان حکمران به حقوق و اموال شهروندان در حکومتهای استبدادی مشرق زمین است. پایداری سنت یاد شده در تاریخ سیاسی شرق چنان بوده که همواره خاندان و بستگان شخص حاکم به داشتن حقوق و امتیازات تبعیض آمیز، و توده مردم نیز به زورگویی و جور و ستم آنان خو کرده اند! حقوق و امتیازات ویژه سیاسی و اجتماعی این گروه معمولاً به پیدایش طبقه ای از استثمارگران در تاریخ اقتصادی - اجتماعی این جوامع راه برده است که اعضای آن عمدتاً از خویشان و نزدیکان شخص حاکم بوده اند.

یکی از هدفهای راهبردی در برنامه دگرگونسازی اجتماعی امام علی، چنانچه از متن عهدنامه و نیز از بررسی کارنامه سیاسی خویش پس از رسیدن به زمامداری بر می آید، خشکاندن زمینه ها و آبشخورهای اقتصادی زورگوییها و ستمگریهای وابستگان و نزدیکان شخص حکمران است. علی (ع) نه تنها پایه های مادی (اقتصادی) قدرت طوایف وابسته به دستگاه حکومتی پیشین را نشانه گرفت، بلکه خود نیز کوچکترین امتیاز سیاسی، اجتماعی و اقتصادی به خویشان و نزدیکان خود نداد و همه شهروندان را بی هیچ تبعیضی در حقوق و ثروتهای اجتماعی برابر دانست. در واقع علی با نگرشی علمی در صدد **نفی بنیادی برتری جویی و ستمگری وابستگان حکمران به مردم از طریق سست کردن پایه های اقتصادی قدرت آنان** بود. از اینروست که او به مالک رهنمود می دهد که علل گردنکشی و ظلم و اجحاف قوم و خویش حکمران را از ریشه قطع کند، و در مرحله نخست هیچگاه زمینی به کسان خود واگذار نکند که در اینصورت آنها با سوء استفاده از موقعیت ممتاز خویش و جهت سودجویی هر چه بیشتر به بهره کشی و آزار کشاورزان همسایه می پردازند. پر واضح است که در رژیمهای استبدادی عصر فئودالیسم،

مالکیت بستگان و اقوام حکمران بر زمینهای کشاورزی، بر شدّت استبداد و استثمار معمول این دوره میافزود. تاریخ اقتصادی – اجتماعی ایران و کشورهای خاور میانه در عصر فئودالیسم سرشار از حکایاتی است که گویای مظالم و جنایات اقطاع داران وابسته به حکومت می باشد. اینان که اقطاعات خود را زیر عنوان "هدیه" و "پاداش" از شخص حکمران دریافت می کردند، با توسّل به موقعیت سیاسی و خانوادگی خویش به آزار و استثمار بیرحمانه کشاورزان ناحیه می پرداختند. قدرت ظالمانه اقطاع داران وابسته به حکومت در عصر کشاورزی را می توان با قدرت بهره کشی خویشان و بستگان دیکتاتورهای امروزی در دوره سرمایه داری سنجید که بر نظام بانکی و صنعت و تجارت کشور چنگ انداخته اند ... با توجه به ویژگی ها و پیشینه تاریخی و فرهنگی جامعه مصر، چنانچه مالک در این راستا کوتاهی کند و پیامدهای فاجعه آمیز اعطای زمین به "نزدیکان" را نادیده انگارد، نظام استبدادی و استثماری گذشته به سرعت بازسازی می شود و زشتی آن در پیشگاه خلق و خالق جاودانه بر مالک بعنوان مسئول اول حکومت مصر باقی می ماند!

جلوگیری از زورگویی، خودسری و چپاولگری وابستگان و نزدیکان حکمران در پهنه کشور، علاوه بر کوتاه نگاه داشتن دست آنها از منابع حیاتی اقتصاد، همچنین مستلزم یکسان دانستن تمامی شهروندان در برابر قانون و نفی تبعیضها بویژه تبعیضهای سیاسی – مسلکی و قومی – قبیله ای در میان آنان، و بی توجهی به درجه نزدیکی و دوری آنها به حاکمان بهنگام اجرای قانون و عدالت، می باشد. تحقق کامل و پایدار این هدف راهبردی در جامعه ای که هنوز از ساختار و فرهنگ عشیره ای برخوردار است و تعصبات قومی و قبیله ای همچنان بر ایمان به توحید و عدالتخواهی و ارزشهای انسانی می چربد، البته آسان و در کوتاه مدت بدست نمی آید. مالک از فرهنگ جاهلیت بی تردید بسی دور است اما تعصب عمومی به ارزشها، سنتها و باورهای ریشه دار قومی - قبیله ای در جامعه ممکن است "چشمداشت" هایی را نزد نزدیکان و خویشاوندان مالک بر انگیزد، چنانچه نزد برخی از خویشان علی (ع) بر انگیخت! پس مالک می بایست همچون پیشوایش علی پس مانده های فرهنگ جاهلی و اشرافی گذشته را نفی نموده و با تکیه بر جهان بینی توحیدی همگان را در حقوق و ثروتهای اجتماعی برابر نهد، حتی اگر این عدالتخواهی دوستان و نزدیکان مالک را همچون برخی از خویشان و نزدیکان علی رنجیده خاطر و ناخوشنود سازد. و براستی ناخشنودی این گروه پر توقع و بی انصاف در برابر خشنودی خدا و خلق چه ارزشی دارد؟ باید در اینکار شکیبایی پیشه ساخت و خشم و سرزنش نور چشمی ها را هم بجان خرید و تنها با ژرف نگری تاریخی، فرجام نیکو و شکوهمند عدالتخواهی را از یکسو و پایان غم انگیز حاکمیت تبعیض در جامعه را از سوی دیگر نگریست و در مسیری صحیح گام نهاد. این دوراندیشی و سرانجام

شناسی تاریخی بی شک انسان را در پذیرش رنجها و سختیهای راه حق جویی و ضابطه مندی و عدالت گستری، پرتوان و بردبار می سازد.

با وجود همه تلاشهایی که یک حکومت مردمی در راستای مبارزه با تبعیضها و ستمهای اجتماعی به انجام می رساند، ممکن است گاه پیش آید که توده به هر دلیلی به سیاستها و برنامه های حکمران بد گمان و بی اعتماد گردد. در اینصورت چه راهکاری باید برای مقابله با بدبینی های موجود در میان مردم برگزید؟ آیا گمان تبعیض و ستمگری به حاکم عادل می باید وی را در پیگیری آرمان عدالتخواهی سست و بی انگیزه گرداند و حاکم را به این نتیجه برساند که مردم آمادگی و شایستگی برای دگرگون کردن مناسبات تبعیض آمیز اجتماعی را ندارند؟! آیا این بد گمانی باید سبب رویگردانی حکمران از توده مردم و گرایش به جداسازی دستگاه حکومتی از مردم گردد؟! هرگز!! از قضا یکی از دلایل اصلی پیدایش و رشد چنین بد گمانیهایی در سطح جامعه، نبود پیوند تنگاتنگ و ارگانیک دستگاه حکومتی با جامعه و اقشار مختلف آن است. نارسایی در پیوند های اجتماعی حاکمان، بر شناخت و سنجش و سرانجام داوری مردم از سیاستها و برنامه های حکومتی تأثیر منفی بر جای می گذارد و موجبات بدگمانی و بی اعتمادی آنها را فراهم می گرداند. از سوی دیگر تداوم تاریخی تبعیضها و ستمهای اجتماعی آثار زیانباری بر روانشناسی جمعی دارد به طوریکه ممکن است به نومیدی و سرخوردگی مردم از امکان ایجاد تغییر در مناسبات موجود منجر شود و آنان را حتی به یک حاکم عادل نیز بدبین نماید. بنابراین **نه از آرمان عدالتخواهی باید برید و نه از توده مردم، نه در حقانیت آن آرمان باید شک کرد و نه در نقش مبنایی توده مردم در تغییر و تحولات اجتماعی تاریخ.** راهکار اصولی برخورد با بد گمانیهای موجود در جامعه، روشنگری و کار توضیحی مستدل در رابطه با برنامه های کوتاه مدت و بلند مدت حکومتی در میان مردم، گزارش منظم کارهای انجام شده به آنها، اعتراف به اشتباهات و پوزش از مردم در رابطه با کمبودها و کوتاهی هاست. آمادگی در انجام کار توضیحی دامنه دار و اعتراف به کوتاهیها و اشتباهات احتمالی از سوی حکمران، بگفته امام علی از نشانه های فروتنی، از خود گذشتگی و مهرورزی به خلق است و لذا بهترین راهکار در جهت زدودن بدبینیها و بدگمانیها و هدایت مردم بجانب حق و عدالت می باشد.

- **و لاتدفعن صلحا دعاک الیه عدوک لله فیه رضی، فان فیالصلح دعه لجنودک، و راحه من هئومک، و امنا لبلادک، و لکن الحذر کل الحذر من عدوک بعد صلحه، فان العدور بما قارب لیتغفل، فخذ بالحزم، و اتهم فیذلک حسن الظن، و ان عقدت بینک و بین عدو لک عقده اوالبسته منک ذمه فحط عهدک بالوفائ، و ارع ذمتک بالامانه، و اجعل نفسک جنه**

دون ما اعطیت، فانه لیس من فرائض الله شیالناس اشد علیه اجتماعا مع تفرق اهوائهم و تشتت ارائهم من تعظیم الوفائ بالعهود، و قد لزم ذلک المشرکون فیما بینهم دون المسلمین لما استو بلوا من عواقب الغدر، فلا تغدرن بذمتک، و لا تخیسن بعهدک، و لا تختلن عدوک، فانه لا یجتری علیالله الا جاهل شقی. و قد جعل الله عهده و ذمته امنا افضاه بین العباد برحمته، و حریما یسکنون الیمنعته، و یستفیضون الیجواره، فلا ادغال و لا مدالسه و لا خداع فیه، و لا تعقد عقدا تجوز فیه العلل، و لا تعولن علیلحن قول بعد التاکید و التوثقه، و لا یدعونک ضیق امر لزمک فیه عهدالله الیطلب انفساخه بغیرالحق، فان صبرک علیضیق امر ترجو انفراجه و فضل عاقبه خیر من غدر تخاف تبعته، و ان تحیط بک من الله فیه طلبه لا تستقیل فیها دنیاک و لا اخرتک.

۲۳) و (بسیار اتفاق افتد که دشمن متجاوز از جنگ پشیمان شده و از در آشتی در آید پس) از صلح و سازشی که خوشنودی خدا در آنست و دشمنت ترا بدان بخواند سر پیچی مکن، زیرا آسایش لشکریان و آسودگی از اندوهها و آرامش و امنیّت شهرهایت در (گرو) صلح (با دشمن) است، ولی (هوشیار باش و) از دشمنت پس از آشتی سخت برحذر باش، زیرا دشمن چه بسا خود را برای فریب و غافلگیری (به صلح) نزدیک گرداند، پس پروا پیشه کن و از زیر بار خوش گمانی بیرون بیا. و اگر میان خود و دشمنت پیمان (صلح) بستی و او را از جانب خویش (جامه) امان و آسودگی پوشاندی، البته به پیمانت وفادار باش و پناهی که داده ای را بدرستی رعایت کن، و خویشتن را سپر پیمان و امانت قرار ده، زیرا از واجبات خدا چیزی بزرگتر از وفای به عهد در جامعه ای با اندیشه های پراکنده و گرایشهای ناهمساز نیست، و (حتی) مشرکین (عرب) هم پیش از مسلمانان از آن جهت که عاقبت شوم پیمان شکنی را (به تجربه) دریافته بودند بر وفای به عهد در میان خود ملزم بودند. پس به امان و پناهت خیانت نکن، پیمان مشکن و دشمنت را فریب مده زیرا (فریب و خیانت نافرمانی خداست و) کسی بر (نافرمانی) خدا دلیر نمیشود جز سنگدلی نادان. و همانا خداوند پیمان و پناهش را از سر مهربانی وسیله آسایش بندگان قرار داده است و آن دژ و پناهگاهی است تسخیر ناپذیر که (مردمان) در آن زیسته و در پناه آن آرامش می یابند، پس تبهکاری و فریب در آن روا نیست. و (نیز) عهد و پیمانی مبند که در آن تاویل و بهانه و بکار بردن مکر و فریب راه داشته باشد، و پس از برقراری و استوار نمودن عهد و پیمان گفتار دو پهلو بکار مبر، و گرفتاری در تنگنای کار آنگاه که باید پیمان خدا را بجا آوری ترا ناحق به شکستن آن وا ندارد، زیرا شکیبایی تو بر سختی و تنگی کاری که در پایان آن امید به بهروزی و گشایش داری (هزاران بار) بهتر از نیرنگ و فریبی است که از پایانش بیمناکی و از جانب خداوند (نیز) از تو بازخواست شود چنانچه تو نه در دنیا و نه در آخرت پاسخگوی آن توانی بود.

یکی از پیچیده ترین و ظریفترین مسائل در زمینه سیاست خارجی یک دولت، اصول و قوانین ناظر بر "جنگ" و "صلح" است. مناسبات میان دولتها برآیندی است از **کنشهای همساز** و **کنشهای ناهمساز**، که بر بنیاد **منافع** سیاسی و اقتصادی شکل می گیرند. بدین ترتیب که اگر دولتها در جایی و یا در رویدادی منافع مشترک حس کنند، از خود کنشهای همساز بروز می دهند، و در مقابل تضاد منافع آنان را به

رقابت با یکدیگر کشانده و کنشهای ناهمساز آنها را در پی خواهد داشت. اگر در این میان کنشهای همساز بر کنشهای ناهمساز برتری یابند، بر مناسبات دولتها **صلح** حاکم خواهد بود، و چنانچه دومی بر اولی غلبه کند، در آنصورت روابط میان دولتها به **بحران** می گراید که می تواند به حالت **جنگ** نیز ارتقا یابد. جنگ در علم سیاست و جامعه شناسی به ستیزه گروهی خشن و سازمان یافته ای گفته می شود که میان دو یا چند کشور مستقل از یکدیگر رخ می دهد. گر چه در طول تاریخ جنگها با انگیزه های بظاهر حق طلبانه ملی یا مذهبی توجیه شده اند، ولی باید دانست که هدف غایی و نهائی جنگ افروزیها گسترش سلطه سیاسی و اقتصادی، و یا بزبان ساده تر غلبه بر ملتها و غارت منابع آنان بوده است. خوی جهانخواری و گرایش به توسعه طلبی در یک دولت نیز پدیده ای است اساسا جامعه شناختی که بر بنیاد مناسبات درونی آن جامعه ایجاد می گردد، مناسباتی که البته بر پایه زور و ستم و بهره کشی استوار گشته است. در واقع **کیفیّت روابط بیرونی یک کشور را ماهیّت روابط درونی حاکم بر آن تعیین می کند،** و لذا ریشه جنگ افروزی قدرتهای ارتجاعی و استعماری را باید در حاکمیت "زر" و "زور" در جوامع آنها جستجو کرد. بنابراین تا زمانیکه استبداد و استثمار از جوامع بشری رخت بر نبندد، بشریت را گریزی از جنگهای خانمانسوز نخواهد بود... اما دولت مالک اشتر نه تنها نماینده "زر" و "زور" موجود در جامعه نیست، بلکه مالک بموجب مفاد این عهدنامه با پیشوایش علی (ع) پیمان بسته است تا پایه های حق و عدالت را در مصر برافرازد و در این راستا هرگز پیوندش را با توده مردم نگسلد و مهرش را از آنان بر نگیرد. دولتی با این مختصات گر چه خود گرایشی به توسعه طلبی و جنگ افروزی نخواهد یافت، ولی چه بسا کشور مصر در دوره مالک مورد تاخت و تاز کشورهای متجاوزی قرار گیرد که یا آزمندانه به منابع و ثروتهای این کشور چشم دوخته و در صدد گسترش قلمرو سیاسی خویش به مصر برآمده اند، و یا اساساً وجود یک دولت حق گذار و دادگستر را در همسایگی خویش "خطرناک" ارزیابی می کنند. بنابراین بدلیل حاکمیت استبداد و استثمار در جهان، هیچ کشوری مصئون از تجاوز دیگر قدرتها نیست و ممکن است ناخواسته به جنگ کشیده شود. رویگردانی از نبرد با متجاوزین و یا سستی و سهل انگاری در این پیکار آزادیبخش بی شک نتیجه ای جز زبونی و خواری در بر نخواهد داشت، و مالک نیز در چنین شرایطی با تکیه بر مردم به سازماندهی یک **جنگ دفاعی آزادیبخش** روی خواهد آورد. اما کشوری که مورد تجاوز واقع شده است تا کی و تا کجا باید به جنگ ادامه دهد؟ اگر این کشور جنگ را از سوی خود دفاعی و آزادیبخش ارزیابی کند، آنرا تنها تا زمانی ادامه می دهد که دشمن از کرده خود پشیمان شده و خواهان صلح و سازش گردد. دولتی که آزادیخواه، مردمگرا و دادگستر است، و به امنیّت و آبادی شهرهایش و نیز جان و آسایش سربازانش ارزش قائل است، هرگز از فراخوان دشمن به صلح و آشتی (که به گفته

امام علی خشنودی خدا در آنست) سرپیچی نمی کند و بر طبل جنگ نمی کوبد. باید دانست که متجاوز با پشیمانی از آغاز جنگ و ارائه پیشنهاد صلح در واقع شکست خود را پذیرفته است و این بهترین پایان بر یک جنگ نا عادلانه خواهد بود. لذا سرپیچی از فراخوان صلح با این استدلال که "شما جنگ را آغاز کردید و پایان آن دیگر با ما و نه با شماست"، خود حاکی از انگیزه های تجاوز کارانه و توسعه طلبانه دولتی دارد که مدعی است مورد تجاوز واقع شده است. ضمن آنکه ادامه جنگ آغازگر آن را تبرئه می کند و شرایط سیاسی – اجتماعی را در هر دو کشور بسود آغازگر جنگ بر می گرداند. اما براستی چرا خشنودی خدا در صلح با دشمن تأمین می شود؟ جنگهای درازمدت فرسایشی نه تنها به ویرانیها و خونریزیهای بسیار و جبران نشدنی می انجامد، بلکه پایه های عدالت اجتماعی و حقوق انسان را نیز در جوامع جنگ زده بشدت سست و لرزان می گرداند. همه از پی آمدهای زیانبار جنگ شنیده ایم، ولی کمتر کسی به این حقیقت معترف بوده است که ویرانیها و کشته ها بدترین پی آمد جنگ نیستند! **بدترین ره آورد جنگ حاکمیت تدریجی خداوندان زر و زور بر سرنوشت خلق الله در خلال جنگ است.** آنها که اساساً از جنگ و بحران خارجی استقبال می کنند و آنرا "نعمت الهی" می دانند، چرا که در سایه جنگ به سرکوب و غارت سازمان یافته مردم پرداخته و سلطه مطلقه خود بر جامعه را تا سالیان دراز بیمه می کنند! بنابراین حتی در حکومت مالک نیز رد پیشنهاد صلح و ادامه جنگ می تواند گرایشهای واپسگرایانه موجود در جامعه را تقویت کرده و به تکوین مناسبات مبتنی بر "زر" و "زور" بیانجامد. بنابراین یک ملت جنگ زده از یکسو باید با شهرهایی ویران در سوگ قربانیانش بنشیند، و از سوی دیگر از حقوق سیاسی و اجتماعی خویش به سود جنگ سالاران چشم بپوشد و به حاکمیت سودجویان و زورگویان در جامعه خو کند!

شرایط و وضعیت پس از جنگ بسیار حساس، شکننده، ناپایدار و بغرنج است. برون رفت پیروزمندانه از این وضعیت دشوار نیازمند برخورداری کافی از سه عنصر **هوشیاری، خرد** و **بردباری** است. هوشیاری سیاسی (و آمادگی نظامی) از آنرو ضروری است که چه بسا دشمن با ترفند صلح خواهی در صدد غافلگیری و فریب بر آمده باشد. فرصت جویی، غافلگیری و تهاجم در ظرف زمانی - مکانی مناسب از ترفندهای معمول در عالم سیاست است. لذا چنین احتمالی بهیچ وجه دور از ذهن نیست، و اگر به تاریخ سیاسی جهان نظری افکنیم می بینیم که بویژه قدرتهای بزرگ سلطه گر هیچگاه براستی خواهان صلحی پایدار و عادلانه نبوده اند، بلکه مقاصد توسعه طلبانه خویش را در "زمان صلح" نیز پیگیر بوده اند تا آنچه را در نخستین کوشش بدست نیامد با ترفندی دیگر و کارآمدتر دست یافتنی گردانند! آنها حتی قرارداد صلح را نیز بگونه ای مبهم و دوپهلو می بستند تا امکان تفسیر دلخواه و حتی نقض آن در شرایطی که

احساس قدرت می کردند، فراهم باشد. در این باره منتسکیو، اندیشمند اجتماعی مغرب زمین، در کتاب **عظمت و انحطاط رومیان** می گوید: " **آنها چون هرگز با حسن نیّت صلح نمی کردند و همواره قصد تجاوز دوباره ای در سر داشتند، پیمان صلح برایشان وقفه ای در جنگ بشمار می رفت و در آن شرایطی می گنجاندند که باعث نابودی کشوری که آنرا پذیرفته بود می شد** ". ترفند صلح خواهی معاویه نیرنگ باز (حاکم برکنار شده شام که پرستنده "زر" و "زور" بود) در "صفین" و "ساباط مدائن" همچنین نمونه بارزی از صلح خواهی دروغین سلطه گران مکار در تاریخ سیاسی اسلام است که از هر ابزاری برای تحقق اهداف توسعه طلبانه خویش سود می جستند... اما در کنار هوشیاری، باید از نیروی خرد (و ایمان) که وفاداری به پیمانها و امانها را الزامی می سازد، نیز برخوردار بود. در نبود ایمان توحیدی، خرد انسانی که توان جمع بندی تجارب گذشته است، مشرکین عرب را به ضرورت پایبندی به پیمانها و امانها رهنمون شد. امروز نیز دولتها، با هر ماهیت و گرایشی، بخوبی می دانند که پیمان شکنی آنها را نزد همه بی اعتماد می گرداند، و بی اعتمادی جهانی به یک دولت نیز برابر است با انزوا و ضعف و زوال آن. پس اگر مشرکین عرب تنها به فرمان عقل خود را ملزم به اجرای تعهدات می دانستند، مسلمانان که علاوه بر خرد انسانی از ایمان بخدا و روز رستاخیز نیز بهره مندند، در وفای به پیمانها و پای بندی به پیمان صلح و پناهندگی بسی شایسته ترند. چرا که در نگرش علی (ع)، **پیمان شکنی و فریب و خیانت، حتی در حق "دشمن"، نافرمانی خداست و کسی بر این نافرمانی دلیر نمی شود مگر سنگدلی نادان!** اما آیا در تاریخ اسلام، رهبران و زمامداران "مسلمان" دیدگاه امام علی را در این باره بکار بسته اند؟**!** و آیا "معاندان" که با جعل و تحریف (در واقع فریب مردم و خیانت به حقایق تاریخی) به قوانین جنگ و صلح در اسلام سخت می تازند، خود از مکاتبی پیروی می کنند که در آن خیانت و فریب و دسیسه حتی در حق "دشمن" نکوهیده باشد؟**!** باری بگفته علی (ع)، خداوند سنت "پیمان" و "پناهندگی" را برای آسایش و امنیت بندگان خود و برقراری صلح و دوستی در میان آنها خواسته است، و لذا این سنت ستوده باید از هر نیرنگ و دسیسه ای دور بوده و بر "صداقت" و "خلوص" استوار گردد. پس نه در متن قراردادها و پیمان نامه ها فریب و ابهام می تواند راه یابد، و نه بازیگران عرصه سیاست می توانند خائنانه و فرصت طلبانه در صدد نقض آنها برآیند... اما خرد و ایمان انسان را به بردباری رهنمون می گردد. شرایط پس از جنگ چنانچه اشاره شد بسیار شکننده و حساس است. این مساله کارگزاران سیاست را از جهات مختلف زیر فشارهای توانفرسا و در تنگناهای بسیار قرار می دهد. مقاومت در برابر فشارهای "ضد صلح" و گذر پیروزمندانه از تنگناهای "راه صلح"، شکیبایی و فرو نشاندن آتش خشم و بیزاری را طلب می کند. کوچکترین سخن نسنجیده و کمترین اقدام تحریک کننده در این راستا می تواند وضعیت را

بسرعت از حالت صلح به حالت جنگ برگرداند. آتش جنگی که بتازگی پایان یافته است بزودی سرد نمی شود و می تواند تا سالیان دراز در زیر انبوه خاکستر کینه ها پنهان بماند و با کوچکترین جرقه دوباره فروزان گردد و هستی ملتها را بسوزاند. بدیهی است که مسئولیت این وضع نیز با رهبران بیخرد، ناشکیب و جنگ افروز است. پایبندی به پیمان صلح و شکیبایی پیشه کردن در برابر فشارهای "ضد صلح"، هر چند سران سیاسی را در سختیها و تنگناهای بسیاری قرار می دهد، ولی پایان نیکی را برای کشورشان رقم خواهد زد. امام علی با اندیشه ژرف جهان بینانه اش در اینجا هم به پایان امور چشم دوخته است، و به مالک سفارش می کند که تنگناها و سختیهای **ناخوش** دوران پس از جنگ را با شکیبایی و فروتنی پذیرا گردد و امیدوارانه به پایان **خوش** آن بنگرد که این دوراندیشی و سرانجام شناسی امور، راهنمای وی در عبور سرافرازانه از شرایط دشوار و پیچیده پس از جنگ خواهد بود. امام علی با قاطعیت تأکید می کند که پذیرش بردبارانه سختیها و تنگناها، به امید دستیابی به صلحی پایدار و عادلانه، بسی شیرین تر است از پیمان شکنی و فرو رفتن در جنگی که سرانجام آن تیره و تار است و ناخشنودی خدا را نیز بر می انگیزد و باید در پیشگاه خدا (و نیز در برابر مردم و تاریخ) پاسخگوی کردار خود باشد.

● ایاک ولدمائ و سفکها بغیر حلها، فانه لیس شی ادعی لنقمه، و لا اعظم لتبعه، و لا احری بزوال نعمه، و انقطاع مده، من سفک الدمائ بغیر حقها، و الله سبحانه مبتدی بالحکم بین العباد فیما تسافکو من الدمائ یوم القیامه، فلا تقوین سلطانک بسفک دم حرام، فان ذلک مما یضعفه و یوهنه بل یزیله و ینقله، و لا عذر لک عند الله و لا عندی فی قتل العمد، لان فیه قود البدن، و ان ابتلیت بخطا و افرط علیک سوطک اوسیفک اویدک بالعقوبه، فان فی الوکزه فما فوقها مقتله، فلا تطمحن بک نخوه سلطانک عن ان تودی الی اولیائ المقتول حقهم.

۲۴) زنهار از خونریزی ناروا سخت بپرهیز، زیرا چیزی بیشتر از خونریزی ناحق دعوت کننده به انتقام جویی، بزرگ کننده درد و رنج، تباه کننده نعمت، و کوتاه کننده عمر (حکومت) نیست. نخستین موضوعی که در روز رستاخیز خداوند سبحان در باره آن حکم فرماید مساله خونهای بر زمین ریخته است. پس اقتدار حکومتت را با ریختن ناروای خون مخواه ، زیرا این کار (بعکس) حکومت را سست و زبون می سازد، بلکه آن را نابود کرده به دیگری می سپارد. (با این اتمام حجت) ترا نزد خدا و من هیچ عذر و بهانه ای در کشتن عمد نیست، زیرا در این کار مجازات (قصاص) لازم آید. و اگر از روی سهو و خطا و یا با زیاده روی در مجازات (از روی خشم و هوا) کسی را با شمشیر، تازیانه یا دست کشتی، پس بدان که کشتن مهمتر است از کوبیدن مشتی (کشتن با دست از اهمیت قتل یک انسان نمی کاهد)، مبادا که نخوت و غرور پادشاهی ترا از این که خونبهای مقتول را به خانواده اش بپردازی باز دارد.

در تفسیر فراز پیشین عهدنامه از پیوستگی سیاست خارجی یک حکومت به سیاست داخلی اش سخن رانده و بر این نکته تأکید داشتیم که سرکوب و کشتار داخلی رابطه ای ضروری و منطقی با جنگ افروزی و سلطه گری خارجی دارد. شاید هم جهت تأکید دوباره بر این نکته است که درست پس از پایان بحث "جنگ و صلح" و تدوین اصول حاکم بر سیاست خارجی دولت مالک، امام علی وی را یکبار دیگر متوجه داخل کشور و کیفیت رابطه حکومت با مردم می کند، و مباحثی را که پیشتر در فرازهای نخست این عهدنامه مطرح کرده بود، این بار در مضامین مشخصی حول "سرکوب و کشتار" و پی آمدهای سیاسی و اجتماعی آن دنبال می کند:

پندار رایج نزد مستبدان تاریخ همواره این بوده است که اقتدار حکومت و بقاء و استمرار آن در گرو ایجاد رعب و وحشت در میان مردم است، و جامعه نیز مرعوب و تسلیم نمی گردد مگر با سرکوب و کشتار مخالفان و ناراضیان. پندار نادرست مستبدان تاریخ ریشه در **ساده اندیشی** (دید سطحی و یک بعدی به پدیده های پیچیده هستی) و **نگرش ایستای مکانیکی** (منوط کردن هر حرکت و تحوّلی به اعمال زور و فشار از بیرون) آنها به انسان و جامعه دارد. مستبدان از درک و شناخت علمی جامعه انسانی، که متکاملترین و پیچیده ترین پدیده هستی است و از درون پیوسته در تغییر و تحوّل در تمامی ابعاد است، ناتوانند و جامعه انسانی را به دستگاهی **مکانیکی** تشبیه می کنند که تنها با **زور** و **فشار** بحرکت در می آید و با زور و فشار هم از حرکت باز می ایستد**!** اما حکومت استبدادی تا کی می تواند با کشتار و شکنجه مردم را مرعوب و مقهور خود نماید؟ تا زمانی که مردم در این باور همبسته گردند که "بالاتر از سیاهی رنگی نیست" و "بره ها" تنها در "سکوت" و "تنهایی" (جدایی از یکدیگر) است که قربانی "گرگ" می شوند. از هنگامی که این باور در میان مردم تحت ستم فراگیر شود، نطفه های خیزش و قیام بر ضد دستگاه ظلم و جنایت جباران پی در پی بسته می شود و حکومت را در سراشیب فروپاشی و نابودی، که فرجام نهایی همه مستبدان تاریخ است، قرار می دهد. بنابراین **در تاریخ، درست وارونه پندار مستبدان جریان دارد و حکومت خونریز به گفته امام علی پایه های اقتدارش سست و لرزان شده و عمرش کوتاه می گردد.** سرکوب و کشتار، که در کوتاه مدت "خفقان" و "ثبات" مطلوب مستبدان را بر جامعه چیره می کند، در بلند مدت اما روند تحوّل سیاسی را شتاب بخشیده و جابجایی قدرت را اجتناب ناپذیر می گرداند.

عواقب این خونریزیها تنها به سیاست محدود نمی شود و تأثیرات بس ناخوشایندی بر فعالیتهای اقتصادی و اجتماعی شهروندان بر جای می گذارد. آزارهای روانی و درد و رنجی تسکین ناپذیر که در پی کشتارها بر مردم وارد می شود، انگیزه کار و کوشش را در زمینه تولیدی و اقتصادی از میان برده و

ابتکار و خلاقیت را از اندیشه آنها دور می کند. در نبود فعالیتهای منظم و کارآمد اقتصادی نیز نعمت و رفاه از جامعه رویگردان می شود. **در ترس و خفقان، و غم و اندوه همیشگی، نه دست و دل کسی به کار می رود، و نه هیچ مغزی را یارای اندیشیدن و نو آوری است.** دستها شکسته اند، زبانها بریده اند، دلها لبریز از کینه و بیزاری است، و در سرها تنها یک اندیشه موج می زند: انتقام از جنایتکاران**!؟** بیهوده نیست که امام علی بررسی خونهای بناحق ریخته شده را نخستین موضوع دادرسی خداوند در روز رستاخیز دانسته است.

یکی از ویژگیهای بنیادی و مشترک در مردم سالاریهای راستین، یکسانی شهروندان با حکومتگران در برابر "**قانون**" است. در اینگونه حکومتها "قانون" یک **میثاق عمومی** است، و یکسانی در برابر آن پایه نظم اجتماع و اقتدار ملت بشمار می رود. یکی از افتخارات تاریخی اسلام نخستین نیز آنستکه زمینه این برابری حقوقی را چه در تئوری و چه در عمل، با طرح یکسانی همگانی در دادگاه عدل الهی و تفکیک دستگاه قضایی از نهاد دولت، فراهم ساخت، و برای دولتمندان و حتی شخص "امیر المومنین" و "خلیفه" هیچ امتیاز فرا قانونی ویژه ای قائل نشد. از اینروست که علی (ع) با مالک در این باره اتمام حجّت می کند و او را که بموجب این عهدنامه فرمانروای مصر خواهد شد، چه در قتل عمد و چه در قتل غیر عمد، تابع همان قانونی می داند که بی هیچ تبعیضی بر تمامی شهروندان مصر حکمفرماست: قصاص تن در ازای قتل عمد، و پرداخت خونبها به خاندان مقتول در ازای قتل غیر عمد**!**

• و ایاک و الاعجاب بنفسک، والثقه بما یعجبک منها، و حب الاطرائ، فان ذلک من اوثق فرص الشیطان فی نفسه لیمحق ما یکون من احسان المحسنین. و ایاک والمن علی رعیتک باحسانک، اوالتزید فیما کان من فعلک، اوان تعدهم فتتبع موعدک بخلفک، فان المن یبطل الاحسان، والتزید یذهب بنورالحق، والخلف یوجب المقت عند الله و الناس، قال الله تعالی: کبر مقتا عند الله ان تقولوا مالا تفعلون.

و ایاک والعجله بالامور قبل اوانها، اوالتساقط فیها عند امکانها، اواللجاجه فیها اذا تنکرت، اوالوهن عنها اذا استوضحت. فضع کل امر موضعه، و اوقع کل عمل موقعه.

و ایاک و الاستئثار بما الناس فیه اسوه، و التغابیعما تعنی به مما قد وضح للعیون، فانه ماخوذ منک لغیرک، و عما قلیل تنکشف عنک اغطیه الامور، و ینتصف منک للمظلوم.

املک حمیه انفک، و سوره حدک، و سطوه یدک، و غرب لسانک، و احترس من کل ذلک بکف البادره، و تاخیر السطوه حتی یسکن غضبک فتملک الاختیار، و لن تحکم ذلک من نفسک حتی تکثر همومک بذکر المعاد الی ربک.

۲۵) و بپرهیز از خودپسندی و اتکا به آنچه ترا به خودپسندی وا دارد، و (نیز بپرهیز) از اینکه دوست داشته باشی بسیار ستایشت کنند که این حالت از مطمئن ترین فرصتهای شیطان است تا بخشش و کار نیک نیکوکاران را بی ارزش و

تباه گرداند. و بپرهیز از اینکه برای کار خوبی که انجام می دهی به رعیت منت گذاری، یا آن کار را بزرگ بنمایی، و یا به وعده ای که به آنان می دهی وفا نکنی، زیرا منت نهادن احسان را بی اثر می کند، و کار را بیش از آنچه هست وانمود کردن نور حق را خاموش می سازد، و وفا نکردن به وعده خشم خدا و خلق را بر می انگیزد چنانچه خدایتعالی فرماید: خدا سخت به خشم می آید از اینکه بگویید آنچه را که نمی کنید.

و خودداری کن از شتاب زدگی در انجام کارها پیش از اینکه هنگام آنها فرا رسد، یا سرسختی و سخت کوشی در آنها چون در دسترس آیند، یا خودسری و تکروی در انجام کاری که سر رشته آن تیره و ناپیداست، و یا سستی و کوتاهی در کار آنگاه که (راه انجام آن) روشن و آشکار است. پس هر چیز را به جای خود بگذار و هر کاری را به وقتش انجام بده. بترس از بخود اختصاص دادن آنچه (از حقوق و ثروتهای اجتماعی) که مردم در (برخورداری از) آن برابرند، و (نیز) از خود را به نادانی زدن در آنچه باید (بنا بر وظیفه ات) به آن توجه کنی و برای همه روشن است، زیرا آن (حقی که ادا نکرده ای) از تو برای دیگری (آنکه حقش پایمال شده) گرفته خواهد شد، و بزودی (روزگار) پرده از روی کارهایت برگیرد و داد مظلوم از تو بستاند.

ای مالک بر نفس خود مسلط باش، شراره خشمت را فرو نشان و از شدّت آن بکاه ، خشونت و تندی زبانت را در اختیار خود بگیر، و دوری گزین از همه این خشونتها با شتاب نکردن و به تأخیر انداختن آنها تا هنگامی که خشمت فرو نشیند و بر نفس خویش اختیار یافته و مسلط گردی، و (بدان که) هرگز بر خویشتن تسلط نمی یابی مگر آنکه بسیار اندیشه و همّت کنی در یادآوری بازگشت بسوی پروردگارت.

در فرازهای پایانی عهدنامه، امام علی بر پاره ای از اصول و ضوابط سیاسی، اجتماعی و اخلاقی که راهنمای تنظیم عادلانه مناسبات میان دولت و مردم می باشد، و بعضاً بویژه در فرازهای آغازین عهدنامه نیز از آنها سخن به میان آورده بود، پافشاری می کند تا اهمیّت آنها در برقراری و نگهداری یک حکومت عدالت محور را به مالک گوشزد کرده باشد. وی از رهنمود های اخلاقی آغاز می کند و مالک را از خودپسندی و بالیدن بر ویژگیها و کارنامه "مثبت" فردی اش که زمینه ساز خصلت زشت خودپسندی است، باز می دارد. **خودپسندی و رضایت نفس در طول تاریخ عامل سقوط بسیاری از بزرگان سیاست و اجتماع بوده است.** کسی که بر اعمال "افتخارآفرین" گذشته تکیه زند و به ارزشهای "نیک" خود ببالد، راه رشد و تکامل خویش را بسته است، چرا که خود را در نهایت کمال انسانی پنداشته و لذا دیگر کوششی در اصلاح و تصحیح خود بعمل نمی آورد، به داشته های خود بسنده می کند و به درجا زدن و بدتر از آن به عقبگرد و انحطاط می افتد. باری، پی آمدهای ناخوشایند خودپسندی تنها به درجا زدن و توقف روند رشد و تکامل انسان بر نمی گردد. فرد خودپسند دوست دارد که بخاطر ارزشها و کارنامه "درخشان" خود پیوسته ستایش شود، و آنها که برای خوشایند چهره مورد علاقه خود از نقد سازنده و اصولی وی خودداری کرده و با چشم پوشی بر ضعفهایش بیدریغ به ستایش مبالغه آمیز او می پردازند،

در واقع مقدمات زمین زدن او را فراهم می کنند! بدین ترتیب رهبری که گرفتار خودپسندی و رضایت نفس می شود، حتی ویژگیها و کارنامه خوب گذشته اش را هم به حراج می گذارد! (به تفسیر بند ۹ مراجعه شود) این خصلت نکوهیده در جهان نگری توحیدی همان فرصت مطمئن "شیطان" است که کارنامه نیک انسان را بگونه ای که شرح آن رفت، بی ارزش و تباه می سازد... اما یک رهبر و زمامدار برای پیشگیری از گرفتار شدن در ورطه هولناک خودپسندی و رضایت نفس، باید به رعایت سه اصل اساسی در تنظیم رابطه با مردم تحت حاکمیت خویش شدیداً پایبند باشد: ۱. اگر کار خوبی برای مردم انجام داده است، منّتی بر سر آنها ندارد بلکه تنها وظیفه و مسئولیت خود را به انجام رسانده است. منّت گذاری، که در حکومتهای استبدادی یک رسم بسیار رایج است و در جهت کاهش سطح خواسته های مردم صورت می گیرد، ارزش و اثر کار را نیز تباه می کند. مستبدین تاریخ در ازای کوچکترین کار "مثبت" خود مثلا برای ایجاد "امنیت" یا راه اندازی یک فعالیت معمول اقتصادی، که چه بسا بهای سنگینی هم مردم برای اجرای آن پرداخته اند، منّت فراوان گذارده و از مردم انتظار ستایش شبانه روزی دارند. هنوز در فرهنگ سیاسی رایج، ایجاد امنیت، اشتغال، رفاه، آبادانی و عدالت... از وظایف و مسئولیتهای یک حکومت شمرده نمی شود، بلکه منّتی است که حاکم بر سر مردم دارد! در فرهنگ های استبدادی حتی "خواب آسوده" شهروندان نیز از برکت سر فرمانروای مستبد است، که به همین دلیل باید همواره سپاسگزار و ستاینده وی بود! ۲. از بزرگ جلوه دادن اقدامات خویش خودداری نماید، و آنها را در اندازه های واقعی شان ارزشیابی کند. در سیاست رایج سنتی، بزرگ نمودن "خدمات ارزنده" رهبران و زمامداران به جامعه امری بسیار معمول است. هدف از این بزرگ نمایی نیز همچون منّت گذاری، کاستن از سطح انتظارات جامعه و در عین حال افزایش مقبولیت دولت است. اما پیامد زیانبار بزرگ نمایی، در هم ریختن معیارها و ضوابط ارزشگذاری کارها و بگفته امام علی خاموش ساختن نور حقیقت است. بنا بر منطق تاریخ و به حکم عقل، کارهایی که **زیربنایی** و دارای آثار و نتایج پایدار در جامعه است از اقدامات **روبنایی** با برد تأثیری کوتاه ارزنده تر است، مثلا تحکیم مبانی عدالت اجتماعی و حقوق انسان در جامعه کاری ارزنده تر از ایجاد اشتغال و رشد اقتصادی است، ایجاد کار و اشتغال نیز برتر از کمکهای مالی به بیکاران است و... امروز تبلیغاتی که پیرامون "بیلان کار" دولتها می شود، بر آمار و ارقام در زمینه کارهای روبنایی متمرکز است که آنهم در ارزش کیفی کار و نیز در آمار و ارقامها غلوّ می شود. رواج این شیوه نگرش و ارزیابی **پراگماتیستی** در میان مردم و صاحب نظران جامعه، معیار حقیقی سنجش و ارزیابی را بدست فراموشی سپرده است. ۳. به قول و قرارها و عهد و پیمانی که با مردم بسته است حتماً وفا کند. امروز وعده دروغ به مردم دادن، تنها مختص حکومتهای استبدادی نیست، بلکه

در دمکراسیهای غربی و نظامهای پارلمانی نیز بسیار رایج است. پی آمد وعده های دروغین دولتها و احزاب به شهروندان، گسترش بی اعتمادی و نومیدی در جامعه، دلسرد شدن مردم، و حتی بیزار کردن آنها از "سیاست" و شرکت در روندهای سیاسی است، یعنی بیزاری از چیزی که سرنوشت مردم مستقیماً به آن بستگی دارد! در واقع سیاسیون با این ترفند دو هدف **کوتاه مدت** و **بلند مدت** را دنبال می کنند: در کوتاه مدت خواهان افزایش مقبولیت در میان شهروندان برای ادامه حکومت و یا پیروز شدن در انتخابات (در نظامهای پارلمانی و دموکراسیهای موجود) می باشند، و در بلند مدت به خنثی کردن نقش مردم در تغییر و تحولات سیاسی، با بی عملی آنها در "سیاست"، می اندیشند تا بدین وسیله نقش خود را برجسته تر سازند. و شاید هم به همین دلایل است که وعده دروغ به مردم، خشم خدا را سخت بر می انگیزد. باری، منت گذاری، بزرگ نمایی، و وعده خلاف از نشانه های بارز خودپسندی و رضایت نفس رهبران و زمامداران است، و لذا زدودن نشانه های نامبرده از بندهای ضروری در برنامه خودسازی "سیاستمداران" به شمار می رود.

امام علی سپس از ضرورت زمان بندی و انجام بهنگام امور جامعه سخن می راند، و مالک را از شتاب زدگی، سرسختی، خودسری، و نیز سستی در انجام کارها باز می دارد. **شتاب زدگی پیشی گرفتن از زمان است، و سستی پس افتادن از زمان.** امام علی پیشتر در بند ۷ عهدنامه در ضرورت میانه روی اصولی در اجرای حق و عدالت سخن گفته بود. از دید وی، انجام نابهنگام امور نه تنها هیچ دستاوردی برای کننده اش بر جای نمی گذارد، بلکه رنج و زیانش از آن او و سود و ثمره شیرینش برای دیگران خواهد بود، چرا که **" ... هر کس میوه را در زمانی که نرسیده بچیند مانند کسی است که در زمین دیگری کشت کند... "** (نهج البلاغه، خطبه ۵). اساساً پدیده های نابهنگام در تاریخ، به روند تکامل اجتماعی ملتها آسیبهای جدی و جبران ناپذیری وارد کرده است. از سوی دیگر، شناسایی فرصتها و مراحل انجام امور اجتماعی نیازمند دانش و بررسی تجارب سایر ملتها در درازای تاریخ و گستره جغرافیاست! سران حکومت باید شناخت پویا و همه جانبه ای از جامعه و سیاست داشته باشند، و به درک صحیحی از مرحله رشد و انکشاف آن، و نیز سطح خواسته ها و نیازهای مردم رسیده باشند. پس از کسب دانش و تجربه اجتماعی لازم، باید از تکروی و خیره سری در انجام کارها، بویژه زمانی که سر رشته کارها ناپیداست و مسیر حرکت تاریک، پرهیز نمود. و چون هنگامه انجام کاری فرا رسید، دیگر سستی و کوتاهی روا نیست، و بایسته است با همه توان به اجرای آن همّت گماشت. کاربست رهنمودهای خردمندانه علی (ع) می تواند مالک و هر سیاستمدار پیرو علی را از گرداب هولناک نابهنگامی (راست روی و چپ روی) و پی آمدهای مرگبارش برهاند، مشروط بر آنکه زمامدار مربوطه انگیزه و گرایش سود جویانه (به شرحی که

خواهد آمد) نداشته باشد!

همچون خودپسندی و رضایت نفس، پدیده نابهنگامی در رهبران سیاسی می تواند ریشه در گرایش آنان به انحصار طلبی اقتصادی و برتری جویی طبقاتی نیز داشته باشد. دولتمندان بنا بر **سنت ایستای تاریخ،** همواره از حقوق و امتیازات ویژه نسبت به شهروندان برخوردار بوده اند و تا جاییکه می توانستند ثروتهای عمومی را در انحصار خود در آورده و مردم را از آن بی بهره می ساختند. اصل برابری شهروندان در حقوق و ثروتهای اجتماعی برای کسانی که در آئین زورپرستی خود "حکومت" بر مردم را ابزار کامجویی و برتری جویی پنداشته اند، اساساً باورکردنی و واقع بینانه! نیست. در چارچوب آئین زورپرستی یا "فلسفه قدرت"، برخورداری از حقوق ویژه و امتیازات انحصاری در جامعه جزئی جدایی ناپذیر از سرشت حکومت و کشورداری است! در تاریخ اسلام، حکومت عثمان نخستین حکومتی بود که بر این پایه استوار گشت. عثمان آنچه که به گفته امام علی مردم در برخورداری از آنها برابرند، یعنی ثروتهای اجتماعی را به خود و خویشانش واگذار کرد و بیت المال را اساساً متعلق به شخص "خلیفه" و نه عموم مسلمانان می دانست! وی در برابر اعتراض مردم می گفت که اگر نتواند بیت المال را مطابق میل خود خرج کند، پس برای چه پیشوا شده است؟! (الفتنه الکبری - طه حسین)... اما بنا بر **سنت پویای تاریخ،** مردم ستمدیده سرانجام حقوق از دست رفته خود را در یک بزنگاه تاریخی از حاکمان ظالم و انحصارگر باز می ستانند، هر چند آنان خود را از بابت نقشی که در این حق کشی دارند به نادانی زده باشند. مسئولیت حکومتگران در انحصارگری، برتری جویی و بیعدالتی اجتماعی بر همگان آشکار است و خود را به نادانی زدن مشکلی را برای آنها حل نخواهد کرد جز آنکه خشم ستم سوز خدا و ستمدیدگان را زودتر بر می انگیزد، چنانچه مردم ستمدیده برای بازستانی حقوق پایمال شده خود بپا خاستند و "خود را به نادانی زدن" های عثمان تنها آتش انقلاب را بیشتر شعله ور کرد، تا جاییکه مردم خشمگین خانه خلیفه را محاصره کرده و سرانجام وی را کشتند! بر پایه همین سنت پویای تاریخ است که علی به مالک سفارش می کند که مردم را در حقوق و ثروتهای اجتماعی برابر داند، هرگز سهم بیشتر و حق منحصر بفردی بخود اختصاص ندهد، و به مسئولیت خود در این زمینه نیز معترف باشد.

در پایان این بخش از رهنمودهای سیاسی، اجتماعی و اخلاقی، امام علی مالک را بار دیگر به خودسازی مکتبی و خویشتن داری به هنگام بروز خشم دعوت می کند (به تفسیر فرازهای نخست عهدنامه مراجعه کنید). بروز خشم و دگرگونی حال در انسان امری طبیعی است، و امام علی چنین پدیده ای را حتی در انسان وارسته ای چون مالک اشتر محتمل می داند. اما رهنمود وی به مالک آنستکه به هنگام بروز خشم هر اقدام و تصمیم گیری را به عقب اندازد تا زمانی که در سایه ایمان به ایزد یکتا خشمش فرو نشسته و

بر نفس خویش مسلط گردد.

• والواجب علیک ان تتذکر ما مضی لمن تقدمک من حکومه عادله، اوسنه فاضله، او اثر عن نبینا- صلی الله علیه و اله- او فریضه فی کتاب الله، فتقتدی بما شاهدت مما عملنا به فیها، و تجتهد لنفسک فی اتباع ما عهدت الیک فی عهدی هذا، و استوثقت به من الحجه لنفسی علیک لکیلا تکون لک عله عند تسرع نفسک الی هواها، فلن یعصم من السوئ و لا یوفق للخیر الا الله تعالی، و قد کان فیما عهد الی رسول الله- صلیالله علیه و اله- فی وصایاه تحضیض علی الصلاه والزکاه و ما ملکته ایمانکم، فبذالک اختم لک بما عهدت، و لا حول و لا قوه الی بالله العلی العظیم.
وانا اسال الله بسعه رحمته، و عظیم قدرته علی اعطائ کل رغبه ان یوفقنی و ایاک لما فیه رضاه من الاقامه علی العذر الواضح الیه و الی خلقه، مع حسن الثنائ فی العباد، و جمیل الاثر فی البلاد، و تمام النعمه، و تضعیف الکرامه، و ان یختم لی ولک باسعاده و الشهاده، انا الیه راجعون، و السلام علی رسول الله، صلیالله علیه و اله الطیبین الطاهرین.

۲۶) و بر تو بایسته است که یاد آوری آنچه را که بر پیشینیانت گذشته از حکومتهایی که دادگر بودند، یا روش و سنت نیکویی که بکار بسته اند، و یا آثاری که از پیامبرمان (ص) بر جای مانده است، یا امر واجبی که در کتاب خدا بدان اشاره شده است. پس آنچه را که شاهد بودی که ما نیز به آن رفتار کرده ایم پیروی می کنی، و (بویژه) در پیروی آنچه در این عهدنامه به تو سفارش کردم کوشش می نمایی، و من با این عهدنامه حجّت خود را بر تو استوار نمودم تا اینکه نفس تو به هنگام شتافتن به سوی خواهشهای دل بهانه ای نداشته باشد. هر چند بجز خدای تعالی کسی هرگز نگهدارنده از بدی و توفیق دهنده به نیکی نیست. و آنچه رسولخدا (ص) بمن سفارش کرده بود رغبت و کوشش در نماز و زکات مال و رفتار درست با دارایی هایتان بود. من نیز سفارش آن حضرت را در پایان پیمانی که برای تو نوشتم قرار می دهم، و نیست جنبش و نیرویی مگر به خواست خدای والا مرتبه و بزگوار.
(پیمان من با تو پایان پذیرفت) و من اکنون از خداوند به فراخی رحمت و بزرگی تواناییش در بخشیدن هر خواسته ای (به بشر) می خواهم که مرا و ترا موفق بدارد به انجام آنچه در آن خشنودی اوست، از بپا داشتن حق و عدل و (خدمت) به خلقش، همراه با خوشنام بودن در میان بندگان، و نشانه نیک و زیبا داشتن در شهرها، با تمامی نعمت و افزونی عزت، و اینکه زندگی من و ترا به رستگاری و شهادت بسر رساند چرا که ما همگی بسوی او برگشت می کنیم، و سلام ما و درود خدا بر فرستاده خدا و خاندانش که پاک و پاکیزه اند.

در فراز پایانی عهدنامه، امام علی مالک را به تاریخ رجوع می دهد و از او می خواهد که در پیروی از قرآن، تجارب پیامبر، عملکرد پیشوایش، و دستاوردهای نیکو و ارزنده پیشینیان در برپایی حق و عدالت در جامعه، کوشا باشد. وی سفارش پیامبر بخود را هم به این پیمان نامه پیوند می زند تا "حجّت" و برهان را بر مالک تمام کرده باشد. پس از این دیگر این مالک اشتر است که باید با امید به خدا و یاری خلق، و در پرتو اندیشه ها و رهنمودهای پیشوایش در این عهدنامه از حکومت خویش در مصر الگویی جاودان

برای حق جویان و عدالتخواهان بسازد و نزد خدا و پیشوای بزرگ آزادگی و دادگری علی (ع) نیز سربلند و روسپید باشد!

... و سرانجام پیمان نامه تاریخی – عقیدتی امام علی به مالک اشتر با بیان آرزویی خیرخواهانه برای مالک پایان می پذیرد. پیمان نامه ای که بی شک برگی زرّین و درخشان در تاریخ فلسفه ها و اندیشه های سیاسی و آئین نامه های حکومتی است. هر چند مالک در میانه راه شهید گشت و پایش نیز به مصر نرسید تا مفاد پیمان نامه علی را عملی گرداند، ولی این عهدنامه نیز تنها برای مالک نگاشته نشده بود! متنی که اکنون به پایان رسید، اصول راهنمای حکومت و رهبری و پیمان نامه ای است عقیدتی که علی به تمامی آزادگان و عدالتخواهان تاریخ سپرده است تا وقتی "مسئولیت" کشوری را در دست می گیرند، از آرمانها و پیمانهای نخستین فاصله نگیرند و در "قدرت" از خود بیگانه نگردند. این عهدنامه از یکسو اتمام حجّتی است با رهبران و حکام کشورهای اسلامی، و از سوی دیگر راهنمای فکری توده مسلمان است در تنظیم خواسته های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی شان.

سوئد

۲۰۰۸-۰۳-۰۲ برابر با ۱۲ اسفند ۱۳۸۶